۱

و مقوی معده بود و مضرت آن فساد لون و احداث امراض سوداوی بود
و جگر و طحال از آن دارد حار یابس است محلل بود و عرق النسا
و طحال را مفید بود مفید باشد و ادرار طمث کند و کرم شکم را بکشد و آنچه
ممتلی باشد شده طحال بگشاید و بلغم از معده زایل کند و اشتها آورد والله اعلم
باب ... حار یابس بود تحلیل و تجفیف رطوبات و تسخین
عفونت و تقویت هضم کند و کثرت استعمال آن مضعف باه و بصر بود
بارد یابس بود دفع صفرا و منع عفونت و تلطیف حرارت و تسکین دم
و دفع صفرا و منع دم و دفع تشنگی کند و اعصاب و مبرود را مضر بود فلفل
حار یابس است جگر و معده را قوت دهد بادها بشکند دارچینی
حار یابس است بادها بشکند و بلغم و رطوبت را زایل کند و معده را مفید
بود و دفع ضرر سموم کند زیره کرمانی حار یابس است تجفیف و تلطیف
اخلاط و تقویت معده و تفتیح سام کند نانخواه حار یابس است بادها را
بشکند و بلغم زایل کند و مقوی معده باشد زنجبیل حار یابس است
و رطوبت معده کم کند و جگر و گرده و مجاری بول را مفید بود و ادرار بول کند
شونیز حار یابس است تقویت دل و جگر و تفریح و اشراق لون
کند و معده را و دماغ را مضر بود حار یابس است قطع بلغم و کسر ریاح کند
و حصاة را زایل گرداند ... حار یابس است و قابض
و مانع ... و صداع بود و قی و جشا ... را مفید باشد

حار یابس است و با دهان کنند و سده بگشاید و مقوی معده بود باب
هفتم در ریاحین و طیوب گل سرخ سرد و خشک است و مقوی
اعضای باطن و مقوی قلب و دماغ بود سوسن شیرین حار یابس آید
و صرع و لقوه و فالج را مفید بود سوسن سوم (?) گرم و خشک باشد و بوی
آن خواب خوش آورد و دل و دماغ را قوة دهد نرگس معتدل است و ما
یل بحرارت صداع بارد و سده دماغ را مفید بود و چشم را روشن
کند بنفشه و نیلوفر بارد و رطب اند صداع گرم را مفید بود [illegible] بارد
یابس بود و روغن آن موی سیاه کند [illegible] بارد یابس بود
صداع را مفید بود و صواب آنست که بنشانند و گزیدن عقرب و عنکبوت
را مفید بود مشک حار یابس بود و مقوی دماغ سرد و مفرح و
مقوی قلب و تریاق زهرها بود و ذهن تیز کند و خفقان باز
دارد عنبر گرم بود و در رطوبت و یبوست معتدل و مقوی دماغ و
حواس و مفرح بود عود حار یابس است مفتح سده و مقوی قلب
و دماغ و مفرح بود و خاییدن آن بوی دهان خوش کند و خوردن
آن رطوبات معده کم کند و قابض بود غالیه مفرح است و بوییدن
آن مسکوت و مصروع و صداع بارد را مفید بود و ضماد آن اورام
صلبت را نرم کند و خفقان و حمیات حاده و جگر گرم و صداع گرم را مفید
بود [illegible] حار یابس بود و مقوی معده و دماغ و مفتح سده و او

جاع

اوجاع طحال و یرقان را مفید بود لادن حار یابس است موی برویاند
و چون بخورند ادرار بول و حیض میت بیرون آرد و بلغم زایل کنند زر
باد گرمست بدرجه سوم و در رطوبت و یبوست معتدل بود والله
اعلم مقاله دوم در ادویه مرکبه و کیفیت ترکیب آن مشتمل
بیست باب باب اول در کیفیت ترکیب ادویه و بیان
قوة و امتحان تریاق بدانکه کسی که ترکیب ادویه میکند باید که ادویه
نیک تازه حاصل کند و از آنها خاشاک و غبار پاک کند و ادویه که از آنها
باید کوفت جدا جدا بکوبند تا قوت آن ضعیف نشود و چون بکوبند
و ببیزند وزن همه درست کرده باشند و همه را باهم در هاون سحق کنند
تا باهم آمیخته شود و اگر بعسل معجون میکنند عسل خوش طعم بوی
را کف بگیرند و ادویه در میان آن ریزند و نیک بهم بزنند و در ظرفی
ریزند و باید که ظرف ملو نباشد و سر ظرف بپوشانند تا سرد شود
و تا هفته هر روز یکبار زمانی سر ظرف بردارند تا بخار آن برود
و از فساد و غلیان ایمن شود و اگر قرص سازند اگر دران صمغ باشد
بجوشانند و ادویه دران بسرشند و الا بآبی اندک چنانکه ادویه
بهم ملصق شود بسرشند و قرص سازند و در سایه خشک کنند
و تا خشک شدن هر روز [illegible] بگردانند تا تازه بگیرند و اگر مطبوخ
ترتیب کنند مثل عناب و آلو [illegible] بشویند و گیاهها و تخمها پاک کنند

داول جوها و سنجها هم کوفته کنند در دیگ ریزند و بعد از ان تخمها و بعد ازان
فو اگر در عقب آن گیاهها بریزند بنفشه و نیلوفر و برسیاوشان و شکوفه
فها در آخر حمر بابد ریخت و اگر افتیمون در مطبوخ کنند آنرا در خرقه
کتان بربندند و در وقت فرو گرفتن در دیگ اندازند تا سه جوش بزند پس
بفشارند و زبیب و شیرخشت و خیار شنبر را بجوشانند بآب گرم حل کنند
و بعد از انکه مطبوخ فرو گیرند و صافی کنند بر سر آن ریزند و اگر با
مطبوخ سه داروی بود مثل ایارج و صبر و تربد و سورنجان و سقمونیا آنرا
بکوبند و بسرشند و حب سازند و فرو برند و در عقب آن مطبوخ بیاشا
مند یا گلقند ازان مطبوخ بردارند و شکر کوفته دران ریزند و بیاشامند
پس در عقب آن مطبوخ بیاشامند و اگر تخم خواهند بریان کنند در ظرف
نو بریان کنند یا تاوه را نیک گرم کنند و از آتش فرو گیرند و
تخمها دران ریزند و بر هم بزنند چندانکه بوی آن برآید پس فرو گیرند
و ادویه حجری مثل نوشادر و گل و حجر لاژورد و توتیا در امثال
آن در هاون بکوبند و بآب سحق کنند پس رها کنند تا فرو
نشیند پس آب از و بریزند و خشک کنند و بعد ازان باب
و غسل ادویه حجری مثل مکورات و اقلیمیا و خبث حدید بدین
طریق بشویند و ادویه که بباید سوخت مثل سرطان و دبه و کهنه
در کوزه آب رسیده کنند و در گل گیرند و در تنور خشک و سرطان را

اول در

دست و پای جدا کنند و شکم بشکافند و بآب نمک و خاکستر ز بشویند
بعد ازان بآب نمک خالص بشویند و آنگاه استعمال کنند و اگر در
جو آب سیسنبر بکوبند و در دیگ اندازند و اگر خواهند که آبگینه بسوزند در
کوزه نهند تا گرم شود چنانکه نزدیک افتادن باشد پس برآرند
و در آب قلیه اندازند و بعد ازان بسایند و صدف و شنج را چون
سوزانند در گل گیرند و در تنور نهند و اگر مس سوزانند از انک سا
زند و هلیله و بلیله و آمله بجوشانند و صافی کنند و آن آب در دیگ
مس بجوشانند و آن صفایح مس گرم میکنند و در آب
می اندازند تا جمله یکبارگی چنین کنند و بعد ازان فرو گیرند و آنچه
راست شده باشد بردارند و باز بر سر آتش نهند و بعد ازان قد
ری بول گاو بران ریزند و یکبار دیگر آن صفایح را گرم کنند و
دران اندازند و سوختن این را با آن رسوب اصم کرده
بند و فولاد را همچنین سوزانند اما سوختن نقره چنان بود
که نقره را بسوهان بسایند و بعد ازان در آب نمک بجوشا
نند و در کفچه آهنین کنند تا محترق شود و اگر بسوزند اندکی گوگرد
زرد دران اندازند که سوخته شود و سرب را بنزچنین سوزانند
و اگر زر سوزانند آنرا بسوهان بسایند و پاره سرب را بنزا هم
بسایند و با آن یکجا اندازند پس رها کنند تا سرد شود و باز پاره

دیگر سر بربندند و باب عنب در کفچه آهنین کنند و می‌جوشانند
تا آب نیست شود بس در هاون کنند و بابند عوض را اگر سوزانند
زنده بگیرند و ظرفی مسین چنبند و سر محکم کنند و در تنور
نهند اما مقدار زمان بقاء قوت ادویه مرکبه و وقت استعمال
آن بدانکه تریاق کبیر بعد از سه سال تا هفت سال استعمال کنند
زیرا که تا بتر و قوت این مرکب بالمعرفت بعد از این مدت بظهور رسد
و تا سی سال قوت او در تزاید بود و بعد از آن قوی باشد اما
نقصان بپذیرد تا بشصت سال رسد آنگاه چون معاجین کبار
باشد اما تریاق نو بغایت قوی باشد و استعمال آن در سموم و ادویه
قاتله و نهش هوام و افاعی کنند و تریاق غیره و مثرودیطوس بعد از
شش ماه استعمال کنند و قوت آن تا هفت سال باقی باشد و
قرص افاعی و اندروخون و عنصلی بعد از سه ماه استعمال کنند
و تاثیر آن تا سه سال باشد و تا ده سال موثر باشد و فلونیای رومی
و پارسی و برشعثا بعد از شش ماه استعمال کنند و دواء المسک و فنجوش
و ماده الحیوه و اطریفلات از سه ماه تا یکسال نیکو بود و حبوب
و معاجین و جوارشات مسهله مثل حب صبر و شهریاران
و سفوف و امثال که ترکیب کنند استعمال توان کرد و سه ماه نیک
باشد و قوه سفوف تا ده ماه نیک بود و قوه قرصها تا شش ماه مرهم

برزجنین بعد

برزجنین بعد و روغنها تا متغیر نشده باشد استعمال توان کرد و لیکن
چون بوی آن متغیر شود هیچ بکار نیاید الا روغن نیسان و مومیایی که هر چند
کهنه‌تر شود بهتر بود اما اشربه سه روز که بسازند استعمال کنند و قوت
آن تا چهار سال باقی بود مطبوخ فی الحال که بجوشانند استعمال کنند
و چون ده ساعت بر او بگذرد ضعیف شود اما امتحان تریاق بدانکه تجربه
تریاق آن کنند که کسی را دوای مسهل قوی بنشنید سقمونیا و شحم الحنظل
بخورند و بعد از آن یک درم تریاق آن استعمال بعد از آنکه اثر کرده باشد منقطع
شود تریاق نیکو است و یا هم عدس بکعوب خروس دهند و مار افعی بکوبند
و الا ضعیف یا مغشوش بود و تریاق استعمال کنند و قوت وضعف آن
نه آنند استعمال نابکرد اما مقدار از تناول آن در گزیدن مار افعی و کلب
یکمثقال و در گزیدن عقرب نیم درم و در گزیدن زنبور و رتیلا نیم باشد که
کسی که دوای سمی خورده باشد نیم مثقال تا یکمثقال بخورد و کسی که درد
سینه و سعال مزمن باشد یا درد معده و امعا و احشا و شهوه
کلبی و ناقص بی‌بسب بود و دانگ بخورد و کسی که صرع و سکته
و فالج و لقوه بود نیم درم تا یکدرم بخورد و با آب سداب و کسی
که قولنج بلغمی باشد نیم درم و در استسقا سعال و اسهال و قروح
امعا نیم درم با آب حماض و در ضیق نفس دانگی و نیم با سکنجبین عنصلی
و در خوام ضعفانی با آب سموم و کاوزبان و در جهاد کلیه و مثانه نیم

بیم مثقال با آب کرفس و در هیضه دانکی بیم با شراب و در ضعف شهوة و شهوة
کلبی یکمثقال با شراب و در احساس طیش یک مثقال با سکنجبین آب
دوم در تریاقها تریاق کبیر و آنرا تریاق فاروق گویند تریاقی
جلیل القدر عظیم المنفعة باشد و سقاوة و با زهرها قتال کند و معوقی
دل و دماغ و کبد بود و قروح امعا و اسهال و نفث دم و بواسیر و مغص و
قولنج و در د معده استسقا و ورم شکم و صداع و صمم و ضعف بصر و جذام و
برص و بهق را و وجع مفاصل و جمیع امراض سوداوی و بلغمی را مفید
صفت آن اقراص عنصلی چهل و هشت مثقال قرص افاعی
قرص اندروخون هریک بیست و چهار مثقال فلفل دار فلفل هریک بیست و چهار
مثقال تخم شلغم بری اسبر بر سادر قلمی ابرسا غاریقون ز السوس
روغن بلسان هریک دوازده مثقال زعفران رسل بوید قطر اسا
لیون قطا ملون فودنه جبلی فراسیون قطر اسالیون فطر اسطوخودوس
فلفل ابیض ملعل اسود کندر زد مرسکطرا مشیع فقاح اذخر حب البطم سلیخه السبل الطیب
صبره هریک سه مثقال میوه سایلم تخم کرفس بسبابوس حرف بابلی کادر
یوس نانخواه کافیطوس عصاره لحیة التیس مالی دیس سنبل رومی اقلیطی
شیح جبلی ورق ساذج مرضطبا ناروا زبانه طین مختوم زاج محرق
حماماوج حب البلسان فوصع عربی قردمانا انیسون اقاقیا هریک
چهار مثقال و دو قوفه مقل الیهود جاوشیر سکبینج هر یک سه باد آورد

قنطوریون

۵

قنطوریون باریک را و نرم در سه هریک شش مثقال عسل کف گرفته ده رطل
شراب ریحانی بی غش سه رطل و هم آنکه کوفتنی باشد بکوبند و صمغ و عصارات را
بخوابانند و ادویه کوفته بر روغن بلسان ملوث گردانند و در عسل سرشته
و در ظرف نقره یا چینی کنند و ظرف را مهر زنند و هر روز در سر آن
برهم زنند و بعد از شش ماه استعمال کنند و بعضی بعد از سه سال
گفته اند و بعضی بعد از ده سال و بعضی دوازده سال قرص اسقیل
و آنرا عنصلی نیز گویند طریق او آنست که عنصل تازه در خمیر گیرند و بریان
کنند بعد از آن از خمیر بیرون کنند و به آب آنرا سحق کنند و با هم چندان
دقیق کرسنه بیامیزند و دست بر روغن گل بمالند و آنرا قرص سازند
قرص اندروخون مصطکی دارشیشعان قصب الذریره سلیخه فراسارون
عود بلسان هریک شش مثقال فقاح اذخر زعفران هریک دوازده مثقال
اقوان سه مثقال دارچینی و حماما هریک بیست و چهار مثقال بکوبند و
بخورند بر سند و بشراب ریحانی یا نبید موزی بسرشند و دست بر روغن
بلسان چرب کنند و آنرا قرص سازند قرص افاعی افعی جوا
ن ماده و ارشو نبریعی حاصل کنند و ماده آن را بدان بدا
نند که آنرا چهار نیش بود و نرا دو نیش و جوانرا بدان بدانند که بغایت
متحرک بود و نیز سر دانسته و چشم او سرخ بود و باید که در بهار صید کنند
و در روز سر و دنبال او مقدار چهار انگشت جدا کنند بعد فقعه

وبعد ازان بند و باقی را پوست بکنند و بشکافند و بآب بشویند و در دیگی کنند
بنهند و آب در وی ریزند و نمک و شاخها شبت دران اندازند و بجوشانند
تا مهرا شود و گوشت و استخوان از هم جدا کنند و گوشت خالص
در هاون بکوبند و بادرنج آن کعب بیامیزند و با هم بسرشند
و با آن بسرشند و دست بروغن بلسان چرب کنند
و قرص سازند و در سایه خشک کنند و چون در وی نم نماند
در ظرفی آبگینه کنند و نگهدارند **تریاق غریب** قایم مقام تریاق
کبیر باشد **صفته** حماما سنبل هندی ساذج لک مامیثا قسط
نقل دارچینی قیصوم لیاقسط مر جنطیانا از هر یک دوازده مثقال فقاح
اذخر عصاره لحیة التیس مقل از هر یک هشت مثقال
عاقرقرحا ازارباری کبریت خام تخم شبت اسارون فودنج وفیون
افیون ناردین شکوفه زرکل بافلانجه کرفس کوهی دوقو افیثمون
سنبل الطیب از هر یک سه مثقال کتیرا خشخاش سفید فلفل سی مثقال
بزرالبنج سه وهفت مثقال سلیخه ورق گل سرخ قردمانا اندرو
خون از هر یک شش مثقال تخم سداب یکمثقال زنجبیل سماق شامی از هر یک
دو مثقال روغن بلسان بیست و چهار مثقال فقاح اذخر چهار مثقال
ونیم عصاره قیصوم هشت مثقال ورق ترنج سیزده مثقال اگر کوفتنی
باشد بکوبند و صمغها در شراب حل کنند و با سه چندان ادویه عسل

وبعد از شش ماه نیم مثقال یا یکمثقال تناول کنند **تریاق اربعه** نافع هزها
و بادها غلیظ و صرع ولقوه و یرقان و خفقان را مفید بود **صفته**
جنطیانا حب الغار زراوند مدحرج متساوی بکوبند و با سه چندان عسل
بسرشند و شربتی یکمثقال باشد **تریاق الافاعی** فلفل ابیض
فلنجمشک فاشرا از هر یک ده درم افیون حب الغار از هر یک هفت
درم جنطیانا زراوند طویل زعفران جدوار عنصل از هر یک چهار درم نا
ردین عاقرقرحا فیون از هر یک دو درم جندبیدستر یکدرم بکوبند و با
سه چندان عسل بسرشند و بعد از شش ماه استعمال کنند **معجون**
دیطوس از تریاقهای بزرگست و منافع بیشمار دارد سلیخه قرنفل
فلفل سفید و سیاه سورنجان جعده سنبل رومی دوقو اکلیل الملک
جنطیانا روغن بلسان مقل از هر یک هفت درم اسارون سقفنو
از هر یک چهار درم سنبل کندر زنجبیل سفید بلسان اسطوخودوس
اذخر قسط سیسالیوس کمافیطوس فنه دار فلفل عصاره لحیة التیس
صندل سفید جاوشیر ساذج مقل از هر یک پنج درم زعفران غاریقون تخم
سداب کبیر دارچینی علك البطم کتیرا ام درم فستق ناردین
مصطکی صمغ عربی قردمانا افیون بزرالبنج ورق گل مشکطرامشیع
از هر یک یکدرم ادویه بکوبند و صمغها در شراب حل کنند و بعسل سه
چندان ادویه بسرشند و مثقالی بعد از شش ماه بخورند

است بتریاق و منافع بسیار دارد صفت معجون زعفران بزر البنج سفید
هر یک چهار ده درم فلفل سفید ... درم افیون فرفیون هر یک ... درم
سنبل میوه ... هر یک ... درم ساذج و قرنفل هر یک چهار درم
لولوء ناسفته نوشادر ... کافور قاقله دارچینی سلیخه
هر یک ... درم تخم سپندان عاقرقرحا دارفلفل هر یک چهار درم سکبینج
صندل ... جاوشیر هر یک ... درم زرنباد درونج عقربی روغن بلسان
قسط هر یک ... درم چنانکه گفته شد ترتیب کنند و بعد از شش
ماه مثقالی بخورند تریاقی که دفع ضرر زهرها کند اکبر ... شش ماه
درم ورق ... جند بیدستر ... درم ... ده درم حب الغار بکوبند
... و با عسل بسرشند و سه درم تناول کنند بی تاخیر صفت حب زراوند
طویل مدحرج هر یک ... درم و نیم افیون ... سپندان ... هر یک ... درم
... درم حنظل تا سه درم ... درم بکوبند و بعسل بسرشند و مثقالی
تناول کنند والله اعلم بالصواب باب پنجم در مفرحات
مفرح معتدل خفقان و وسواس و ضعف قلب زایل کند و نشاط
آورد صفت لولوء ناسفته ... خام کاوزبان هر یک ده درم
تخم ... کشنیز هر یک ... درم صندلین طباشیر هر یک ... درم
... افتیمون ورق گل هر یک شش درم درونج عقربی
زعفران عنبر هر یک ... درم ساذج هندی زرنباد بالنگو ...

کل ارمنی

کل ارمنی هر یک ... درم کافور یک درم مشک ... درم بکوبند و بشراب ... بسرشند
و مثقالی تناول کنند مفرح یاقوتی خفقان و وسواس و سودا دارد
و دل را قوت دهد و نشاط آورد و خاصیت آن بسیار است صفت لولوء ناسفته
هشت درم ... چهار درم یاقوت رمانی ... درم بالنگو صندل سرخ بهمن سفید
گل مختوم ریوند چینی هر یک ... درم ورق زر ... مثقالی ... ورق نقره ... مثقالی و نیم
لعل و عقیق کهربا بسد ... کشنیز گل ... پوست ترنج کاوزبان
بهمن سرخ تخم کاسنی کافور عنبر اشهب هر یک ... درم طباشیر صندل
سفید ورق گل هر یک ... درم ساذج زرنباد درونج هر یک ... درم و نیم
... ابریشم ... یک درم آمله هلیله کابلی هر یک ... درم
قند ... شراب سیب و آب انار ... هر یک ... درم
داروها کوفته و بیخته با نبات ... و شراب سیب و آب انار بسرشند و در
ظرف چینی کنند و چهل روز در میان جو نهند بعد از آن استعمال کنند
... تا یک درم شاید مفرح حار خفقان بارد و ضعف
دل را سود دهد صفت ... قرنفل دارچینی سنبل ... درونج
هر یک ده درم زرنباد ... قاقله هر یک ... درم ... عود ...
ساذج هر یک ... درم زعفران مصطکی هر یک ... مثقالی عنبر اشهب
... مثقالی ورق زر ... درم ... در آب ... خوب ... جوشانند
کرده پانزده درم مجموع کوفته و بیخته بعسل ... بسرشند و هلیله

ورق گل سرخ طباشیر بهمن سفید گاوزبان هریک درمی در سرآن کنند
کشنیز خشک صندل سرخ هریک سه درم تخم توت سرخ تخم خیارین و کدو هریک دو درم
زرشک دانه بیرون کرده سه درم لولو ناسفته کهربا سه هریک دانگی بکوبند
و سرشند مفرح خفقان گرم را مفید بود سه لولو کهربا گاوزبان گل
ارمنی هریک دو درم سه یکدرم قند ده درم بکوبند و بشراب سیب سرشند آخر
خفقان سرد را نافع باشد گاوزبان درونج هریک شش درم زرنباد
سه درم بکوبند و بعسل سرشند آخر ضعف قلب و خفقان و غشی
را مفید بود مصطکی دارچینی دارفلفل نانخواه زنجبیل بادرنجبویه سادج
هریک یکدرم کشنیز خشک سنبل هریک سه درم کهربا لولو طباشیر
هریک دو درم و نیم بالنگو هشت درم مشک یکدرم زعفران نیم درم بکوبند
و بعسل هلیله سرشند اولث حلو خفقان و امراض سودا
و ضعف قلب و معده را مفید بود صفت زرنباد درونج بهمنین سرخ
سنبل قاقله قرنفل صندل سفید ابریشم هریک درمی لولو
ناسفته کهربا بسد ابریشم خام مقرض هریک درمی و نیم زنجبیل دارفلفل
هریک یکدرم مشک دانگی بکوبند و بعسل یا سه قند سرشند دوا
المسک خفقان سوداوی و سوء المزاج قلب را مفید بود صفت
سنبل مشک سرخ هریک دو درم زعفران نانخواه تخم کرفس هریک چهار
درم صبر اسقوطری افسنتین رومی هریک هشت درم ریوند چینی
شش درم

شش درم صندل سفید درمی نیم انوشدارو مقوی قلب و معده و کبد باشد
و مفرح و مقوی نفس و دل بود و بوی دهان و رنگ روی نیکو کند صفت
ورق گل سرخ شش درم سعد نیم درم قرنفل زعفران زرنب دارچینی
قاقله هیل جوزبوا بسباسه هریک دو درم مصطکی قرنفل اسارون
سنبل هریک سه درم بکوبند و بریزند و آمله نیم رطل در سه رطل آب
بجوشانند تا یا ثلثی آید پس صافی کنند و با دو رطل قند بقوام آرند
و ادویه کوفته در آن ریزند و بچوب بید بزنند فلونیای رومی
قولنج و خفقان و اوجاع کبد و سعال را مفید بود صفت زعفران یکدرم
بذرالبنج سه درم افیون ده درم فطراسالیون سنبل هریک چهار درم
تخم کرفس سه درم سلیخه عاقرقرحا حب البلسان مازریون هریک
درمی بکوبند و بروغن بلسان ملتوت گردانند و بعسل سه چندان
ادویه سرشند و بعد از شش ماه درمی بخورند فلونیا فارسی
خفقان و قولنج و اوجاع رحم و گرده اسقاط را نافع باشد صفت
فلفل سفید بذرالبنج هریک سه درم افیون ده درم زعفران یکدرم
سنبل عاقرقرحا فربیون هریک دو درم صندل سفید زرنباد درونج
هریک سه درم لولو مشک یکدرم مثقال کافور دانگی بکوبند و بعسل سرشند
بعد از شش ماه تناول کنند اطریفلات ایارج جالینوس در معالجات اطریفلات
معجون نجاح مسهل سودا و اخلاط غلیظ باشد صفت

هلیله سیاه بلیله آمله هر یک ده درم اسطوخودوس ترید هر یک سه درم
بکوبند بعسل سرشند شربتی سه مثقال بود معجون ترید قولنج بکشاید
و درد پشت و بادها را مفید بود صفت سقمونیا یک مثقال ترید دو مثقال
زنجبیل آقاقیا دارچینی فلفل دارفلفل هر یک دو درم شکر ده
مثقال مجموع بکوبند و بعسل سرشند شربتی سه درم باشد معجون خار خسک
تربد ده درم تخم خیار ده درم نمک هندی هفت درم رب السوس هفت
درم رازیانه انیسون مصطکی هر یک دو درم و تخم خار خسک سبز پنجاه درم
فانید پنجاه درم روغن بادام بیست درم ادویه را بکوبند و بعسل و فانید
سرشند معجون حجر الیهود کلیه و مثانه پاک گرداند و ادرار بول
کند تخم خربزه و خیارین و کدو مجموع مغز قرص کاکنج هر یک سه درم
حجر الیهود پنجاه درم بکوبند و بعسل سرشند شربتی یک مثقال باشد
معجون عوف کلیه و مثانه را از حصاة و ریگ پاک کند صفت
عوف سوخته سه درم و نیم خنطیانا یک درم و نیم زنجبیل فلفل دارفلفل
هر یک دو درم کاکنج سه درم جندبیدستر چار درم بکوبند و بعسل سرشند شربتی
دانگی باشد معجون حلتیت سنگ بشکند و گزیدن عقرب و رتیلا را مفید
بود صفت حلتیت فلفل مرو سداب بمساوی بکوبند بعسل سرشند
شربتی مثقالی باشد معجون کاکنج قولنج کلیه و مثانه را مفید بود صفت
بزر البنج تخم کرفس رازیانه هر یک سه درم حب کاکنج سی و پنج عدد کثیرا

چار درم

چار درم بکوبند و بعسل سرشند شربتی یک مثقال باشد معجون شهریاران
قولنج و نفخ معده و امعاء را مفید بود صفت زنجبیل قرنفل دار
چینی جوزبوا مصطکی قرنفل سلیخه سنبل قاقله حب بلسان هر یک
چار درم سقمونیا سه درم ترید حب النیل هر یک هشت درم شکر سفید
هفتاد درم بکوبند و با سه چندان ادویه عسل با بزند شربتی دو مثقال
باشد معجون فلاسفه و آنرا ماده الحیوة گویند مقوی قلب
و آلات منی بود و بلغم و ریاح را و اوجاع پشت و مفاصل دفع
کند و رنگ روی و بوی دهن خوش کند و غسل بفزاید فلفل دارفلفل
زنجبیل دارچینی بلیله آمله شیطرج زراوند مدحرج اصل بابونه خولنجان
جوز هندی خصی الثعلب هر یک ده درم مویز طایفی سی درم مجموع کوفته
بعسل سه چندان سرشند معجون برشعثا اوجاع قولنج ورمد
و اسنان را مفید بود صفت فلفل سفید و سیاه هر یک بیست درم
بزر البنج افیون مصری هر یک ده درم زعفران پنج درم فرفیون سنبل
عاقرقرحا هر یک یک مثقال بکوبند و با صد و پنجاه درم عسل سرشند
و در ظرفی آبگینه کنند و بعد از چهار ماه مثقالی بخورند معجون
مسک وجع برودت کبد را مفید بود و سده بگشاید صفت شید
سنبل سلیخه سادج هندی لک ریوند خنطیانا هر یک دو درم زعفران

نانخواه تخم کرفس مصطکی هر یک سه درم و عود قرنفل هر یک نیم درم بکوبند
و با سه چندان ادویه سرشند و شربتی یکدرم باشد معجون ورد
اورام صلب کبد را مفید بود صفة ورق گل چهارده درم سوسن
آسمان جونی هفت درم ریوند چینی لک مغسول هر یک سه درم و نیم
زعفران مرمکی هر یک نیم درم کوفته و بیخته بعسل سرشند شربتی یک مثقال
بود معجون الراحة درد پشت و ریاح را مفید بود و قولنج بگشاید
صفة مصطکی دارفلفل و قرنفل سنبل جوزبوا سقمونیا کمونی
سداب خولنجان قرفه مساوی بکوبند و بعسل یا شیره قند سر
سرشند شربتی مثقالی باشد معجون وج دمعه و سیلان
اشک را مفید بود وج حلتیت زنجبیل دارپانه مساوی بکوبند
و بعسل سرشند و مثقالی تناول کنند معجون لیث منی
بیفزاید و قوت باه دهد و کلیه و مثانه و دماغ را تقویت کند و رنگ
روی نیکو کند صفة بادام و جوز و جلغوزه و حب الخضرا و فندق و فستق
و نارجیل و خشخاش و تودری سرخ و سفید و کندر و تخم گزر و جر
جیر و تخم پیاز و شلغم و اسپست و بهمن و زنجبیل و دارفلفل و
کبابه و فلفل و کبابه و قرفه و دارچینی و شقاقل و خولنجان و تخم
هلیون با عسل سه چندان ادویه بیامیزند و مثقالی تا دو مثقال تناول

کنند

معجون مثرودیطوس مزاج سرد و اوجاع معده و کبد و کلیه و طحال و رحم را
مفید بود و قولنج و حیض بگشاید و هم تنقیه بدن کند از اخلاط غلیظ
و باد و حصاة بشکند و سده بگشاید و ضیق نفس و اوجاع سینه و صداع
و صرع و جذام را مفید بود صفة صبر اسقوطری پانزده درم غاریقو
ن سه درم زعفران دارچینی وج مصطکی حب بلسان و روغن
بلسان و فربیون فلفل دارفلفل جنطیانا نام فقاح اذخر حماما
هر یک دو درم قسط مر کما دریوس افتیمون هر یک چهار درم اسارون
سلیخه سقمونیا هر یک سه درم سنبل سه درم و نیم مجموع بکوبند
و بعسل سه چندان ادویه سرشند و بعد از شش ماه چهار درم تناو
ل کنند معجون سورنجان اوجاع نقرس و مفاصل و عرق
النسا را مفید بود صفة سورنجان سفید شش درم بوزیدان ماهی زهره
پوست بیخ کبر زیره کرمانی شیطرج هر یک دو درم پوست هلیله زرد
هفت درم کرفس رازیانه فلفل سفید ورق حنا هندی کف دریا
سعتر هر یک درمی و نیم ورق گل کشنیز خشک محموده هر یک سه درم
تربد سفید یکدرم روغن بادام هفت درم عسل صد و سی درم
شربتی یکدرم پانزده درم باشد معجون ایلاوس رعشه فالج و سکته
امراض بارده را مفید بود صفة عاقرقرحا زنجبیل سونیز قسط فلفل حب خروب
ده درم ورق سداب حلتیت مرمطانا زراوند حب الغار صد سر

شبطرج جوزبوا هریک یکدرم عسل بلادر ربع مثقال ادویه بکوبند و
بعسل سرشند شربتی مثقالی باشد سه سبزبیا جمیع اوجاع بارده
ورياح غليظه وسوء الهضم وسوء الاستمراء وقولنج وعسر بول و اوجاع
اسنان را مفید بود جندبیدستر افیون دارچینی اسارون دو هریک
درمی فلفل دارفلفل قسط فقط هریک شش درم زعفران نیم درم بکوبند
وبعسل سرشند وبعد از شش ماه بهم ستعمال تناول کنند اطریفل کبیر
ریاح بواسیر و برودت معده را مفید بود و رنگ روی
نیکو کند و باه بیفزاید صفته هلیله سیاه و کابلی و بلیله و آمله و دار
فلفل هریک سه درم زنجبیل بوزیدان لسان شیطرج هندی شقا
قل نوذری سرخ و سفید لسان العصافیر کنجد حماض بهمنین
هریک درمی بکوبند و بروغن بادام ملتوث گردانند و بعسل سرشند
شربتی دو درم باشد اطریفل صغیر هلیله زرد و سیاه و کابلی
وبلیله و آمله متساوی کوبند و بروغن بادام ملتوث گردانند
وبعسل سرشند و معالی بخورند اطریفل کشنیز صداع و
بخارات معده را مفید بود هلیله کابلی بلیله آمله هریک ده درم
سنا مکی افیمون تربد هریک یکدرم شیطرج سه درم بسفایج
درمی افیمون نمک هندی هریک دو درم بکوبند و بعسل سرشند شر
بتی مثقالی باشد اطریفل ... بواسیر را مفید بود هلیله کابلی

بلیله آمله هریک دو درم بکوبند و مقل پنج درم در آب کنند تا حل شود و با عسل
بیامیزند و ادویه بدان سرشند اطریفل کبیر برص و امراض بلغمی را مفید بود
هلیله کابلی بیست درم بلیله آمله هریک ده درم برنج کابلی پانزده درم سیطر
ج سعد ساذج زنجبیل هریک یکدرم بسفایج اسطوخودوس هریک هفت
درم قسط سه درم غاریقون شش درم مصطکی افتیمون نعل جوزبو
باخیر بوا هریک دو درم فلفل دارفلفل نانخواه هریک چهار درم
بکوبند و بعسل سرشند و چهار درم تناول کنند آخر کرم دو دراز
وکدو دانه را بکشد صفته برنج کابلی منقشر ده درم تربد حب النیل هریک
یکدرم قنبیل ترمس شیح افسنتین افیمون ملح نفطی دو دل اسفید شحم
الحنظل سعد راسن هریک سه درم بکوبند بعسل سرشند شربتی دو درم
باشد آخر عرق مدنی را مفید بود صفته هلیله کابلی بلیله آمله تربد ز
نجبیل قنبیل متساوی بکوبند و بعسل سرشند شربتی دو مثقال باشد

باب پنجم در اشربه و لعوقات و مربیات و ربوب سکنجبینات

شراب بنفشه سعال صوداوی و سعال و ذات الجنب و ذات
الصدر را مفید بود و ملین طبع و ادرار بول کند صفته سه
بنفشه تازه یکمن در چهار من آب گرم تر کنند و صافی کنند و هریک
آبرا سه من قند باشتی بپزند و بقوام آرند شراب نیلوفر سرد و دم ضعف
طب بود و صداع و خناق صفراوی را مفید بود صفته گل نیلوفر

شراب نفخه است شراب عناب علت دم را و ماشرا و حصبه و جدری را
نافع بود عناب جرجانی یک رطل و چهار رطل آب بجوشانند و صافی
کنند و با قند بقوام آرند شراب به مقوی دل و دماغ و معده و قابض
بود تشنگی بنشاند به ترشی رسیده پاره کنند و دانه از وی
بیرون کنند و در هاون سنگی بکوبند و بجوشانند و صافی
کنند و با قند بقوام آرند شراب سیب مقوی قلب و معده و مفرح
بود و قی و اسهال باز دارد و از احتمی بی ترتیب دهد شربت انار
صداع و تشنگی و قی صفراوی را مفید بود و مقوی معده باشد آب
انار شیرین بگیرند و با قند بقوام آرند چندان که مذاق خوش آید
شربت ورد حمیات صفراوی را مفید بود و تشنگی عطش و تلیین
طبع کند صفت ورق گل سرخ تازه چار سیر در خمره کنند و ده من
آب گرم بر سر آن ریزند و شبانروزی بگذارند پس بدست
بمالند و در دیگ ریزند و بجوشانند تا طعم و بوی گل به آب دهد
پس صافی کنند و هم یکمن آب را ده من قند در چاشنی بیفکنند
و بقوام آرند و اگر بعد از آنکه صافی کنند چار من دیگر ورق گل
در آن ریزند و بجوشانند و صافی کنند پس با قند بقوام آرند
از اشراب ورد دیگر که گویند و اسهال و فایده او خوش بود شرا
ب فواکه مقوی قلب و معده و اختلاج بود و قی صفراوی را مفید

باشد صفت

باشد صفت به و سیب ترش و سماق و امرود و انار ترش و زرشک
و زعرور و رشاوی بکوبند و آب آن بگیرند و با قند بقوام آرند شرا
ب ریباس اسهال صفراوی را و حمیات حاده و تشنگی را مفید بود
و مقوی معده باشد صفت ریباس را بگیرند و بکوبند و آب آن بگیر
ند و با قند بقوام آرند شراب توت اوجاع حلق را مفید بود
و آنرا حمیمی سازند شراب خشخاش سعال مزمن را و نزله و قروح
سینه و ریه و سهر را مفید بود صفت خشخاش بکوبند و در خرقه
کتان بندند و در دیگ سنگین بجوشانند و هر دم بیرون آرند و بدست
بمالند تا شیره آن بیرون آید پس با قند بقوام آورند شراب لیمو
مقوی معده و قلب بود و صفراوی تشنگی بنشاند صفت قند را جلا
ب سازند و بقوام آورند و زمانی فرو گرفتن آب لیمو چندانکه اصلاح
باشد بدان ریزند و لحظه فرو گیرند و شراب حماض و نارنج و ترنجبین
باشد شراب صندل صندل مقاصری بسوهان بسایند و پنجاه درم
از آن یکمن گلاب شبانروزی بجوشانند پس با آتش نرم بجوشانند
و بدست بمالند تا با نیمه آید و صافی کنند و با یکمن قند بقوام آرند
شراب نعناع خفقان دل و قی و فواق را مفید بود صفت آن یک
رطل نعناع تازه در سه رطل آب بجوشانند تا با نیمه آید و با دو رطل قند
بقوام آرند شربت زوفا ضیق نفس و ربو و سعال را مفید بود

را از اخلاط پاک کند صفة انجیر سفید بیست عدد مویز طایفی سی عدد بنفشه
چار درم پرسیاوشان هفت درم تخم خطمی پنج درم بیخ سوس و فاخته
هر یک هفت درم مجموع در دو من آب بجوشانند تا بنیم آید پس صافی
کنند و با یکمن قند بقوام آرند شراب دینار شراب اسارون منفعت
آن سده بگشاید و یرقان و حرارت کبد را مفید بود و ادرار
بول و تلیین طبع کند صفة پوست بیخ کاسنی پانزده درم پوست
بیخ کرفس پنج درم پوست بیخ رازیانه ده درم تخم کاسنی پانزده درم تخم
تخم [illegible] پانزده درم ورق گل ده درم ریوند کوفته در خرقه بندند و در
دیگ اندازند تا با چار دانگ آید پس با دو من قند بقوام آرند شراب
غوره آب غوره بگیرند و بجوشانند تا بچهار دانگ آید و دو درم قرنفل
دران اندازند و با قند بقوام آرند شراب انجبار اسهال دموی و نفث
و نزف دم را مفید بود و کبد و معده را تقویت کند صفة انجبار هفت
مثقال قرط بیخ مثقال صندل سفید و سرخ هر یک چار مثقال صندل
بو هاون [illegible] باشند و باقی بکوبند و بجوشانند و با یکمن قند بقوام آرند
شراب اسطوخودوس امراض سوداوی و بلغمی را مفید بود
صفة اسطوخودوس پرسیاوشان هر یک ده درم عود الصلیب بیخ [illegible]
رازیانه گاوزبان تخم کرفس تخم خطمی هر یک سه درم سبستان سی عدد
مویز طایفی بیست درم بنفشه و ورق گل هر یک هفت درم در شش رطل آب

بجوشانند تا بالمثنی آید و با سه رطل قند بقوام آرند نسخه اخری صم و سده را
را مفید بود اسطوخودوس ده درم بسفایج پنج درم بالنگو گاوزبان حماض قند با
علی رطل شراب افسنتین سقوط اشتها و ضعف معده را مفید بود افسنتین
ده درم در پنج رطل آب بجوشانند تا با رطل آید صافی کنند و در خمیر
نهند و برهان گذارند و آب آن بگیرند ثلث رطل و شراب و عسل هر یک
نصف رطل مجموع را هم کنند و بقوام آرند شراب [illegible] جهت
ضعف معده و کبد و باه و درد زهار و مفاصل و فالج و لقوه و کسر ریاح
و ادرار بول صفة آب انگور [illegible] صد من گوشت بره فربه
بنفشه [illegible] درم در دیگ کنند بجوشانند و عود ده درم زعفران و مصطکی
و خولنجان و جوزبوا پنج درم و قرنفل و ساسه و زرنباد و سعد هر یک
سه درم و سلیخه و رسن و دارچینی و عاقرقرحا و سنبل هر یک درم مجموع
نیم کوفته در کرباس کنند و در دیگ اندازند و بجوشانند تا گوشت جدا
شود و بعضی بالنگو و نعناع سبز بر بزند و لحظه لحظه آن کف که بر آب
می‌آید دور می‌اندازند و بعد ازان فرو گیرند و صافی کنند و بر سر
آن ریزند و با پنج من قند یا عسل بقوام آورند [illegible] ضعف معده
و کبد و رفع تشنگی را مفید بود [illegible] رسیده پاره کنند و از دانه
پاک کنند در هاون چوبین با سکنجبین بکوبند و بیفشرند از آن

آب بگیرند ده من شراب صافی بخیسانند و ثفل حرارت شبانروزی بآن
بجوشانند و صافی کنند و آن ثفل را با آب بشویند چنانچه دران هیچ
طعم نماند و بریزند و آن آبها با همه بگیرند در دیگ سنگین بجوشانند تا بنیم
آید پس دیگر بار بپالایند و با بیست من قند با عسل در دیگ کنند و ثفل
۳ درم فاقله صغار و کبار و زعفران ریشه و دارچینی هر یک سه درم مصطکی
و زنجبیل هر یک دو درم اندازند و نیم بلغور سازند و در کیسه کنند و در دیگ
اندازند و هر دم بدست بمالند تا قوت با آب بدهد پس بیرون آرند
و بقوام آرند و یکدرم مشک در گلاب حل کنند و دران ریزند و برنند
اعمال ربوب ربوب فواکه چنان باشند که آب آن بگیرند و بجوش
بنی بقوام آرند رب اجاص النهاب حمیات و یبوست طبع
و عطش را مفید بود صفة آلو سیاه در آب بجوشانند و صافی
کنند و آن آب صافی بجوشانند تا بقوام آید و بیشتر ربوب
بدین طریق گیرند سکنجبین ساده حمیات حاده و تشنگی و سده را
مفید بود و قطع صفرا و بلغم کند سرکه سفید رطلی با نیم رطل و یکمن قند
بقوام آرند یا با عسل سکنجبین بزوری بارده استسقا سوء القنیه و حمیات
حاده را مفید بود صفة تخم کاسنی ده درم سه تخم پانزده درم پوست بیخ
کاسنی ده درم پوست بیخ رازیانه ده درم نیم کوفته در سه رطل و رطلی سرکه بجوشانند

شبانروزی

شبانروزی و بعد ازان بجوشانند و بدست بمالند و صافی کنند و با یکمن
قند بقوام آرند سکنجبین بزوری حار سده بگشاید و ادرار بول کند و
معده را از فضلات پاک کند صفة تخم کرفس و رازیانه و کاسنی
و کشوث و انیسون هر یک ده درم پوست بیخ رازیانه و کرفس و کبر هر یک هفت
درم غافث ریوند چینی هر یک سه درم چنانکه گفته شد و سازند
سکنجبین بزوری تخم کاسنی و رازیانه و تخم کرفس هر یک سه درم تخم سه تخم پانزده
درم پوست بیخ کاسنی هفت درم پوست بیخ رازیانه ده درم
با یکمن قند بقوام آرند سکنجبین سفرجلی تقویه معده و جگر کند و اشتها
آورد و سده بگشاید و نافع را مفید باشد یکمن آب و یکمن قند
و سیب کرده رطلی با یکمن اراده بقوام آرند سکنجبین عنصلی ربو و سعال
بلغمی و سده کبد و طحال و فالج و لقوه و لینة عصب و امراض بلغمی را
مفید بود سرکه عنصلی ده من شراب صافی ده من عسل سه رطل
کنند و زنجبیل و رازیانه و انیسون و حلتیت و عاقرقرحا و فودنج و
سداب فلفل هر یک ده درم و تخم کرفس و کمون و قردمانا هر یک ده درم نیم
کوفته و در میان آن ریزند و هفته در آفتاب بنهند و بعد ازان
صافی کنند و نگاه دارند سرکه عنصلی عنصل انگاه بگیرند چوبی
بشکافند و خارج و داخل آن پاک کنند و یکمن ازان آب بافته سی
سرکه شصت روز در آفتاب بنهند سکنجبین ... حمیات مرکبه و معده

وکندر را مفید بود و آب انار ترش سه من رشت یا غوره یا ریباس یا بیرکرب ارازه یکمن کلاب سی یا درم با هم بیامیزند و هر یکمن از آن را یکمن قند کاشنی بنهد و بقوام آرند **سکنجبین ربوندی** اوجاع و سده کبد را مفید بود و طبیعت نرم کند ربوند چار درم غاریقون تربد بسفایج تخم کاسنی هر هفت درم زکمین یکدرم هم کوفته در چهار رطل آب بجوشانند تا بارطلی آید و باز بقوام آرند **لعوق سپستان** سعال و خشونت حلق و ریه را مفید بود و طبیعت نرم کند **صفته** سپستان و لبت عدد مویز طایفی دانه بیرون کرده چهار درم مغز خیار شنبر پانزده درم در سه من آب بجوشانند تا با یکمن آید و بارطلی شکر بقوام آرند **لعوق سپندان** سعال بلغمی را مفید بود و قطع بلغم کند **صفته** حب الرشاد ده درم تخم کتان چار درم رازیانه انیسون هر یک سه درم هم کوفته در دو رطل آب بجوشانند تا بارطلی آید **لعوق طباشیر** سل و قرحه ریه را مفید بود **صفته** صمغ عربی قاقله هر یک سه درم کتیرا نشاسته هر یک ده درم طباشیر چار درم جلغوزه هفت درم تخم خیار هفت درم قند سفید بکوبند و بارطلی عسل و شش درم روغن بادام بیامیزند **لعوق حلو** سعال و خشونت حلق و حنجره را مفید بود **صفته** صمغ عربی تخم کتان نشاسته هر یک ده درم مغز تخم کدو و مغز بادام مغز هر یک پنج درم حلبه چار درم بکوبند و در میان رطلی شیره قند کنند **لعوق عنصلی** سعال رطب و ربو را مفید بود **صفته** عنصل بریان کرده

سه درم

ابرسا ده درم و انیسون زوفا هر یک دو درم بکوبند و در میان رطلی عسل کنند **لعوق جلغوزه** قروح ریه و نفث دم و سعال بلغمی را مفید بود **صفت** جلغوزه مغز کتیرا ابرسا صمغ عربی هر یک ده درم بزر کتان بریان کرده خرما دانه بیرون کرده هر یک بیست درم با هم بکوبند و بروغن کاو چرب کنند و در میان عسل کرم بیامیزند **لعوق زیرنگ** سعال مزمن را مفید بود **صفت** رب السوس کتیرا افسنتین هر یک ده درم تلخ رازیانه نعناع هر یک بکوبند و در میان عسل بیامیزند **ماء الاصول** فالج و لقوه و صرع و استسقا و اوجاع مفاصل را مفید بود **صفت** پوست بیخ کبر پوست بیخ رازیانه هر یک ده درم بیخ اذخر ده درم تخم کرفس تخم رازیانه انیسون هر یک چار درم مصطکی سنبل فقاح اذخر هر یک بیان اسارون فنطیانا هر یک دو درم عود بلسان بوزیدان هر یک سه درم سلیخه سپندان هر یک سه درم مویز طایفی دانه بیرون کرده صد درم در سه من آب بجوشانند تا بایکمن آید و با یکمن قند بقوام آرند **ماء الاصول** اصناف رحم را مفید بود طمث بکشاید **صفت** پوست بیخ کرفس و کبر هر یک هفت درم پوست بیخ رازیانه دو درم تخم کرفس و رازیانه و انیسون و زراوند و قنطوریون و فستق و عود قاقوله و انجبار هر یک سه درم مویز طایفی ده درم انجیر ده عدد در سه رطل آب بجوشانند تا بالثی آید و بارطلی قند بقوام آرند و سه درم حجر الیهود بکوبند و با آن بیامیزند

ماء الاصول سده برودهٔ کبد را و طحال و برودت معده و استسقا و حمیات بلغمی را
مفید بود و پوست بیخ کرفس و رازیانه هر یک هفت درم بیخ اذخر فقاح اذخر
هر یک سه درم سنبل الطیب مصطکی هر یک دو درم و نیم لک مغسول بادیان هر یک سه درم
بادآورد غافث پوست بیخ کبر افسنتین ورق گل هر یک ده درم مویز طایفی
بیست درم انجیر ده عدد در ده من آب بجوشانند تا با مایکمن آید و یکمن قند بقوام
آرند گلقند مقوی معده و دافع بلغم بود ورق گل سرخ یکمن در دست
بمالند تا پژمرده شود و یکمن قند با گلاب آمیزند و بر سر آن ریزند
و در آفتاب نهند و هر گاه که کم شود باز قند بر سر آن کنند تا
چهل روز بگذرد و گلنگبین نیز چنین سازند بنفشه شکر بنفشه
نیم مالند و نیم من از آن با یکمن شیره قند در آفتاب نهند مربی سیب
مقوی قلب و معده بود پوست شیرین سیاه صد عدد پوست باز کنند
و در سکنجبین کنند یا شیره قند با آتش نرم بجوشانند و مربی نیز
چنین سازند اما آن را پاره کنند و اندرون او پاک کنند مربی بادام
سرفه و نقصان باه را مفید بود مغز بادام مقشر در دوغاب بجو
شانند و سه روز رها کنند پس بیرون آرند و در عسل بجوشانند
و در ظرفی کنند هلیلهٔ پرورده معده را تقویت کند و دفع نفخ و
ریاح و بواسیر و تقویت بصر کند و ذهن تیز کند و امراض سودا و برا
مفید بود هلیله کابلی صد عدد در ظرفی کنند و آب خاکستر بر سر
آن بریزند و هر روز آب خاکستر تازه بکنند و بعد از ده روز بشویند

و در دیگی سکنجبین

در دیگی سکنجبین با کفی جو نیم کوفته بجوشانند تا جو پخته شود و آنگاه هلیله
بیرون کنند و در او سوراخها کنند و در ظرفی چینی یا کاشی نهند
و عسل کف گرفته یا شیره قند بر سر آن ریزند و بگذارند و بعد از بیست روز
باز عسل بر سر آن بریزند و یکبار دیگر بجوشانند زنجبیل پرورده زنجبیل
را بیست روز در آب بخیسانند آنگاه پاره کنند و در آب و عسل بجوشانند
تا آب منتفی شود و در ظرفی کنند و عسل بر سر آن بریزند تا پرورده
شود شقاقل مربی باه بیفزاید و کلیه و مثانه را مفید بود شقاقل
ده روز در آب بخیسانند پس بیرون آرند و با عسل بجوشانند
و در ظرفی کنند و بعضی پوست آن نیز باز کنند ترنج مربی مقوی
معده و مفرح باشد ترنج را پاره کنند و ترشی او از وی جدا کنند
و بعضی پوست آن نیز باز کنند اما اگر باشد بهتر بود و در دیگی سکنجبین
یا عسل بجوشانند تا مایهٔ او نیست شود پس در ظرفی کنند و عسل بر آن
ریزند جوز مربی مقوی باه بود جوز تازه که هنوز خشک نشده باشد
بستانند و پوست خارج و داخل از آن جدا کنند و در عسل بجوشانند
و در ظرفی کنند باب ششم در جوارشات جوارش عنبر
خفقان و سوء هضم و اوجاع رحم را مفید بود صفت قاقله
صغار و کبار بسباسه دارچینی هر یک چهار درم زرنباد قرنفل فرنجمشک خولنجا
ن و نفل هر یک ده درم اشنه عنبر سنبل مصطکی هر یک چهار درم جوزبوا

سه درم صبر یک درم بکوبند و بیبزند و بعسل سرشته کنند و شربتی مثقالی باشد
جوارش سفرجلی مسهل مقوی معده بود قولنج بگشاید و باد را بکند
به سفرجل یک رطل پاره کنند و در سه رطل خل خمر یا شراب بجوشانند و بعد
ازان بکوبند و بیفشارند و صافی کنند و با ده رطل عسل بقوام آرند
زنجبیل دار فلفل و دارچینی هر یک دو درم و قاقله و هلیله و زعفران هر
یک سه درم و مصطکی سه درم و سقمونیا ده درم و تربد سی درم بکوبند و در
آن میان ریزند تا باهم آمیخته شود آنگاه فرو گیرند و بر سر سکنی ها.
بجهت آنکه برای این کار نیک باشد بعجن کنند بعد از آنکه اجزا
خرد کرده باشند و بگذارند تا خشک شود پس بکار دارند پاره کنند
و شربتی یک مثقال جوارش سفرجلی به را در خمیر گیرند و در میان آتش
نهند تا بریان شود آنگاه چهار درم ازان با یک درم سقمونیا و سه درم فلفل
و نیم درم زنجبیل بکوبند و بعسل سرشته کنند و شربتی ازان یک درم باشد سفرجلی
قابض ضعف معده و قی و اسهال را نافع بود صفة به رسیده ده من کوفته
در خل خمر بجوشانند چنانکه مهرا شود پس صافی کنند و با یک من قند
بقوام آرند و زنجبیل و فلفل و دار فلفل هر یک چهار درم و تخم کرفس و نانخواه
هر یک ده درم و زعفران دو درم بکوبند و با آن بیامیزند چنانکه گفته
شد و شربتی مثقالی باشد جوارش تمر هندی قولنج بگشاید و اوجاع
معده را مفید بود صفة بوره ارمنی زنبره کرمانی فطراسالیون زنجبیل

فلفل هر یک

یک رطل نو منعالست

فلفل هر یک دو درم و نیم سقمونیا بریان کرده سه درم مویز با دانه سداب
هر یک ده درم بکوبند خرما نیک دانه بیرون کرده بیست درم شراب زوری
و با خل خمر بجوشانند تا حل شود پس بپالایند و با عسل بیامیزند و ادویه
بدان سرشته کنند شربتی یک مثقال جوارش شهریاران برودة معده و کبد را
مفید بود قولنج بگشاید و طبع نرم کند صفة شیطرج زنجبیل فلفل
دار فلفل قاقله صغار و کبار و قرنفل ساذج هندی بسباسه مصطکی
دارچینی سنبل سلیخه تخم کرفس رازیانه انیسون هر یک سی درم افیتمون
تربد خوب دوازده درم سقمونیا ده درم قند سفید ده درم بکوبند و بعسل
سرشته کنند شربتی یک مثقال باشد جوارش کندر وجع و برودة و ضعف
معده را مفید بود صفة فلفل دار فلفل قرنفل جوز بوا هر یک سه درم
کندر پانزده درم شکر سفید مثل جمیع بکوبند و بعسل سرشته کنند جوا
رش کندر صفة کندر شش درم فلفل دار فلفل هر یک ده درم ز
نجبیل خولنجان هر یک دوازده درم جوز بوا قرنفل هر یک درم شاد
سه درم جوارش فلافلی برودة و اوجاع معده و سوء هضم و جشاء حامض
و شهوة کلبی و ریاح غلیظه را مفید بود صفة فلفل سفید
و سیاه دار فلفل هر یک سه درم عود بلسان ده درم حماماسنج
چهار درم زنجبیل تخم کرفس سلیخه اسارون راسن سنبالبوس هر یک
درمی بکوبند و بعسل سرشته کنند شربتی دو درم باب هفتم

در قرص‌ها و مسهل و غیرها قرص طباشیر نرم طبیعه را نرم
کنند و حمیات محرقه و سعال و تشنگی را مفید بود صفة طباشیر
۵ درم تخم خیارین مغز تخم خیارین و کدو هر یک دو درم نشاسته صمغ عربی
حب‌الآس سفید و کثیرا هر یک یک درم بکوبند و بلعاب اسپغول بسرشند
شربتی مثقالی باشد قرص طباشیر ورق گل سرخ و تخم خرفه
هر یک سه درم طباشیر کثیرا هر یک دو درم نشاسته سه درم بکوبند
و بآب خرفه بسرشند قرص کافور معتدل حمیات حاده و لهیب
و عطش را مفید بود صفت طباشیر زرشک ورق گل هر یک دو درم
تخم خیارین و کدو و کاهو و کاسنی و تخم خرفه و صندل هر یک یک درم
کافور نیم دانگ بکوبند و بلعاب اسپغول بسرشند قرص طباشیر زرشک
ورق گل یک درم تخم حماض شش درم طباشیر چهار درم نشاسته صمغ عربی
هر یک سه درم بکوبند و بگلاب بسرشند و شربتی یک مثقال بود قرص
طباشیر زرشک صمغ عربی تخم حماض بریان کرده نشاسته ۵ درم ورق گل
سه درم طباشیر سماق رب سوس گلنار هر یک دو درم قرص [illegible]
حمیات بلغمی و اورام کبد و معده را مفید بود صفت عصاره زرشک
مغز [illegible] تخم [illegible] هر یک سه درم ورق گل [illegible] هر یک شش درم تخم کشوث
رب السوس طباشیر تخم کاسنی مصطکی سنبل غافث ریوند [illegible]
ریوند چینی هر یک دو درم زعفران یک درم بکوبند و بآب [illegible] بسرشند

اقرص

١٨

اقراص صفة زرشک دانه بیرون کرده پانزده درم تخم کاسنی تخم خیارین
هر یک سه درم ورق گل هر یک یک درم ریوند چینی سنبل هر یک [illegible] درم
بکوبند سکنجبین بسرشند قرص کهربا نفث الدم [illegible] را مفید بود
صفت حب‌الآس سفید مصطکی کهربا هر یک دو درم زعفران ۵ درم
بکوبند و بآب [illegible] بسرشند قرص گلنار اسهال و نزف الدم را مفید
بود صفت [illegible] گلنار [illegible] مختوم [illegible] صمغ عربی بالسویه بکوبند
و بآب گلنار بسرشند قرص [illegible] سده جگر و طحال را مفید بود
تخم [illegible] تخم کاسنی و [illegible] مغز تخم کدو بالسویه بکوبند و سکنجبین
بسرشند قرص افسنتین سده جگر بگشاید و طحال و عسر البول
و امراض بلغمی را مفید بود صفت و افسنتین تخم کرفس انیسون
اسارون بادام تلخ بالسویه بکوبند و بآب [illegible] قرص [illegible]
قرص ورد حمیات بلغمی و صفراوی را مفید بود صفت ورد
گل [illegible] درم عصاره غافث طباشیر سنبل رب السوس هر یک [illegible] درم
بکوبند و بآب [illegible] بسرشند قرص ورد اوجاع معده و حمیات بلغمی را
مفید بود صفت ورق گل شش درم [illegible] هر یک چهار درم سنبل یک درم
قرص ریوند حمیات بلغمی مزمنه و امراض جگر و طحال را
مفید بود صفت ریوند چینی شش درم [illegible] هر یک
سه درم تخم کرفس انیسون عصاره غافث هر یک دو درم بکوبند و بآب

بسرشند قرص کافور حمیات حاده و ورم را مفید بود صفت
ورق گل شش درم صمغ عربی طباشیر هر یک چهار درم مغز تخم خیار
و کدو و تخم [illegible] هر یک هشت درم نشاسته سه درم زعفران
۲ درم کافور نیم درم بکوبند و بلعاب اسبغول بسرشند قرص بنفشه
مسهل صفرا و بلغم بود و صداع و ورم را مفید بود صفت بنفشه
۲ درم تربد یکدرم [illegible] هلیله زرد نیم درم سقمونیا بریان
کرده نیم دانگ بکوبند و بآب بسرشند و این شربتی باشد
قرص بنفشه ده درم تربد [illegible] هر یک سه درم بکوبند و بآب
بسرشند شربتی سه درم قرص کاکنج قروح کلیه و مثانه
را مفید بود تخم کرفس شهدانه هر یک سی درم رازیانه ۲ درم
زعفران حب الصنوبر تخم خیار مقشر بادام افیون هر یک سه درم
حب کاکنج [illegible] تخم خیارین مقشر سه درم بکوبند و
بآب رازیانه بسرشند شربتی مثقالی باشد قرص [illegible]
قروح ریه و ورم سینه را مفید بود صفت ورق گل صمغ
عربی هر یک چهار درم نشاسته کتیرا هر یک ۲ درم زعفران
۲ دانگ خشخاش سفید و سیاه هر یک سه درم طباشیر نیم درم قرص [illegible]
که [illegible] نفث الدم را مفید بود گل ارمنی نشاسته گل سرخ هر یک شش
درم سرطان سوخته ده درم کتیرا طباشیر [illegible] هر یک نیم درم [illegible]
سه درم بکوبند

زحیر و رفتن خون از مقعد باز دارد صفت مر افیون کندر زعفران متساوی بکوبند
و بآب گشنیز بسرشند آخر صفت مر اقاقیا بزر البنج صمغ عربی [illegible] بریان کرده هر
یک درمی بکوبند و بآب مورد بسرشند فرزجه که حیض بگشاید و اوجاع رحم
که از برودت بود نافع باشد کندر مقل [illegible] هر یک دو درم جاوشیر اشق زعفران جندبیدستر هر یک درمی
مصطکی میعه روغن سوسن و بابونه [illegible] هر یک سه درم صمغها بخیسانند [illegible] بگدازند و باقی بکوبند و هم
بیامیزند و فرزجه بردارند فرزجه که اختناق رحم را مفید بود [illegible]
[illegible] و سنبل [illegible] مصطکی هر یک درمی روغن بلسان سوسن هر یک
سه درم شمع سفید [illegible] درم فرزجه که رفتن خون را مفید بود مر اقاقیا
هر یک ۲ درم گلنار [illegible] سرشته قسط سوخته [illegible] زعفران
هر یکدرم افیون نیم درم بکوبند و بآب بسرشند و بردارند فرزجه مر
اقاقیا ریوند لادن زعفران کافور گل ارمنی متساوی بکوبند و بآب
لسان الحمل بیامیزند فرزجه طمث باز دارد ورق گل پوست انار
مورد [illegible] پوست طلع بکوبند و با عصاره لحیة التیس استعمال
کنند فرزجه که ضعف رحم را مفید بود حب بلسان روغن
ناردین هر یک سه درم [illegible] جوزبوا کتان سوخته هر یک درمی [illegible]
۲ درم [illegible] نیم درم فرزجه که [illegible] را مفید بود صفت تخم [illegible]
[illegible] سلیخه مصطکی زیره [illegible]
سنبل [illegible] اشق [illegible] متساوی بکوبند و با روغن [illegible]

وبابونه استعمال کنند فرزجه که دم طمث باز دارد دشتیانی بیدم
افیون بزر البنج هر یک دانگی مر دو سنگ اقاقیا گلنار طین مختوم وارمنی
سرمه بکوبند وشیافه سازند وبردارند فرزجه که فرجه را گرم کند
تخم مازریون کرم دراز بکوبند وبروغن زنبق بیامیزند وبردارند
فرزجه که فرج را تنگ وخوش کرداند مسک وزعفران در شراب
بکوبانند وخرقهای کتان دران اندازند تا آب بجذب جذب وخشک
کنند وآنرا پاره پاره کنند وبوقت حاجت پاره بردارند پس از
جماع فرزجه که فرج تنگ کند فقاح اذخر یکدرم مازو دو درم بکو
بند وخرقه بشراب کنند وبدان بیالایند وخشک کنند و
بالای آن بکار دارند فرزجه که رطوبت فرجه را باز دارد وتخم
سداب حماض هر یک دو درم سرمه خبث الحدید هر یک سه درم بکوبند
وحفت بلوط وگلنار بجوشانند وخرقه بدان ترکنند وبرین
ادویه بیالایند واستعمال کنند باب چهاردهم در روغنها
روغن ناردین منافع بسیار دارد در جمیع امراض واوجاع بارده
را مفید بود وشرب وضماد آن اوجاع اندرونی را نافع بود
واختناق رحم را وذراحلیل چکانند کلیه ومثانه را صفت قصب
الذریره ورق غار سعد عود بلسان سلیخه اذخر راسن اهیل
مورد قرنفل مامرز بوش هر یک سه درم بکوبند ودو یکی کنند با شراب

وآب صد انکه

وآب صد انکه بر سر آن بایستد وسه رطل روغن کنجد بردارند وبریزند
وبآتش نرم بجوشانند پس صافی کنند وسنبل رومی
وقرنفل ومیعه هر یک سه درم کوفته کنند وبآب وشراب واین
روغن بجوشانند پس صافی کنند وروغن بلسان شصت
درم با آن ضم کنند وبجوشانند تا آب برود وروغن بماند رو
غن قسط مقوی عصب باشد واوجاع بارده را مفید بود صفت
قسط قرفه اشنه ابرسا میعه سلیخه هر یک ده درم مر پنج درم
مجموع نیمکوفته شبی در شراب کهنه خوابانند ودر سه رطل آب بجوشانند
تا بنیمه آید وسه رطل روغن کنجد بر سر آن ریزند وبجوشانند تا روغن
بماند روغن قسط قسط ده درم سلیخه شش درم ورق مرزنجوش
شصت درم ونیم کوفته شبی در شراب خوابانند دو رطل ونیم روغن
کنجد بر سر آن ریزند روغن مورد مو بر ابرو باشد وتقویه کند ورق
مورد تازه دوازده من بکوبند ودر ده من آب بجوشانند وروغن کنجد
دو من ونیم ده من آب بجوشانند وروغن کنجد بران ریزند وبجوشانند تا
تا روغن باقی ماند روغن بابونه بابونه تازه بشویند وسایه
خشک کنند ویک رطل از آن در ده رطل روغن کنجد اندازند ودر
آفتاب بنهند وروغن افتیمون هم چنین کنند روغن بابونه
بابونه تر یا خشک یکمن در چهار من آب بجوشانند تا بیکمن آید

آید وصافی کنند و با یکمن روغن کنجد بجوشانند **روغن گل** ورق گل
تازه یکمن بادام پاکیزه مقشر را چهار من در کسه کنند و در زیر فراش
نهند تا ورق گل خشک شود آنگاه بادام روغن بگیرند و این را روغن
گل بادام گویند و بعضی رطلی ورق گل بدست بمالند و با یکمن روغن کنجد در
شیشه کنند و با آفتاب نهند **روغن بنفشه** بنفشه تازه یکمن
با من بادام چنانکه گفته شد سازند و روغن نیلوفر و نرگس
و شقایق همچنین گیرند **روغن کدو** را بوست کدو را لب انند و مغز
بادام کنند بکوبند و با آب آن بگیرند و چهار من از آن آب در
یکمن روغن بجوشانند **روغن مصطکی** ضعف و اورام معده را
مفید بود و صلابات نرم کنند و یا بام رطل مصطکی در سه رطل روغن
کنجد و شش رطل آب بجوشانند تا آب برود و روغن بماند و بهتر آنست
که مصطکی بکوبند و با روغن بجوشانند تا آب برود و روغن بماند و
بهتر آنست که مصطکی بکوبند و با روغن تا گداخته شود **روغن**
آمله تقویت و تسوید شعر کنند آمله و پوست بیخ صنوبر مساوی نیم کو
فته در آب بجوشانند **روغن حب الغار** داء الثعلب و اوجاع بارده
را مفید بود ورق و حب غار در روغن کنجد بجوشانند و در ظرفی
کنند و هفته در آفتاب نهند **روغن خشخاش** عسر بول و درد
گرده را مفید بود و زکیل چار درم خشخاش ده درم در رطلی آب بجوشانند

تا با نیم آید

تا با نیم آید و رطلی روغن کنجد در آن ریزند و میجوشانند **روغن زنبق** امراض بارده
را مفید بود گل زنبق با روغن کنجد در قنینه کنند و در آفتاب نهند و روغن
یاسمین و خیری و اذخر همچنین گیرند **روغن نرگس** اورام صلب بر دوملا
بات نرم کند سلیخه قسط حب البان مصطکی هر یک ده درم فرفیون قرفه
هر یک دو درم زعفران سه درم مصطکی نیم کوفته یاسمین عده گل سوسن آسما
نجونی ورق کرده در روغن کنجد رطلی بجوشانند و در ظرفی کنند و
در سایه بنهند و بعد از ده روز استعمال کنند **روغن سداب** برودت
کلیه و مثانه و رحم و استرخاء اعصاب را و ریاح را مفید بود نیم من ورق
سداب در چهار من روغن کنجد و چهار من آب بجوشانند تا روغن باقی
ماند و روغن مرزنجوش همچنین گیرند **روغن کرموی** سبز و دراز
کند سالح جماما حاز و قسط هر یک سه درم لادن یکدرم زعفران
یکدرم و نیم کوفته در رطلی آب بجوشانند تا با نیم آید و صافی کنند
و با نیم رطل روغن زیت بجوشانند **روغن دیگر موی** دراز کند دانه
مورد تخم کرفس برگ مورد تخم چغندر گل شقایق پوست جوز تر
لادن برسیاوشان مساوی بکوبند چنانکه گفته شد **روغنی**
بواسیر و امراض بارده را مفید بود مقل ده درم اشق جاوشیر
سعالج حب البلسان لبان مغز بادام تلخ هر یک یکدرم و نیم کوفته

در چار رطل آب بجوشانند تا یک رطل آید و با رطلی روغن کنجد بجوشانند والله اعلم

باب یازدهم در سعوطات و عطوسات و غرغره و مضمضات و سنونات سعوط که

سهر و دماغ گرم را مفید بود آب کاهو روغن بنفشه یا نیلوفر شیر زنان بیاشا و
ی با هم بیامیزند و در بینی کنند آخر صداع گرم را مفید بود
گلاب ده درم [illegible] کافور حبه یک درم بکوبند و بآن روغن برکشند
آخر صداع بارد و لقوه را مفید بود جند بیدستر جاوشیر زعفران زیره
کول مساوی بکوبند آخر فالج لقوه را مفید بود دار فلفل صبر شونیز
بوره مساوی بکوبند آخر صداع را مفید بود دار فلفل مامیران شیطر
ج هر یک درم مشک اشنه تکمه حبه یک سه درم بکوبند و با روغن کنجد برکشند
عطوس که لقوه و فالج را مفید بود شحم الحنظل فلفل حبه یک درم کندش
صبر حبه یک درم مرزنجوش سه درم آخر کندش فلفل کحل [illegible]
بوره نوشادر صبر دار چینی مرزنجوش خربق سفید جند بیدستر مساوی
بکوبند آخر سبات و صداع را مفید بود خربق سیاه مرزنجوش
حبه یک ده درم اشنان حرمل کندش شونیز تخم گل حبه یک ده درم شیت
دانگی فلفل دار فلفل حبه یک سه درم غرغره که فضلات از دماغ
فرود آورد عاقرقرحا زنجبیل دار فلفل حبه یک چار درم انار دانه سه درم بکو
بند و با سکنجبین عسلی بیامیزند و بدان غرغره کنند غرغره که خناق و ذبحه
را مفید بود عدس کوفته عناب ده عدد و با [illegible] یک درم بجوشانند و باده درم

کشنیز بیامیزند

کشنیز بیامیزند و ربوب توت ده درم حل کنند غرغره که ذبحه و خناق را نفع
دهد و منفجر گرداند شیر سی درم خیار شنبر ده درم مرو [illegible] یک درم غرغره
که سقوط لهات و اوجاع حلق را مفید بود توت و برگ گل جلنار [illegible] در ماء
العفص بجوشانند و بدان غرغره کنند مضمضه که قلاع را مفید بود گل خشک
عدس حبه یک ده درم گلنار یک درم بکوبند و با آب کشیر بیامیزند و بدان مضمضه
کنند مضمضه که عفونت لثه و دهن را مفید بود توت شامی و مازو هر
یک ده درم تخم گل چار درم مر یک درم بکوبند و با ماء العسل بیامیزند مضمضه که
ثقل زبان را مفید بود زنجبیل عاقرقرحا فلفل خردل مساوی بکوبند و
با آب گرم و سرکه بیامیزند مضمضه که درد دندان را مفید بود ورق غار
با حب غار [illegible] سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند سنون که درد دندان
که دندان را از جرب پاک کنند شاخ گاو کوهی سوخته زبد البحر هر
یک سه درم نوشادر اذخر [illegible] حبه یک ده درم و [illegible] یک درم عاقرقرحا
سه درم بکوبند و بجوال در دندان بمالند سنون که دندان سیاه شده
را پاک کند [illegible] ده درم فلفل چار درم [illegible] سه درم [illegible] ده درم مازو سوخته
هفت درم سنون طرف شاخ گاو کوهی سرطان بحری سوخته زرا
وند [illegible] حبه چار درم نمک اندرانی سوخته سه درم بکوبند سنون
که بوی دهن خوش کند و لثه سخت گرداند و دندان پاک کند [illegible]
چوب بید [illegible] سوخته نمک اندرانی زبد البحر حبه یک ده درم عاقرقرحا

کبابه تخم کرفس هر یک سه درم شب یمانی ده درم قرنفل یک درم سماق چهار درم سنون
که لثه سخت گرداند و رطوبات آن زایل کند گلنار فوذنج سوخته
هر یک ده درم نوشادر ده درم مویزج سه درم ازهر چهار دانگ یک درم سنون
که قروح لثه و سیلان خون از آن باز دارد تخم گزنه هر یک سه درم
کیجنه التیس طین مختوم ابهل هر یک دو درم دارچینی سه درم آخر فوذنه
ده درم شب یمانی سه درم سنون که دندان متحرک سخت کند ساج کاو کو
هی سوخته ده درم نمک سوخته سه درم زعفران مرسنبل مصطکی سعد
هر یک ده درم سماق گلنار هر یک دو درم سنون که بن دندان سخت کند تخم
عود کرمازج بوره ارمنی زبد البحر مساوی بکوبند آخر که درد دندان را
که از برودت بود سفید افتد فلفل ده درم بوره ارمنی شش درم عاقرقرحا
مویزج رسل هر یک چهار درم آخر سیر شونیز هر یک ده درم نمک درم
بکوبند و بر دندان نهند آخر مویزج شب قسط دوا که قلع
اسنان را شب یمانی مر مساوی بکوبند و بر دندان نهند چنانکه بر
دندان دیگر نرسد و زمانی صبر کنند که بر آید آخر سیر را اطرا
ف دندان فرو دو زراج و مازو مویزج و شب یمانی و دار فلفل سنج
و بشجع و قطران اسرشند و بران نهند صفت عاقرقرحا در سیر کرم
خوب اسند جیل دو ز بعد از آن بسایند و بشرند در حوالی دندان فرو
برند و این دوا نهند والله اعلم باب شانزدهم در اطلیه

وحمادات

وحمادات و نطولات طلای که کلف و نمش را مفید بود پوست بیض
با آب خضر سبزه بپرورده آرد جو بیخ بی پوست عدس آرد باقلی فوفل زبد البحر
ماامیران نخود بادام تلخ مساوی بکوبند و با آب سیب و شیر دختران
بسرشند و طلا کنند آخر سبس باقلا جو نخود ارزنه تخم خربزه
هر یک چهار درم قسط بادام تلخ ابرسا مساوی زبد البحر زراوند
مدحرج هر یک دو درم فلفل تخم ترب کندش اسراج یک درم سرکین کنجشک
انزروت هر یک دو درم بکوبند و با آب سیر بسرشند طلای بهق را
سفید را مفید بود زرنیخ ده درم کندش شیطرج هر یک سه درم بکوبند
و بروغن زیت بسرشند طلای که مرض را ببرد شیطرج خربق سیاه
پوست بیخ کبر تخم ترب روناس خردل مساوی بکوبند و با سرکه
و آب سیر طلا کنند طلای که بهق سیاه و سفید را مفید بود
کندش خربق سفید مویزج سقمونیا هر یک درم شقایق هر یک درم
روناس شیطرج خردل ازمان زیتون تخم ترب تخم الحنظل هر یک سه درم
بکوبند و بسرکه بسرشند طلای که جرب را مفید بود گوگرد فلفل
مرداسنج برنج نقره زراوند خربق زهره مساوی بکوبند و زنبق در
زیت بکنند و با هم بیامیزند و طلا کنند در آفتاب و بسیار غسل کنند
کنند بسیار آفتاب از نشان نشویند طلای که جرب و قوبا را مفید بود
زرنیخ افلیمیا زر صبر مر اقاقیا حضض سعد شاف ماسینا زعفران

کل ارمنی بکوبند و با آب گشنیز تر سرشند طلای که اورام حاره کبد را مفید
بود صندلین بابونه اکلیل الملک هر یک سه درم ورق گل قرنفل سه
آرد جو چهار درم بکوبند و بروغن گل سرشند و بدان بخسبند ضمادی
که ضعف کبد و استسقا را مفید بود سنبل مصطکی اقسیا صبر
حضض فقل ذخر یکدرم صعد چهار درم بکوبند و سه ده درم بکدازند
وا و سه بدان سرشند ضمادی که حرارت قلب و کبد را مفید
بود شمع سفید سی درم روغن بنفشه هر یک سه درم با هم بکداز
ند و در هاون کنند و با گلاب و آب تره و آب کشنیز و کاسنی
و بستان افروز و حل تخم [illegible] بسایند و بدان جغجغ بخسبند ضما
دی که صلابت طحال را مفید بود مقل ازرق سه درم اشق ده درم
باقلا [illegible] اکلیل الملک حلبه [illegible] بابونه [illegible] هر یک
سه درم بکوبند و رطلی انجیر در سرکه جوشانند تا [illegible] شود و این
ادویه بدان سرشند و اندکی [illegible] روغن شبت و بابونه با
آن ضم کنند و طلا کنند و اگر اشق در [illegible] بکدازند و طلا کنند
مفید بود آخر انجیر سیاه پنجاه درم عدد در سرکه خوب [illegible]
و فقط چهار درم و بادام تلخ ده درم و بیخ کرفس ده درم بکوبند و بارو
غن [illegible] و آن سرکه انجیر سرشند و در حال [illegible] طلا کنند
و در ساعت بکدازند ضمادی که نقرس و اوجاع مفاصل را مفید بود

سعد صندل سفید مغاث خطمی بکوبند و آرد جو سورنجان بنفشه [illegible]
و با روغن گل و سفیده بیضه و سرکه سرشند ضماد سلمویه اگر
بر فم معده بنهند قی آرد و اگر بر ناف بنهند اسهال کند و اگر بر زهار
بنهند ادرار بول کند برنج کابلی قثاء الحمار هر یک سه درم خربق
سفید مرداسنگ هر یک چهار درم سیر بیست درم دردی زیت ده
درم شمع بیست درم با هم بیامیزند و استعمال کنند ضمادی
که وثی و خلع را مفید بود مغاث گل ارمنی هر یک سه درم
خطمی هر یک ده درم اقاقیا بیست درم بکوبند و با سفیده بیضه
سرشند آخر ماش مغاث خطمی گل ارمنی صبر هر یک ده
درم [illegible] راس کنند [illegible] زعفران هر یک سه درم بکو
بند و با آب مورد سرشند آخر ماش سه درم لادن
و گل ارمنی هر یک ده درم زعفران سه درم بکوبند و با آب [illegible] و
سرکه و گلاب سرشند ضمادی که پستان را بر حال خود بدارد
و بزرگ نشود آرد جو و بیخ سوسن بنفشه [illegible] بکوبند و با سرکه
سرشند و سه روز پیاپی طلا کنند ضمادی که شیر از پستان
کم کند دردی سرکه اکلیل الملک آرد باقلا آب [illegible] سرشند
ضمادی که ورم پستان را مفید بود باقلا جو حلبه خطمی [illegible]
[illegible] مفید بود دردی [illegible] اشق [illegible] تخم [illegible] خردل

ضمادی که

زاج مساوی بکوبند و با روغن گندم و سرکه و عسل سرشته

که سعفه منتشره را مفید بود سوخته زاج سوخته گرسنه مازو زرد چوبه

مردارسنگ زراوند نطولی که سهر و زکام گرم را مفید بود بنفشه

تخم کاهو هر یک سه درم سنبل و پوست خشخاش ورق گل بابونه

هر یک کفی بکوبند و سر بدان فرود آرند و بر سر ریزند نطو

لی که صداع بارد را مفید بود بابونه اکلیل الملک مرزنگوش شبت

هر یک هفت درم نمام ورق غار شیح هر یک چار درم نطولی که مالیخو

لیا را مفید بود سعد اسطوخودوس خطمی ورق سیب ورق گل کاهو خیاری

رو باز نیب تخم خشخاش گل سفید بابونه هر یک یک درم سیسبان [illegible]

بجوشانند و سر به بخار آن فرود آرند و آب صافی باده درم روغن

بنفشه بر سر ریزند نطولی که صداع ریحی را مفید بود بابونه اکلیل

الملک تخم کرفس رازیانه سعتر مرزنجوش شبت سداب مساوی

بجوشانند نطولی که اقوبیع و غیر بول و ریاح بارده را مفید بود

باشد حب بابونه اکلیل الملک سیب [illegible] رو باز نیب خطمی رازیانه

سوس سعد پوست خشخاش هر یک کفی بجوشانند و دران

نشینند باب هفدهم در داروی [illegible] غیره که ابتدای نزول آب

وانتشار و ضعف بصر باشد و سلاق و غشاوه را مفید

بود و مقوی بصر باشد و سلاق و رطوبت عین را زایل کنند نسخه دیگر

توتیای هند

توتیای هندی توبال مس سوخته لولو ناسفته ساذج اقلیمیا

زر صبر اسقوطری سرطان بحری زعفران سنبل هر یک [illegible] درم شادنج

مغسول شش درم فلفل سفید دارفلفل نوشادر هر یک درمی

و نیم مشک دانگی بکوبند کافور نیم دانگ ابیضا اقلیمیا زر توتیا صبر

مس سوخته توبال مس شادنه مغسول هر یک درمی و نیم مشک

دانگی بود باسلیقون کبیر حجر و سنبل الطیب و دمعه و حکه

علی مفید بود صفتش اقلیمیا نقره زبد البحر هر یک ده درم مس سوخته

پانزده درم نمک اندرانی ساذج هندی اسفیداج رصاص فلفل

دارفلفل [illegible] سنبل نمد هر یک [illegible] درم قرنفل یک درم صبر اسقو

طری یک درم اشنه نمک هندی هر یک دو درم مامیران نوشادر

زرد چوبه هر یک سه درم پوست هلیله زرد چار درم نمک طعام [illegible]

ل عصاره مامیثا یک درم سحق کنند تا همچون غبار شود باسلیقون

صغیر اقلیمیا زر زبد البحر هر یک ده درم مس سوخته یک درم اسفیدا

ج نمک اندرانی نوشادر چوبه فلفل دارفلفل هر یک [illegible] درم [illegible]

لمطل سه درم قرنفل اشنه هر یک درمی روشنای سبل و ظفره

و جرب و بیاض و ظلمت [illegible] دمعه و غشا را مفید بود صفتش شادنج

مغسول مس سوخته اقلیمیا فضه نمک هندی بوره ارمنی زنجار

دارفلفل هر یک چار درم فلفل سفید و سیاه زبد البحر هر یک [illegible] درم

صبر سنبل قرنفل هر یک چهار درم زنجبیل ملح هندی هلیله هر یک ۵ درم
زعفران نوشادر هر یک ۲ درم نسخه اخری سوخته شادنج هر یک ۲ درم
فلفل دار فلفل زعفران سم الخطل هر یک ۲ درم زنگار بوره ارمنی صبر
هر یک ۲ درم افلیمیای زر ۴ درم کحل جلا بصر تاریکی چشم و خارش و
آب رفتن چشم را مفید بود صفت زعفران سنبل هر یک ۵ درم
فلفل دانگی و نیم دار فلفل یکدرم نوشادر نیم درم مازو ۳ درم کافور
نیم دانگ کحل ساذج مقوی بصر بود صفت اثمد هفت درم مارقیثنا
۳ درم افلیمیا ذهب مغسول لب لولو تاسفته هر یک ۲ درم زعفران
نیم درم شادنه ۵ درم کحل تو تیه عینی کند و مژه برویاند
سرمه سلی درم مارقیثنا چهار درم افلیمیا ذهب ۵ درم
زعفران و بسد هر یک ۲ درم شادنج یکدرم فرنجمشک فیروزه
لولو دانگی کحل تیتفینجی ظلمت عین و حکه و دمعه را مفید بود
صفت شادنه ۵ درم خون سیاوشان فاقلا هر یک
دانگی و نیم مس سوخته مازو هر یک ۲ درم ساذج ۵ دانگ سنبل
و دار فلفل هر یک ۲ درم کافور نیم دانگ کحل تو تیا بیاض را زایل کند
صفت زبد البحر افلیمیا ذهب سرکین سوسمار مرجان مر
قشیثنا سرطان بحری هر یک چهار دانگ اثمد ۳ درم شادنه
لولو تاسفته هر یک ۲ درم توتیا هندی ۳ درم زنگار نوشادر

فلفل دار فلفل

فلفل دار فلفل زعفران سم الحنظل هر یک ۲ درم زنگار بوره ارمنی صبر هر یک
درمی افلیمیا زر ده درم کحل الجواهر تاریکی و خارش و آب رفتن چشم
را مفید بود صفت زعفران سنبل هر یک ۵ درم فلفل دانگی نیم دار فلفل
یکدرم نوشادر نیم درم مازو ۳ درم کافور نیم دانگ کحل اغبر جرب و قروح
و حرارت را مفید بود توتیا ۳ درم اثمد ۳ درم شبح سوخته لولو تاسفته افلیمیا
هر یک ۲ درم کحل رمادی مقوی بصر و مانع رطوبت بود و جرب و سبل
را نافع بود صفت اثمد توتیا هندی توبال مس سوخته هر یک
چهار درم مامیران یکدرم کحل سنبل را مفید بود پوست هلیله
زرد زنجبیل هر یک نیم درم فلفل سفید نوشادر یکدرم شادنه مغسول
ده درم برود جرب و سلاق و دمعه را مفید بود توتیا کرمانی توتیا
هلیله زرد هر یک ۲ درم زنجبیل دار فلفل ۳ درم و نیم ملح مامیران هر یک
۵ درم بکوبند و با آب غوره هفت بار بپرورند و بعد از آن حل کنند
و بسایند برود توتیا از زرد چوبه هر یک ده درم هلیله زرد زنجبیل
هر یک ۵ درم و نیم نمک هندی یکدرم برودی حرارت عین را
ساکن کند افلیمیا ذهب چهار درم حل کنند و بسایند و بعد
از آن خشک کنند و با ۲ دانگ کافور سحق کنند برود
ری که رمد را مفید بود ساذج هندی مس سوخته افیون
لسان هر یک هفت درم صمغ عربی سی درم افلیمیا چهل درم

اسفیداج بشسته درم بسابند بروردی اسود اوجاع چشم را مفید بود
افیون ده درم کافور دو درم مشک یکدرم زعفران دو دانگ مر یکدرم مر
درهم اقلیمیای ذهب مر یکدرم صمغ عربی چهل درم توتیا هندی
فاقلو مرقشیثا هر یک دو درم سرمه درم نبات دو دانگ حضض حبه
کلنار و شادنج هر یک دانگی بروردکافوری توتیا کرمانی مغسول یکدرم
کافور دو حبه بروردی که بیاض و رمد را مفید بود اقلیمیا شانزده
درم اسفیداج شانزده درم افیون کثیرا صمغ عربی نشاسته هر یک
ده درم انزروت هشت درم ذرور اصفر کبیر اوجاع عین
کرا از رطوبت بود مفید باشد صفته انزروت بشیر خر پرورده یکدرم
مامیثا دو درم صبر کحل خولان زعفران هر یک نیم درم افیون چهار
دانگ ذرور ابیض رمد حدث مفید بود انزروت ده یکدرم نشاسته
دو درم نبات صمغ عربی هر یک درهم ذرور اصفر صغیر رمد صبیان
درباج و ورم را مفید بود صفته انزروت پرورده ده درم
شیاف مامیثا دو درم نشاسته چار درم ذرور اصفر باهم
بسابند ذروری که رمد کهنه را مفید بود اسفیداج اقلیمیای فضه
هر یک ده درم شادنه مغسول مس سوخته هر یک سه درم و هم کثیرا نشا
درم سنبد درونج هر یک دو درم صمغ عربی چار درم افیون نیم درم لؤلؤ
زبد البحر نبات نشاسته هر یک چار درم ذروری که دمعه و ظلمت

وحکه را مفید بود

وحکه را مفید بود صفته آب رازیانه سیاه ده درم فلفل زرد هلیله کلکه و نس
کلنگ هر یک سه درم مشک کافور هر یک نیم مثقال بسابند و در آب رازیانه
پرورده کنند ماحبت سوس نحو کنند ملکا ناردی را مفید بود صفته
انزروت پرورده نشاسته نبات بساوی بسایند اکثیرات قروح
عین را مفید بود شادنج مغسول لؤلؤ سنبد توتیا سرنج مس سوخته
اقلیمیا ذهب هر یک دو درم سرمه مرقشیثا زبد البحر هر یک درم
ذروردی قروح عین را مفید بود صفته شادنه مغسول لؤلؤ
سنبد توتیا سرنج مس سوخته اقلیمیا ذهب هر یک دو درم سرمه
مرقشیثا درم زبد البحر درم شیح هر یک ده درم پوست بیضه
شتر مرغ سوخته نیم درم نافع بود ذروری که بیاض را مفید بود
سرطان بحری اقلیمیا ذهب سرکس سوس مارسیخ سوخته
زبد البحر بتساوی الاجزا شیاف قیصری ظفره را مفید بود
شادنه شانزده درم صمغ عربی مس سوخته هر یک سی درم قلقطار
سوخته زنجار هر یک هشت درم افیون دو درم و نیم بکوبند و بیخته
و آب رازیانه بسرشند و شیاف سازند و در سایه خشک کنند
و بوقت حاجت بسنگی بمالند و در چشم کشند شیاف دینار
وجع و حرارت و احرقه را مفید بود صفته اقلیمیا ذهب اسفیداج
هر یک ده درم کثیرا مر هر یک نیم درم سنبد لؤلؤ خولنجان شادنج

هر یک چهار درم سنبل ختمه زعفران نشسته هر یک ۱ درم زرد چوبه یکدرم زر
نیخ سرخ نبات افیون اقاقیا هر یک ۱ درم بکوبند و بآب بسرشند و شیاف
سازند **شیاف مرارات** ظلمت و ضعف عین را مفید **صفت** انزروت
صبر زعفران هر یک ۲ درم زهره کفتار زهره کبک روغن بلسان هر یک
درم بسایند و بآب بیدانه شیاف سازند **آخر** زهره عقاب و باشه
و روباه و خروس و نشاط و ماهی بسایند و بآب رازیانه بسرشند
شیاف ورد طرفه و سبل و بیاض را مفید بود دیگر زنگار ساده
هر یک درم و نیم اقلیمیا ۱ درم اشق سکبینج دار فلفل هر یک ۱ درم
اشق و سکبینج بکوبیا نند و باقی بکوبند و بدان بسرشند **شیاف**
اسود وجع و سبل را مفید بود **صفت** اسفیداج چهار درم صمغ عربی
کثیرا هر یک درم اقاقیا مغسول ۱ درم سنبل افیون هر یک چهار
دانگ مر ۱ درم نافع باشد **شیاف کحل** درم عینی و رمد و دمعه
را مفید باشد و حمره و سبل را نافع بود **صفت** اقلیمیا روسب
اسفیداج افیون مر سبج صمغ عربی با هر یک چهار درم مر سنبل
نشاسته هر یک درم و نیم اقاقیا مغسول جست و چهار درم بکوبند
و بآب برگ باد نجان بسرشند **شیاف ابیض** حمره و ابتداء رمد را
مفید بود **صفت** صمغ نشاسته کثیرا هر یک ۲ درم اقلیمیا فضه درم
اسفیداج شش درم بکوبند و بسفیده تخم مرغ بسرشند **شیاف اخضر**
رمد را مفید بود **صفت** شادنه مغسول نحاس درم نحاس سوخته چها

درم سبد لؤلؤ کهربا بسد ۱ درم صمغ عربی کثیرا هر یک ۱ درم جو
ل سیاوشان زعفران هر یک ۱ درم صمغ عربی جوشانده و
باقی بسایند و بدان بسرشند **آخر جرب** و سلاق و سبل
و استرخاء جفن را نافع بود **صفت** شادنج شاهترج درم
زنگار ۱ درم نزده درم قلقطار سوخته است درم مرتب عانی ۱ درم
سنبل سوخته چهار درم بسایند و بشراب بسرشند **شیاف احمر**
بیاض را زایل کند **صفت** زنگار درم و نیم اسفیداج اشق نشاسته
صمغ عربی هر یک درم بکوبند و بآب بسرشند **آخر** جرب و سبل
و بیاض و آثار قروح و غشاوه را مفید بود اقلیمیا فضه افیون هر یک
درم اسفیداج صمغ عربی زنگار اشق بکوبند و اندو
کوفته بدان بسرشند **شیاف اخضر** غشاوه و ابتداء انزال الماء مفید
افتد **صفت** عنزروت **شیاف** ما میثا هر یک بیست درم بورق
ارمنی فلفل سفید هر یک چهار درم زرنیخ سرخ ۱ درم زعفران درم و
نیم **آخر** غشاوه و سلاق را مفید بود مژه بروبانند و موی بجر باشد
صفت اقلیمیا ذهب اقاقیا هر یک ۱ درم دو سبج ۱ درم افیون ۱ درم
مر هر یک ۱ درم صمغ عربی زنگار هر یک ۱ درم امیه یکدرم **شیاف** گرد و ابتدا
رمد مفید بود و وجع ساکن کند **صفت** **شیاف** ما میثا حضض درم
زعفران افیون حضض نیمی صمغ عربیا هر یک ۱ درم کثیرا انزروت هر یک

جار درم صندل سه درم بسایند و با آب کشنیز سرشند شیاف سازند باب
هجدهم در مرهمها و ذرورها داخلیون خنازیر و اورا
م صلب را به تحلیل برد صفته مردار سنج ده درم بسایند و با بیست
درم روغن زیت بجوشانند بس لعاب حلبه بزر کتان و خطمی
هر یک بیست درم بر سر آن ریزند و بجوشانند تا غلیظ گردد بس
فرو گیرند و بر هم میزنند تا آنرا امتناحی حاصل شود مرهم
کافور گوشت بر و یاند و ریش خشک کند صفته شمع اسفدا
ج هر یک ده درم روغن گل چار درم کافور دانگی سفیده تخم مرغ دو عدد
باهم بیامیزند مرهم باسلیقون گوشت بر و یاند رفت
راتینج هر یک سه درم قفه چار درم بازیت بگدازند آخر مرداسنگ
خون سیاوشان انزروت زراوند مدحرج هر یک سه درم
صبر زفت رومی راتینج شمع هر یک سه درم روغن گل پانزده درم
مرهم زنجفر خنازیر و سرطان را سفید بود صفته مرداسنگ
سه درم قفه اشق هر یک ده درم علک البطم شش درم شمع ده درم زنجفر
چار درم بازیت یا روغن گل مرهم سازند مرهم خل قروح را
خشک کند و گوشت بر و یاند صفته مرداسنگ ده درم بازیت
و سرکه هر یک چار درم بسایند و ده درم زرجوبه بسایند و با آن
ضم کنند و بزنند مرهم زنگار گوشت زائد را زایل کند و قروح خشک

کرداند

گرداند صفته علک البطم راتینج هر یک سه درم زنگار ده درم با روغن زیت بیامیز
ند آخر آهک شسته چهل درم تخم چغندر و کبریت و شمع هر یک سه درم
روغن گل نیم رطل مرهم رسل اورام صلب و خنازیر و سرطان
و طاعون را مفید بود صفته شمع راتینج مقل ازرق مرداسنگ
هر یک چار درم جاوشیر زنگار قنه هر یک ده درم اشق هفت درم زراو
ند طویل میعه هر یک سه درم آنچه کوفتنی باشد بکوبند و باقی با زیت بگداز
ند و مرهم سازند مرهم شنان گوشت بر و یاند صفته شمع
ده درم روغن سه درم و اسفیداج ده درم با آن بیامیزند مرهم قلقطا
ر قروح مزمنه و سرطان و اورام حاشیه را مفید بود کندر و زنگار
هر یک رطلی مرداسنگ نیم رطل قلقطار چهل درم با هم بسه
مرهم شارح ترنجی و شفاف و قروح قضیب را مفید بود روغن
گل بنفشه هر یک سه درم شمع پنج درم اسفیداج عصاره لحیة
التیس شادنه مغسول گل ارمنی هر یک ده درم افیون مصری سه درم
مرهم کم گوشت بر و یاند و قروح رطبه را خشک کند مرداسنگ
شش درم گلنار روسختج سرمه زرد چوبه خون سیاوشان
شمع سوخته شب یمانی اقلیمیا فضه هر یک دو درم با شمع و زیت مرهم
سازند آخر مرداسنگ ده درم بسایند و ماسی درم زیت کوسه (؟)
کندر و قفه و انزروت و خون سیاوشان و زرنیخ هر یک ده درم

بسایند و با آن بیامیزند مرهمی که افراح و قروح معده و کزیدن
دوا پذیرد سفید بود صفت مرداسنگ یک درم اسفیداج سه درم و با شمع
و روغن گل ارزیزه بجوشانند و چون از آتش فرو گیرند و با سفیده
تخم مرغ بزنند مرهمی که بواسیر را مفید بود صفت شمع سفید
و کوهان و پیه شتر گداخته هر یک سه درم زفت رومی
۲ درم قطران سالیون درهم کنند تازه درم مرهمی که حرقه
آتش را مفید بود خبث نقره اسفیداج قیمولیا بوره مغول رو
غن گل سفیده بیضه با هم بیامیزند مرهمی که گوشت را ببرد
و اورام منفجر گرداند زیبق در آب خیسانند و با هم چندان
صابون در هاون بسایند و نارنج آن زرد چوبه بیامیزند
دیگر دوای زنگار کمال بود عفونت و آکله و گوشت زاید را زایل
کند صفت زرنیخ سرخ و زرد هر یک سه درم مرد ۲ درم آهک
آب نرسیده ده درم زنجار یک درم بسایند و بگل خمیر سرشته
و قرص بسازند و خشک کنند ذروری که گوشت زاید ببرد
آهک آب نرسیده ده درم زرنیخ سرخ و زرد و قلقطار هر یک ۲ درم
۲ درم کندر اقلیمیا فضه خبث نقره سفید هر یک سه درم بسایند
دیگر آهک سه درم زاج ۲ درم قلقطار توبال مس اسفیداج خبث
رصاص هر یک مثقالی ذروری که بواسیر و قروح را مفید بود انزروت

دم الاخوین

نباشد شرط هست و دوم از مقالت اول در شناختن شریان بزرگ
پس زیر فرود آمده است نخست راست بیامده تا نزدیک مهره چهارم
از مهرهای پشت و این مهره برابر دل باشد و موضع ششم آنجا باشد
و حایل میان شریان و میان استخوانهای پشت شش باشد چون
بدینجا رسیده است که مهره است راست فرود آمده است تا نزدیک
استخوان سرین ولی در راه هنوز نرسیده و یک شاخ کوچک از و
برخاسته است و اندر سینه پراکنده شده و آخر اندر قصبها پراکنده
شده و همچنان برابر مهره از مهرهای پشت شاخ از وی برخاسته است
و بدو بخش شده یک بخش سوی راست آمده و دیگر بخش سوی چپ
و اندر میان پهلوها و اندر نخاع اندر رفته و پراکنده شده و چون
از برابر سینه اندر گذشت دو شریان دیگر ازو برخاسته و هر دو
بحجاب اندر آمده و از سوی راست و چپ پراکنده شده و از
پس او دو شریان دیگر ازو برخاسته است و هر یک شاخ بسیار
زده و اندر معده و جگر و سپرز پراکنده شده و یک شاخ از
شریان
جگر باز بیرون آمده و بمثانه آمده و اندر وی پراکنده شده و

دیگر از وی برخاستست یکی کو جگر بگرده چپ آمده و اندر روی و حوالی
او پراکنده شده و آن دوئی دیگر هم بگرده آمده و بر آب در جگر بپزد
و از فضله بیرون این شریان باشند که گرده بخود کشد و دو شریان
دیگر بر آمده یکی بخصیه راست آمده و یکی بخصیه چپ آمده و باشد
که با شریان گرده پیوسته باشد و باشد که شریک نباشد و پس از آن
شاخهای بسیار از اصل این شریان برخاست است و اندر رگها
که حوالی روده مستقیم و اندر مهره پشت که برابر است پراکنده شده
و یک شاخ دیگر ازین شاخ بدو بخش شده و بمهره و خصیه آمده و دو شاخ
دیگر هم ازین شاخها و ورید آمیخته شده پس اصل شریان چون باخر رسد
با وریدی که همراه او باشد بدو بخش شده بشکل حرف لام یونانی و هر دو
بر آنها فرود آیند و پیش از آنکه بدانها برسند اندر راه از هر یکی
یک شاخ برخاسته است و بمثانه آمده و لختی بر آن آمده یکی از
سوی راست و یکی از سوی چپ و هر دو سرها بهم نهاده و این رگ
در کودکان که در شکم مادر باشند پیدا باشد و دیگر را پوشیده
باشد و از هر یکی شاخ برخاستست و اندر عضلها که بر استخوان

رگی

سرین نهاد است پراکنده شده و اصل شریان اندر ران فرود آمده
و از ران بسوی قدم رفته و آن بخش که بمثانه لختی در مثانه پراکنده
شده و باقی بفرج مردان و زنان آمده و نیز شریان بعض با و
دو پیاست و بعض تنها رفته است و آنچه تنها رفته است دو شریان است
از جگر باز آمده است و شاخهای شریان وریدی است و شریان
که گفتم از اول تا آخر همه با ورید از شریان حرارت گیرد و شریان
از ورید غذا گیرد تمام شد مقالت اول از کتاب شرایط جراح

آغاز مقالت دوم از کتاب شرایط جراح از تصنیف ابو زین
کحال و این مقال بیست و شش شرط باشد شرط اول در شناختن رگها
و شریانهای گشادنی و منفعت هر یکی شرط دوم در شناختن رگهای
دست شرط سوم در شناختن رگهای پای شرط چهارم در شناختن
شریانها که بگشایند و سل کنند شرط پنجم در شناختن آنکه تعلیم رگ
زدن چگونه باید گرفت شرط ششم در شناختن آنکه فصد را چرا
باید کرد شرط هفتم در شناختن آنکه تدارک خطا که در رگ زدن
واقع شود شرط هشتم در شناختن آنکه قوت مردم بیمار چگونه نگاه

باید داشت در فصد کردن شرط نهم در شناختن تدارک غشی در
فصد شرط دهم در شناختن آنکه خون چه مقدار باید گرفت شرط
یازدهم در شناختن تباهی خون شرط دوازدهم در شناختن اسباب
تباهی خون شرط سیزدهم در شناختن رنگ خون در هر مزاج شرط
چهاردهم در شناختن آنکه چه کسان را خون بیش باید گرفت
شرط پانزدهم در شناختن آنکه سببها که مردم را از فصد منع
کند شرط شانزدهم در شناختن مضرتها که از بسیار خون
گرفتن پیدا شود شرط هفدهم در شناختن نیش فصاد
شرط هجدهم در شناختن آنکه چرا خون را بدو دفعت
برگیرند در شناختن منفعت شیشه با آتش شرط اول از مقاله
اول در شناختن رگهای کشادنی و موضع هر یک بدانکه
جمله این رگها چهل و هشت باشد و از این جمله هجده در سر
و گردن باشد یکی عرق جبهه باشد که او را رگ پیشانی
گویند و این رگ در بعض مردمان بیک طرف میل کند
و پیدا شود و اندر بعض مردمان بدو جا پیدا شود
وبعض

وبعض پس شاخ باشد و نیز گویند که شاخ از باسلیق باشد و از
کشادن این رگ درد سر کهنه و درد چشم و گرانی سر را سود
دارد و یکی دیگر عرق مافوخ باشد که در میان سر باشد و این
رگ شاخ از قیفال باشد و منفعت کشادن این رگ
از برای ریش سر و درد سر کهنه و درد شقیقه و دو رگ دیگر در پس
سر باشد آنجا که مغاک باشد که آن را نقره گویند و منفعت آن
رگ از برای علت صداع کهنه و سدر و دوار کشایند و دو رگ
دیگر در پس گوش باشد و آنرا ناشطا گویند یعنی گره دار از برای
آنکه در این رگ گره پیدا باشد و این در در سر مردم نیز توان
یافت و فصد این رگ آنجا باشد که سر گوش با سر پیوسته باشد
و در بعض مردمان یک انگشت بالاتر باشد و منفعت این
رگ از برای آب فرود آمدن بچشم و باز داشتن بخار باشد
و دو رگ دیگر رگهای صدغ باشد و این رگها از شاخهای
قیفال باشد و اندر پس شریان صدغ و پیش گوش پدید آید
و از آنجا بکام فرود آید فصد این از برای صداع باشد و منفعت

آن از برای باز داشتن باد های چشم باشد و یک رگ دیگر
اندر سر بینی باشد و این نیز از شاخهای قیفال باشد و موضع فصد
آن سر بینی باشد و منفعت او از برای خارش بینی و کلف و تیرگی رنگ
و بواسیر بینی
روی و بهقها و بثور بینی ولیکن کسانی را که سر بینی بزرگ باشد و سرخ
رنگ بسیار باشد که این فصد ایشان را زیان دارد که چون
بدین جانب میل کند و مضرت او بیش از منفعت شود و دو رگ
در اندرون بینی باشد یکی در بینی راست و یکی در بینی چپ و این
نیز هم از شاخهای قیفال باشد و منفعت او از برای درد چشم کهنه و درد
سر کهنه باشد و دو رگ دیگر در زیر زبان باشد و هر دو ظاهر بود
و سبز و منفعت این دو رگ آنست که از برای گرانی زبان
و ریش دهان و درد گلو و سرفه و خنازیر و جرب که در گوشه چشم
باشد و یک رگ دیگر در زیر عنفقه باشد و آن موضع که زیر
لب مغاکی که اندک موی بر آنجا روید و منفعت این رگ آنست
که بیخ دندان را سود دارد و سستی گوشت بیخ دندان و بوی خوش
که در دهن باشد به بر دو دو رگ که او را وداج گویند نیز دیگر

حلق بر

حلق باشد اندر پیش شریان یکی از سوی راست و یکی از سوی چپ
و این نیز از شاخهای باسلیق باشد که بر سر می رود و منفعت فصد
این آن باشد که سود دارد گرفتگی آواز را و ضیق النفس را و خناق
علت ذات الریه را و علت سپرز و اول علت جذام را و ابوالحسن
گوید که من در شهر گرگان شخصی را دیدم که جذام داشت و این رگ را
گشادم هفتاد و دو ساعت غش کرد و چون باخود آمد از بیهشی
زرداب گنده آمد چند روز بر آمد نیک شد و دو رگ دیگر در
پهلوی وداج باشد یکی از سوی راست و یکی از سوی چپ و آنرا
الیناطان گویند لیکن وداج سطبرتر بود و جز وداج را نشاید زد
از بهر آنکه هیچ فرق نیست میان آنکه حلق را ببرد و میان آنکه این
رگ را بزنند و دو رگ دیگر در هر گوشه چشم باشد پیش بینی هر طرفی
یکی و منفعت فصد این دو رگ آن باشد که نگذارد که ناخنه
و سبل زیادتی پیدا شود و ماده ناسور که در گوشه چشم باشد
و جرب پلک چشم و شبکوری را و درد سر کهنه را سود دارد و دو رگ
دیگر است بر سر دو پهلوی شکم یکی بر بالای جگر و یکی بر بالای

پس زانکه بر بالای جگر باشد از برای علت استسقا بزنند و آنکه بر
بالای سپرز باشد از برای علت سپرز بزنند و نیز بعض این رگها
باشد که نزدیک عضوی باشد چون آن فصد کنند در حال صحت
پیدا شود و نیز اگر عضو دور باشد چنان رود آن توقع
نباید داشت شرط دوم از مقالت دوم در شناختن آنکه
در هر دستی چند رگ باید زدن بدانکه در هر دستی شش رگ باشد
و اصل این دوازده رگ دو رگ است یکی باسلیق و یکی
قیفال و دو رگ دیگر مرکب از این دو اصل باشد لیکن قیفال
برکرانتر باشد و از دل دورتر باشد و باسلیق بدل نزدیکتر
باشد و از جگر تا جنبر گردن بر آمده و آنجا بدو شاخ شده یکی
بدست راست آمده و یکی بدست چپ و پیش از انکه بدست
رسد هر یکی بدو بخش شوند یکی خورد و یکی بزرگ و بخش خورد
کو جگر بر آمده و بدماغ اندر فرو رفته چون فرش شده و باز
جمع شده و از دماغ فرود آمده و در کتف و سینه پراکنده
شده و بخش بزرگ که بدست آمده چون ببغل رسید بدو

بخش شده

اکحل آمیخته است و اسیلم آنست و گروهی گفته اند که این دو شاخ پدید آید
ولی یک جاری آیند تا بموضع اسیلم اما اسم اسیلم بوجه تصغیر باشد
از برای آنکه باسلیق ابطی را العرق الاسیلم گویند نیز رگ بالسلامت
ترک از برای آنکه در زدن هیچ شریان نیست با او و اندر زیر
باسلیق بادیان شریان است و گروهی گفته اند که باسلیق اندر دست
بر سه شاخ می شود و یکی اندر کف دست پدید آید و دوم اندر پشت
دست میان انگشت خنصر و میان انگشت دیگر که آن را خنصر و بنصر
گویند و فصد اسیلم از دست چپ از برای درد سپرز از این موضع
زنند از برای درد جگر از دست راست هم از این موضع باید زد
و منفعت این رگ از برای گر و خارش بدن و علت ذات الریه
و ذات الجنب و بواسیر و مرض مقعد را سود دارد اما حبل الذراع
دو رگ دیگر باشد اندر زیر زند الاعلی نزدیک خرده دست
اگر چه میگویند که آن رگ باسلیق است اما در کتب چنین آورده اند
که دو رگ باشد و آن را شریان گفته اند شرط سیم از مقالت
دوم در شناختن رگهای پای بدانکه در هر پای شش رگ باشد

در هر پای سه رگ یکی را صافن گویند و یکی را مابض گویند و یکی را
عرق النسا گویند اما آن رگی که او را مابض گویند یکی در پای راست
باشد و یکی در پای چپ و اندر زیر زانو پیدا شود و نیز این
رگ را رگ تحت رکبه گویند و بقول بقراط آنست که اصل این
رگ باسلیق باشد و معنی لفظ مابض آنست که اندر زیر زانو
و عصب نیز و آن هر دو عصب را مابضان گویند این رگ را
بنام این عصب یاد کرده اند و منفعت فصد این رگ آن باشد
که سود دارد کسی را که خون حیض بسته باشد چون این رگ بگشایند
بگشاید بواسیر و درد مقعد را و درد رحم را و درد گرده را و ماسارکنه را
که در گرده پیدا شده باشد و مثانه جمله را از فصد این رگ سود دارد
و یک شاخ از مابض بر پس پاشنه پای پیدا شود و گروهی آن را
بگشایند و منفعت یابند و جمله رگهای پای از برای کشیدن ماده از سر
نیک باشد ولی ضعف از این رگها بیشتر باشد که از رگهای دست
اما رگ صافن یک رگ دیگر نیز و هر پای و موضع او از برای
نزدیک اشتالنگ باشد از سوی اندرون و نیز معنی صافن هم

بطن للالیة

بعن سلامت باشد از فصد او هیچ الم نباشد و این رگ چون
نیم بالا باشد باریک باشد و چون در قدم آید ستبر شود و منفعت
فصد این رگ آن باشد که از برای گشادن حیض و از برای ریش
ذکر و خصیه و آماس خایه و مقعد و قوبا لحت خصیه و ریش را نیز
سود دارد اما عرق النسا در هر پای یک رگ باشد و رگی باشد
همه رسته کشیده که در وی تا پی باشد و او شاخ لیز باسلیق ابطی
باشد و از برای درد ساق نیک نباشد و آن دو رگ بر شکم باشد
هر طرفی یکی آنکه بر جگر نیز از برای مرض جگر گشایند و آنچه از طرف سپرز
باشد از برای مرض سپرز شرط چهارم از مقالت دوم در شناختن
شریانها که بگشایند و سل کنند و آن دوازده باشد اول دو شریان
صدغ باشد یکی سوی راست و یکی سوی چپ و منفعت او از
برای باز داشتن ماده گرم از چشم و فرود آمدن آب از چشم و علت
انتشار از برای دوار و درد میان هر دو شانه اما دو شریان دیگر نیز
موضع او بر گوش باشد آنجا که خط ریشی کند اند و این شریان را
بار دیه معنی شرکت و حرارت روح بدو رساند و هرگاه که این

شریان بریده شود در مردی نقصان پدید آید و نیز حکایت میکنند
که مردم صقلاب چون بجدا باز کردند و فرزند بجای عبادت وقف
کنند این شریان را ببرند تا شهوت جماع ایشان کم شود و گویند
که مستجاب الدّعوه باشد و جالینوس این معنی را منکر است امّا
دو شریان دیگر است در میان سر که او را شریان یافوخ گویند
و منفعت بریدن و داغ کردن وآن باشد که رگ سبل که در
چشم باشد سود دارد و درد سر کهنه و درد شقیقه کهنه زایل کند
و آب سیاه را نگاه دارد و نور چشم را صافی کند و حفظ را
زیادت کند و سدّه عصب نورانی را پاک کند و نیز خنازیر را
سود دارد و من دیدم که بسیار کس از خنازیر خلاص یافتند
که این شریان را ببریدند و داغ کردند امّا دو شریان دیگر است
اندر زبان در پهلوی دو رگ که در زیر زبان باشد از برای
درد دهان و بیخ دندان و صفدع این جمله سود دارد ببرند و
داغ کنند امّا در دست چهار شریان باشد دو در دست راست
و دو در دست چپ یکی در کف دست و یکی در پشت دست

وآنچه

وآنچه در کف دست باشد موضع آن میان انگشت مسبّحه و انگشت
ابهام نهاده است و بریدن او دردهای جگر کهنه را سود دارد
و حکایت میکنند که جالینوس را درد جگر بود مدّتی و علاج نمیشد
یک شب در خواب دید که این رگ فرمودند که بگشایند روز
دیگر فرمود تا این شریان ببریدند و داغ کردند شفا یافت و ابوالحسن
ترنجی را مقالت در باب فصد است در آنجا این معنی یاد کرده و یک
شریان دیگر در کف باشد در زیر تر او وین موضع را ابنة الکف گویند
و منفعت این فصد در دسپرزنیک باشد و علّت دماغ را نیز سود
دارد شرط پنجم از مقالت دوم در شناختن آنکه هر رگی را چگونه
باید زد و هر شریان را چگونه باید برید و چگونه داغ باید کرد امّا بدانکه
این رگها را که یاد کردیم هر یک را طریق و کشادنی باشد که آن را
بباید دانستن امّا کشادنی رگ قیفال چنان باید که اوّل وسمه باید
نه باریک و نه سطبر و نرم از آنجا که رگ خواهی زد چهار انگشت
بالاتر از بازو فرمود تا مشت خود را بگیرد و دست بزرگ حالی
بسیار تا رگ ظاهر شود پس موضع بدست بگیرد در بن گرفتن

بعض چنانکه گیرند که کاتب قلم گیرد و بعضی بانگشت ابهام و بعضی
پیش را آن مقدار که فرو خواهند برد آن مقدار بگیرند و این گرفتن
نیک نیز و طریقه مردم پارس باشد و این بی خطر باشد و گروهی
دیگر تمام نیش انبمایند و این طریقه مردم تبریز باشد و درین خطر
بسیار واقع شود و این رگ قیفال را بر پهلوی رگ باید زد
و ربوده باید زد از برای دو کار یکی از برای آنکه این رگ باریک
میباشد دوم از برای آنکه این رگ باریک باشد و دوم
از برای آنکه بعضله نزدیک باشد که اگر خطا واقع شود وانگاه
ازمیان آن دو عضله ازینجا بباید شکافت تا انگسی خلاص
یابد و دست را حرکت بماند اما گشادن رگ کحل بدانکه
این رگ را ربوده باید زد از برای آنکه اندر زیر رگ
عصبی باشد که چون نیش بدان عصب رسد دست را
خدر واقع شود و در وقت چیزی خشک نشاید نهاد و من
در شهر مرو شخصی را دیدم که این رگش زده بودند و دواهات
برنهاده بودند و آماس زیاده شده بود روز دیگر این شخص

هلاک شد اما گشادن باسلیق ابطی را چنان باید گشاد که اول از موضع
بباید مالید و آب گرم بر آنجا باید ریخت و آنگاه بباید بستن و دست
راست باید داشت چنانکه زاویه بعقل قایم باشد و چون پیدا شود چراغ
باید که بانگشت ابهام فرو گیرد و بموضع از بالا فرو برد تا خون آسان
بر آید اما گشادن باسلیق مادیان آنجا که موضع رگ زدن خواهد
بود چهار انگشت بالاتر بباید بست و در زیر این رگ شریان است
و او را از موضع خویش یکسوی باید برد و این رگ را ربوده باید
زد یا ازینها و جهد باید کرد که بدرازا تر زنند که باد بگیرد و اندر بعضی
مردمان از هر دو سو باسلیق شریان باشد و هرگاه که فصاد
این معنی بشناسد از خطا ایمن باشد و بود بموضع بدیگر شریان
رسد بدین سبب واجب بود که از هر دو طرف شریان بجوید
و چون هر دو شریان بجوید هر دو شریان یابد و برزدن او قادر نباشد
و دست ازین رگ زدن بردارد و رگ دیگر را طلب کند
تا خطا واقع نشود و در بیشتر اوقات در گشادن این رگ باد
گیرد و باشد که این باد از باسلیق باشد و باشد که از شریان هم

پس آن بار در آب اهستگی بیرون باید برد و رگ دیگر باید زد و بر رگی
که بند و جزها مثل نخود و عدس در و پیدا شود آن رگ را نباید
گشاد و نیز درین فصد کردن جز این خطرهای دیگر هست بسبب
عصب و غشا و عضله که در زیر او باشد و رگ باسلیق به پشت
نیش باید گشاد و مبضع بر بالا فرو باید برد بر سان نیش حجامان
که حجامت کنند تا بسلامت باشد امّا فصد اسیلم چنان باید
که ساعد دست را بباید بست و او را بوریب باید گشاد
یا اندر دراز تا باید زد و پس دست را اندر آب گرم باید نهاد
تا چندانکه حاجت باشد چون بیرون دود پس دست از آب
بیرون آوردن و بستن امّا گشادن رگ جبهه که او را رگ
پیشانی گویند چنان باید که مرد را پیشانی بر سر و یا فوطه در
گردن کنی و تاب دهی چنانکه این رگ ظاهر شود آنگاه
بچوب این رگ را باید گشاد و نیز در شهر پارس این رگ را
برسر تراش گشایند و بسیار خوب مر آید و بی الم و لی
درین رگ احتیاط باید کرد که در پیشانی غشا و عضله

نزدیک

نزدیک باشد که مرد را فرمائی تا برسر پا نشیند و فوطه در گردن کند و در
نشستن اعتماد بر سینه باید کرد و فوطه را تاب داد از هر طرف گردن
دو رگ پدید آید یکی باریک و یکی سطبر آن دواج باشد آن را
باید زد اوّل وداج چپ را باید زد و اگر قوت باشد هر دو را باید زد
و اگر قوت نباشد دلیری نباید کرد و دیگر را باید گذاشت تا هفته
دیگر و اگر غشی کند بوی بسیار خوش باید بوئید و موضع فصد بصندل
و گلاب طلا باید کردن و پایهای بیمار را باید بستن امّا فصد رگ
ناظر که در هر گوشهٔ چشم باشد و نیز این رگ که او را گویند اوّل آنشخص را
بر سر پا باید نشاند و فوطه در گردن باید کرد و فشرد تا دو رگ
از دو طرف بینی که نزدیک چشم باشد پیدا شود و زیر میان
هر دو را بر وان پارهٔ گوشت باشد بدست بگیر و پیش خود کش و سر
نیش را از عضله که در گوشهٔ چشم است نگاه باید داشت و چون نیش
فرو برد از هر دو طرف بعضی یکبار بگشایند و بعضی به دو بار دو
ازین رگ خون بسیار رود چون فوطه از گردن باز کند خون
باز ایستد و اگر هنوز خون میرود اندکی نمک و زیره باید چکانید

اما گشادن رگ سر بینی چنان باید که فوطه در گردن کند و تاب
دهد و در سر بینی دو غضروف باشد نیش در آن میان غضروف
باید فرو برد اما گشادن رگ سوراخ بینی نیز بدین طریقه فوطه را
در گردن کند و بفشارد و باید که روی بیمار سوی آفتاب باشد
پس نگاه کن در آن طرف که گوشت باشد از هر طرف رگی
پیدا شود و این رگ نازک باید گشاد چنانکه حجامت میکنند
و آن قدر که باید خون برود پس فوطه باز کند تا خون بایستد
اما گشادن رگ پس گوش و آن شریان باشد که بموضع صدغ
فرود آید فصد آن چنان باشد که شریان را می برند فصاد
آن را از پهنا برد و این شریان باریک باشد و از فصد او
هیچ زیان نباشد اما رگهای صدغ را چنان باید که بفرماید تا گلو
بفشارد و چون رگ برخیزد فصد آن رگ بزند چنانکه خواهد
و اگر خون باز نه ایستد آن موضع را داغ باید کرد اما رگ میان
سر چنان باید که آب گرم بسیار بر سر باید ریخت و پس او را
بر سر پا باید نشاند و فوطه در گردن باید کرد و سر را نیکو باید

مالید و گردن

مالید و گردن باید فشرد تا رگ پیدا شود و در پهلوی وی دو شریان باشد
آن دو شریان را حاضر باید بود و این رگ را نیش مغزی باید زد از
پهنا اما رگ زیر زبان چنان باید که آنکس را برسر پا نشانند و فوطه
در گردن کند و بفشارد و فصاد سر زبان را بگیرد بخرقه درشت و رگ را
پدید آید بزند و چون گلو را بگشاید خون باز ایستد و اگر باز نه ایستد آب
سرکه و پوست انار و مازو و مضمضه کند و یخ در دهان گیرد و ساقها را
ببندد و شرط ششم از مقالت دوم در شناختن آنکه رگ زدن
چگونه تعلیم باید گرفت رگ زدن را اول بر برگ کهنه باید آموخت
و چنان باید که برگ را یک شب باید نهاد تا پژمرده شود و دیگر
روز آنکس که خواهد آموخت برگ بردارد و نیش بر آن رگهای
کهنه می زند همچنانکه از فصاد دیده باشد که چون فصد میکند تا دست
راست کند پس دست بزیر بال مرغان کند که رگهای باریک
باشد و باز دست بدانها دلیرتر سازد پس برگ شغاله و بره
پس برگ گل تازه نیش فرو می برد تا هفت یکی بردارد یا دو سه
چنانکه نیش بدیگران نرسد و این عملها مر کند و دایم نگران

دست استاد باشد تا ببیند که استاد چگونه دسته بندد و دست چگونه
برگ می نهد و چند کرت باید که استاد دست او را بگیرد و بر رگ
نهد و بگوید که این را چنین باید زد و در رگ زدن احتیاط
بسیار باید کرد که خطر بسیار باشد چنانکه در شرط پنجم گفتم و نشت
نباید که گر را جراح گویند و در رگ زدن خطا کند پس این شرطها
نگاه باید داشت شرط هفتم از مقالت دوم در شناختن
تدارک خطاها در کردن رگ زدن پیدا شود اول بباید دانستن
که در زیر هر رگی یا غشائی یا عصبی عضله یا مبدا عصب یا زردها سخت
و این دیگر از عصب یافته یا ... چون الم بدین عضوها رسد
یا تشنج پیدا شود یا استرخا یا کزاز و هرگاه که رگی بزنند و آماس
پیدا شود علاج آن باشد که هم پیوندها را بروغن بنفشه یا بادام
چرب کنند و سر جراحت را بصندل سرخ و آب کشنیز و شیاف مامیثا
و بزرقطونا طلا باید کرد و اگر آماس کم باشد قیفا و اگر زیادت
می شود خطر باشد و اگر آماس درین حال بیمار قوت دارد
رگ صافن باید زد یا دیگر دست باید زد و اگر جراحت تنگ

باشد

باشد و ریم بر آید آن گذر را گشاده باید کرد تا ناصور نشود و اگر
فصاد رگ زد و نشان کبودی ماند هیچ علل نباید کرد تا نشان خود
برود و هرگاه که این کبودی بیشتر شود هم رگ صافن می باید گشاد
یا از دیگر دست رگ باید زد و آن موضع را بشاف مامیثا بزر
قطونا و آب کشنیز سبز طلا باید کرد و هرگاه شریان بریده شود
در حال بباید بستن و دارو ها که در شرط دارو مرکب یاد خواهیم
کرد چون خشک دارو بر وی باید نهاد و زود تر باید بست و بر آن
رفاده و بالش چه بر باید نهاد و آن موضع را بر بلند باید داشت
تا خون میل نکند و بازی که برابر آن دست باشد بباید بستن
تا ماده میل نکند و هرگاه که از بستن بیمار در زحمت باشد
باید گشاد و باز باید بست و آن سر رگ را نباید گشاد و اگر
خون غلبه میکند و میل بیرون آمدن میکند از دست دیگر باسلیق
یا اکحل باید زد و اگر بدین ساکن نشود شریان را تمام باید برید
و داغ کرد اما نشان بریده شدن شریان آن باشد که جستن
خون او با حرکت شریان نبض برابر باشد و نیز اگر جراح کامل بود

بان را بباید بستن و بستن شریان چنان باشد که شریان را
از گوشت جدا باید کرد و سر شریان را بباید بست با بریشم اول
آن جانب کفایت باشد از بعد آنکه از دیگر جانب مدد رسانش
و احتیاط آنست که از هر دو جانب بسته بشود و رگ اندر
میان هر دو بند بدو نیم کنند اندر حال خون بایستد پس داروی
لازق یا داروی جالینوس بر باید نهاد شرط هشتم از مقالت
دوم اندر آنکه فصد چرا باید کرد و فضیلت او چه باشد بدانکه
فصد را فضیلت بسیار باشد یکی آنکه هرگاه که در بدن هر چهار
خلط غالب شود هیچ دارو دفع نتوان کرد مگر بفصد و دیگر
فایده آنست که هر دارو که بدهند چون خواهند که باز بندند
باختیار مشکل باشد و در فصد این اختیار هست و بدین سبب
فصد را استفراغ کلی گویند که چندانکه خواهند خون رود
و چون خواهند که باز بندند و دیگر فضیلت آن باشد
که چون حرارت تب غالب شود چون یا درد سر غالب
شود چون فصد بکنند در حال ساکن شود اما فضیلت خون

خون بدانکه

خون بدانکه خون را در بدن شش فضیلت هست که در هیچ خلط این نیست یکی
آنکه غذای را سببی باشد مر بدن را دوم آنکه همه تن از خون حرارت
یابد سوم آنکه مرکب حرارت غریزی باشد و قوت حیوانی را مدد
از خون باشد رسیدن او بهمه بدن چهارم آنکه قوت دل و شریان
از خون باشد پنجم آنکه گرمی دل و شریان از خون باشد ششم پنجم آنکه
گرمی دل و شریان از خون باشد ششم آنکه رنگ بدن و نرمی و سرخی
و جوانی از خون باشد از بهر آنست که بعضی از حکما گفته اند که خون را
از بدن بیرون کردن روا نیست که منفعتها دیده اند اما این
منفعت بدو شرط باشد یکی چندانکه باید دیگر چنانکه باید یعنی در بدن
آن مقدار که در بایست باشد و در قوام آن رنگ چنانکه بدن را
از وی حفظ نباشد و بدل آنچه خرج میشود باشد و هرگاه که خلاف
این باشد بدن را از حال خود بگرداند و مرضی واقع شود پس
بدین دو سبب فصد واجب آید و نیز رنگ فایده دیگران را
که شخص از جای بیفتد و خون میل عضوی شریف کند فصد درین
حال واجب آید و نیز فایده دیگر بر بیماری عرق النسا یا نقرس

پیدا شود یا آن جامع مفاصل یا خناق خونی یا رمد یا کسی را
که عادت خون رفتن بواسیر باشد یا زنی را خون حیض بسته
شود این جمله را از برای باز گردانیدن فصد واجب کنند
پس سخن آن حکما که فرمودند که فصد نشاید کرد مگر از این حالها
باشد و تدبیر صحت بهر و مردم سوداوی را خون غالب شود و در
خوردن نبید دیر یابند پس واجب شود ایشان را فصد کردن
شرط نهم از مقاله دوم در شناختن آنکه قوت مردم ضعیف را
چون نگاه باید داشت در فصد کردن بدانکه چهار کس را در فصد
کردن غشی افتد یکی مردم محرور لاغر را که در معده ایشان
صفرا بسیار تولد کند دوم کسی را که گوشت نرم و لطیف و مسام
گشاده باشد سوم کسی را که حس فم معده بسیار باشد و قوی
باشد چهارم کسی را که فم معده ضعیف پیدا شود و غشی کنند شرط
دهم از مقالت دوم در شناختن تدارک غشی که بعد فصد واقع
شود اول شرط آن باشد که چون چنین مردم فصد کنند باید
که پر و روغن سوسن حاضر سازند که چون فصد کنند و این کس را غشی

واقع

واقع شود آن پر را در روغن آلاید و در دهن او کند تا قی کند و از غشی
خلاص یابد و در وقت فصد کردن دواء المسک باید که حاضر باشد تا بدان
کس دهند و باید که مشک نیز بوی دارند و پیش از فصد کردن شراب انار
خورد از غشی نگاه دارد و اگر پیش از فصد کردن لقمه چند نان با رب
سیب ترش یا رب انار بخورد از غشی ایمن شود و مردم مرطوب را
شراب انار بود نیز و از پس فصد یک ساعت ماء اللحم بدهند یا زرده
تخم نیم برشت یا شوربای مرغ یا اگر هضم تواند کرد کباب این همه
فایده دارد شرط یازدهم از مقالت دوم در شناختن آنکه
خون چه مقدار بر باید گرفت بدانکه بیرون کردن خون اعتماد
بر قوت باشد از برای آنکه هر تدبیر که طبیعت کند از برای حدت قوت
تن باشد پس بیرون کردن خون خالی باشد که از نبض باید جست
و چنان باید که طبیب دست بر نبض نهد تا قوت چه باشد فرماید که
خون بگیرد چون اثر ضعیف باشد گویند شاید و در حال بیرون آمدن خون
در رنگ و در قوام نگاه باید کرد تا چون رنگ بگرداند و قوام تنگ شود
باید بست اگرچه بیرون کردن خون حاجت باشد و جالینوس میفرماید

که هرگاه سبب فصد از برای آماس باشد که در عضو باشد آن رگ را
که بگشایند رگی باشد که از برای آن عضوی باشد صواب آنست که تا رنگ
و قوام خون نگردد نشاید بست از بهر آنکه هر خونی که سبب آماس
در عضوی مانده باشد آن خون طبیعی نباشد و بقراط حکیم از بهر
آن فرمود که اندر بیماری شوصه رگ باسلیق باید گشادن و تا
رنگ خون نگردد نباید بست مگر بدو سبب یکی اثر ضعیف دوم
بزرگی آماس و اگر رنگ خون بدید گردد محل ضعف باشد باز
باید گرفت از بهر آنکه آماس که سخت گرم باشد خون را در موضع
نگاه دارد و بدشواری بیرون آید پس گفت طبیب سخت مشاهده
کند که چه مقدار خون توان باید گرفت و هم حکیم گوید من شش
رطل خون بیرون کردم و ضعف نیافت و تب ساکن شد و بسیار
کس را دیدم که مقدار یک رطل خون بیرون کرد و ضعف غالب
شد شرط دوازدهم از مقالت دوم در شناختن تباهی خون
بدانکه نشان تباهی خون از سه وجه جویند یکی از رنگ روی
که سرخ باشد و تیره شود دوم از نبض عظیم سوم از حس الم

از بهر آنکه

از بهر آنکه هرگاه که مردم را غالب شود و تباه در خویشتن چنان بیند
که گویی بر هر جا که دست نهد درد کند و اگر با خون بلغم باشد رنگ روی
سرخ باشد که به سپیدی زند و اگر با خون صفرا غالب بود رنگ زرد روی
گراید و اگر با خون سودا غالب باشد رنگ به سیاهی گراید و اگر از
جهت صفرا سوخته باشد شخص متألم باشد و در بشره پیدا کند و این
نوع خون اگر غالب شود و فصد نکنند تبی لازم پیدا کند و خفیه و جدری
و طاعون پیدا شود و قوت را ساقط کند و باشد که بجا را این نوع
خون بدل رسد و شخص را هلاک گرداند شرط سیزدهم از مقالت
دوم اندر شناختن اسباب تباهی خون بدانکه اسباب تباهی خون
هم سه باشد یکی تدبیرها بد اندر غذا دوم چیزهای گرم و تیز خوردن
چون بلبل و سیر و شراب کهنه سوم از صفراهای ردی و هوای گرم بودن
و بادهای مخالف و بارانها و بخارهای بد شرط چهاردهم از مقالت
دوم در شناختن رنگ خون هر مزاجی بدانکه هر مزاجی سیاه رنگ
رقیق باشد و خون مردمی که مزاج ایشان گرم و تر بود و در
رنگ خون ایشان سرخ و غلیظ بود و مردم بلغمی مزاج سرد و تر باشد

را از خون بهر مزاج
مردم صفراوی گرم و خشک
بوده و خون ایشان

ورنگ خون ایشان را سرخ‌تر باشد و غلیظ‌تر باشند و مردم سوداوی
مزاج سرد و خشک باشد و رنگ ایشان تیره باشد و بسیار نزند
و رقیق باشد امّا در سالهای عمر بدانکه سن کودکی خون رقیق
باشد و در رنگ ضعیف و خون مردم جوان سرخ‌تر و خون
مردم کهل شوند خون سیاه و غلیظ باشد و خون مردم پیر رقیق
و ضعیف‌تر باشد شرط پانزدهم از مقالت دوم در شناختن
آنکه چه کسان را خون بیشتر باید گرفت بدانکه مردم جوان را
که گوشت و پیه بسیار باشد و سخت گوشت باشند و غذای
چرب و شیرین بسیار خورند و کسانی که بشور زود ملها بسیار
برارند این چنین کسانرا خون بیشتر باید گرفت و کودکی
تا چهارده ساله نشود خون نباید گرفت پس از آن اگر بزه
و قوت مساعدت کند آری و اگر نکند فصد نباید کرد و بعض
از حکمای قدیم پس از هفت سالگی فصد فرموده اند ولی
اعتماد بر قوت کرده اند نه بر سال اما حجامت را در شش
سالگی و پنج و کمتر نیز فرموده اند و پیرانرا فصد نباید کرد

و هر که ۱۸

زنتایج خلاص ضعف [illegible]
فصد [illegible]

و هر که را معده ضعیف باشد فصد نباید کرد و هر که مرطوب باشد
و رگ باریک و نرم اندام بود او را فصد نشاید کرد شرط شانزدهم
از مقالت دوم در شناختن سببها که مردم را از فصد منع کند
و آن بیست و یک باشد یکی تب بود که شیخ علیه الرحمه میفرماید
که از فصد در تبها واجب باشد که اجتناب کند خاصه تبهای
شدید التهاب دوم بول رقیق سوم ناقص چهارم مزاج سرد
پنجم شهرهای سرد سیر ششم درد سخت هفتم گرمابه هشتم جماع نهم کودکی
دهم پیری یازدهم لاغری دوازدهم فربهی سیزدهم نازکی گوشت
و کشادگی مسام چهاردهم سپیدی رنگ و نرمی گوشت پانزدهم
زردی روی و کمی خون شانزدهم بیماری دراز هفدهم معده
خالی و گرسنگی هجدهم تخمه و پری معده از طعام نوزدهم تیزی حس
فم معده بیستم ضعیف فم معده بیست و یکم تولد صفرا اما سبب تب
و لوربار که مانع فصد باشد در تبهای صفراوی نه در آخر تب و نه
در میانه تب و نه در اول تب فصد نشاید کرد خاصه که تب سخت
سوزان بود از برای سه چیز یکی آنکه در روز نوبت تب اخلاط

اندر حرکت باشد و بفصد حرکت آن زیادت شود و مضرت
آن بسیار شود دوم آنکه رطوبت که بکار آید و در بدن با صفرا
برابری کند آن در فصد خرج شود و صفرا قوی‌تر باشد سوم
آنکه لطف خون که مایه قوت است بفصد خرج شود و قوت
ساقط شود و نیز در تبهائی که تشنج با او باشد فصد نشاید کرد
از بهر آنکه تشنج بی‌خوابی آرد و عرق و قوت ضعیف شود
بهر سبب و نیز در تبهائی که نه از عفونت باشد اگر فصد
کنند خون اندک باید گرفت و باقی نگاه باید داشت
تا تب تحلیل پذیرد و در تبهای عفونی اگر تشنج روی و گذارش
تن و بول باری فصد نشاید کرد و اگر این نشانها بضد این
باشد فصد شاید کرد اما سبب لرزه که مانع فصد بود از دو چیز
باشد یکی خامی خلط و دیگر بسیاری صفرا اما سبب مزاج سرد
که آنست که بخون محتاج باشد فصد نشاید کرد و سبب شهرهای
سرد نیز همان باشد اما سبب دردها آنست که درد اخلاط را
سوی خویش کشد و فصد اخلاط را سوی بیرون مخالفت واقع

شود و ضعف

شود و ضعف آرد اما سبب بازداشتن حمام آنست که اخلاط بگدازد
و مسام بگشاید و عرق بسیار آید خطا باشد اما اگر کسی را مرض پیدا شود که طبیب
آن را فصد فرماید و فصل زمستان باشد آن را در حمام باید فرستاد
و چندانکه خون در تن آن مرکب کند پس فصد کنند شاید اما سبب
بازداشتن جماع و کودکی هر دو ظاهر شده اما سبب لاغری افراط صفرا باشد
و شاید که مردم بسیار لاغر باشند فصد کنند و دیگر سبب فربهی باشد
که مردم فربه را رطوبت بسیار باشد و مزاج ایشان میل ببرد دارد
و خون در بدن ایشان در بالیت باشد و سبب نازکی و نرمی گوشت
مثل حمام باشد و سبب سفیدی و نرمی گوشت همچون سبب فربهی باشد
و سبب زردی همچون سبب لاغری باشد و سبب بیماری از مرض مزمن
باشد که اگر فصد کنند قوت کم شود و سبب تخمه آنست که در تخمه
قوت نقصان کند و فصد نشاید کرد و سبب گرسنگی نیز هم برای قوت
باشد و سبب حس فم معده که درین حال غشی واقع شود تمام شد نهم
از مقاله دوم در شناختن مضرتها که از بسیاری خون گرفتن پیدا شود
بدانکه از خون بسیار گرفتن مردم را سوء مزاج پیدا شود و استسقا

در مضرتهای بسیاری خون گرفتن

و من شخصی را دیدم در بخارا که از بهر آن فصد کرده و در استسقا مبتلا شد
و نیز شهوت طعام کم شود و معده جگر و دل ضعیف شود و نیز دق
و تخوخت پیدا شود و قوت باضمه ضعیف شود و قوت حیوانی و قوت
طبیعی در بدن کم شود و بیم از فالج و رعشه و سکته باشد این جمله از
بسیاری مبالغه در فصد کردن پیدا شود شرط پنجم هم از مقالت دوم اندر
شناختن نیش فصاد در هر رگی چگونه باید و آنرا چگونه باید و آنرا چگونه
باید ساختن اما بدانکه نیش در هم باید و نیش را ابتاز مبضع گویند و در
هر یک درم کم سرستو باشد و از پولاد نرم باید آب دادن آن
از آبی باید که از استخوان خرما چکانیده باشند و چون خواهند داد
تخته بگیرند از آهن و باید که روی آن نرم باشد و آن آهن را
گرم کنند و نیش را بر بالای آن آهن نهند تا گرم شود چنانکه هر دو روی
نیش گرم شود بغایت پس پاره نمد پاک را بدان آب تر سازند
و آن نیش را در میان آن نمد بگیرند تا آب بخورد تمام چون
دانستی که آب تمام خورد باز آن آهن را گرم کن و نیش بر و گرم
کن چنانکه اول بار باید که این گرمی کمتر باشد و چون گرم شد

در روغن

در روغن زیت فرو برد یکبار دیگر این عمل بکنند یا دو بار پس بسنگ نرم
زن و بر روی آن سنگ خاکستر بیز که بس پراکن و مبضع را دسته بیک
باید تا نیش از و نرود که باید تا نیش از و نرود که باید با فصاد خواهد
و نیز استاد فصاد آنست که نیش را نیکو نگه دارد و نگذارد که روی
آن زنگ گیرد و دایم از و باخبر باشد خصوص در آن وقت که
فصد کرده باشد باید که نیک خشک سازد تا زنگ نگیرد و در
زمستان بروغن زیت چرب کرده نگاه دارد تا هوا برو
کار نکند و هرگاه که بکار خواهد داشت به بخار دهن او را گرم کند
تا نرم شود پس بکار برد اما شکل مبضع نبوی باید شکل مبضع
بالسیوح بزرگ باید پشت آن بلند و سر آن خم دار یعنی پیش آورده
و نیز دراز نباید تا اگر زیاده رود از روی دیگر رگ بیرون
نرود و سر مبضع دراز نباید ساخت از برای چهار چیز یکی آنکه
سر رگ تنگ آید دوم آنکه خون خواهد که سر رگ گشاده آید
نیش بسیار فرو باید برد و بیم بود که از رگ بگذرد و بنشتر رسد
یا عصب یا عضله نقصان کند سوم آنکه چون فصاد خواهد

که تا رگ متعلق و ربوده نماند نتواند چهارم آنکه نیش را هم شکستن
باشد اما شکل مبضع اکحل میانه شکل بصری و بغدادی باید و زبانه
او راست باید و مبضع رگ پیشانی بشکل فاس باید نیز بشکل
سروانذروماخوس دختر پادشاه یونان را رگ پیشانی زد
و وتر عضله که پلک چشم را بردارد و ببرد و چشم آن فرازنماید
بدین سبب دست او را ببریدند شرط نوزدهم از مقاله دوم
اندر شناختن آنکه خون را بدو دفعه چرا بیرون کنند بدانکه
مقصود از فصد دو کار باشد یکی آنکه از همه بدن خون بیرون
کند دوم آنکه ماده میل جای کرده باشد و خواهند که آن را
از آنجا باز دارند تا بجانب مخالف کشد و این دو کار بهیچ حال
حاصل نتوان کرد مگر بفصد و هرگاه که خون با خلطی دیگر اندر همه رگهای
تن یا اندر عضوی مانده باشد و بر طبیعت گران شده باشد طبیب
طبیعت را یاری دهد و بصناعت بطریق نیز دیگر بیرون کند
و رگی که بدان عضو پیوسته باشد و ماده بران رگ زود تر
و آسان تر بیرون آید یا طبیعت آن خلط را دفع کند کردن گرد

پس هرگاه

پس هرگاه که خون مرکب با اخلاط لختی بیرون آید طبیب فرماید
که رگ را باز گیرند و یکساعت بگذرند تا طبیعت مدد کند و آنچ
از خلط مانده باشد بطریق دفع روان کند باز چون رگ بگشایند
و آن دیگر دفع شود و از ابن ماسویه روایت میکنند که میان دو دفعه
اول و دوم هیچ عطری نباید بوئید و رگ را بوریب باید گشاد
و اگر پس از یکساعت باز دوم سر رگ خواهد باید که فصاد رگ
از پنهان گشاید و اگر دیگر روز خواهد گشاد از دراز او و اگر سر را سر
رگ بسته بشود خرقه بروغن زیت و اندک نمک چرب باید
کرد و بر باید بست و نیز قول چنین باشد که خواب در میان
دفعه اول و دوم نشاید کرد از برای آنکه خواب ماده ها را باندرون
بدن برد و منفعت دوم را منع کند اما باز گردانیدن ماده
از جائی بجائی هرگاه خواهند که خون از جائی بجائی دیگر میل کند
باید که از برابر آن عضو میل دهند چنانکه از ماده میل پیش
سر دارد و بر پس سر حجامت باید کرد و اگر بدست راست میل دارد
از دست چپ باید رگ زد و طریقه دوم آنکه بعضوی که برابر سوی

با فروسوی پهلوها بجه بر نهند و بکشند هر ماده که در عضوی قرار گرفت
رگی باید زد که بدان عضو منسوب باشد و نزدیکتر آن عضو
باشد و خون از دور چیز باید گرفت چنانکه از بهر جگر باسلیق راست
باید زد و از بهر سپرز اسلیم چپ و از بهر گرده و مثانه رگهای
پا باید زد چون نابض و صافن و آنچه پیشی ازین گفته اند که باید
که جانب مخالف باشد و بعضی گفته اند که اگر ماده در دست
راست باشد از پای چپ باید کشید و آن خطا باشد که آن
عضو برابر نباشد و آن ماده میل نکند پس باید که محال ماده
باشد تا میل کند و نیز در کشیدن ماده یک شرط آن باشد که نگاه
کند اگر در راه عضوی شریف نباشد شاید و اگر عضوی شریف
باشد نشاید کشید که ماده بر آن شریف میل کند و خطا باشد
چنانکه اگر ماده در سر باشد در طرف چپ نشاید کشیدن
از برای آنکه در راه دل باشد و ماده میل دل کند و خطا باشد
پس دانستن علم تشریح اینجا بکار آید که رگی باید گشاد که دل با آن
رگ شریک نباشد تا خطا واقع نشود و بسیار باشد که مجرد

بازکرد ایندن

بازگرادیندن ماده بیماری نیک شود شرط بیستم از مقالت دوم
در شناختن آنکه در بیماریها رگ را چه وقت زنند بدانکه جالینوس
میگوید که اندر بیماریها اعتماد بر روز بحران باشد و عدد آن چنانکه
گروهی گفته اند که در تربیع روزها در بیماری روز سوم باشد
و این گاهی بود که طبیب حال بیمار را از سلامت و خطر دانسته
باشد و گروهی گفته اند که در تربیع روز چهارم باشد و در تب نوبت
گاهی که گشاده باشد روا نداشته اند تا گاهی که قوت باز آید و جالینوس
میگوید که من هرگاه که باشد و قوت بر جای بینم و فصل سال
و مزاج بیمار و سن مانع نباشد رگ فرمایم زدن پس معلوم شد
که رگ گاهی که باید زد که قوت با جای بود و آنکه آخر نوبت تب
گفت نباید زد از برای آنکه در تب مردم را قوت کم شود و اندر
وقت پری معده رگ نشاید زد چنانکه پیش ازین گفتیم مگر طبیب
حاذق فرماید که آن مصلحتی دیده باشد که مرضی بافته بود
چون خناق و خفقان و ضیق النفس که از خون بود یا سکته
حرارة خاف از جهت ضرورت و هر وقت که بود رگ باید زد

۹۱

غایه را باز دارد و سبل چشم را و جرب را و بثرها را باز دارد و علت
دوار و گرانی سر و تن را سود دارد و مضرت او اینست که فهم و حفظ
را زیان دارد از برای آنکه بر دماغ سردی و تری غالب شود چون
خون کم شود نزدیک این موضع شریان باز نماید که از آن مضرت
بسیار پیدا می شود اما حجامت پس سر که آن را بتازی الجذوده گویند
از بر سوی قفا باشد و چهار انگشت گرانی سر و چشم را و سبوسه سر را و جرب
چشم و سلاق را و درد بیخ را و درد گوش و آماس گوش را سود دارد و لی
همان نقرتها که در میان سر باشد درین هم باشد و نیز گفته اند که حجامت
پس سر بجای فصد قیفال باشد و لی باید که دست فروتر آرند تا قوت
حافظه را زیان ندارد و نسیان غالب نشود اما حجامت بر گردن
که آن را بتازی اخدعین گویند یوحنا و ماسویه گوید که این
حجامت بجای فصد باسلیق باشد از بهر آنکه ماده را از سر و شش
سینه و جگر برکشد و محمد زکریا رازی گوید که این حجامت سر و چشم را
سبک کند و درد بن دندان را و درد گوش را و آماس و ریش بینی
سود دارد و درد گلو را سود دارد و بعض گفته اند که ازین حجامت

که علت نشود و اگر در حال صحت بهتر اول اختیار قمر باید جست که باید
که قمر در برج بادی بهتر یا در جدی و از روزها روز یکشنبه یا سه شنبه
در ساعت اول یا دوم و از فصلها فصل بهار اول یا میانه فصل
و خداوندان نقرس را رگ زدن در وقتی باید که آفتاب
در سرطان باشد شرطیست و یکم در شناختن فضیلت حجامت
بدانکه فضیلت حجامت بسیار است و بجای فصد باشد کا هر
که کسی را فصد نشاید کرد و نیز باشد که بهتر از رگ باشد و این
حجامت مبارک باشد چنانکه پیغمبر علیه السلام فرمودند و خاصیت بسیار
دارد و نیز خاصیت دیگر آن هست که در وقت هر مزاج توان کرد
و بیرون ازین خاصیت دیگر دارد یکی خون را از رگهای خورد
بیرون آرد دوم آنکه میل کند و بکشد از هر عضوی که خواهند سوم
آنکه عضو را پاک کند از ماده و باد چهارم آنکه با خون حجامت
چو هر روح خرج نشود و قوت مردم را ضعیف نکند پنجم آنکه
در هر عضوی که خواهد بکند از اعضای رئیسه استفراغ نشود و شرط
بیست و دوم از مقاله دوم در شناختن نقصان حجامت

بدانکه از حجامت

رعشه تولد کند که اما حجامت بر مهره پشت که آن موضع را بتازی
کاهل گویند و نقره نیز گویند و حکما گفته اند که این حجامت رگ
اکحل باشد خفقان را و درد کام را سود دارد و صواب این
حجامت آن باشد که برابر معده نباشد تا معده را ضعیف
نکند اما حجامت زیر زنخدان که بتازی آنرا الحت العنق گویند
ریشهای دهان را و آماس بیخ دندانها و گرانی زبان را که از
خون باشد سود دارد و گنده دهن را سود دارد و سر را پاک
کند و از بسیاری نیک باشد و بجای فصد چهار رگ باشد
اما حجامت کمرگاه فروتر باشد و آن بر مهره قطن باشد از برای
خون آمدن از بواسیر و از برای باد بواسیر و از برای زحیر و آماس
مقعد و از برای بسیار رفتن خون حیض و حرارت گرده و سوزش
آب تاختن و خون رفتن آن و از برای آماس خایه گرم و از
برای خارش فرج زنان و گنده آن و از برای دملها و جرب که بر حوالی
ران برآید و نیز از برای خارش پشت و از برای بادهای مثانه و نقرس
و داء الفیل و هرگاه که این حجامت وقت حاجت کنند قوت مردی

پیچ زبان

پیچ زبان ندارد و اگر بی وقت و دایم کنند قوت شهوت را کم کند
و این هرگاه که مردم سفر رود و زبان را فرمایند کردن تا هوای شهوت
او کم شود اما حجامت سوی ران چنان باید کرد که مرد بر پشت باز خسبد
و پایها بهم باز نهند و هرجا که اختیار کنند شیشه بر باید نهاد و ذکر را و انثیان
خایه را سود دارد و اما حجامت پشت ران آماسها را و جراحتهای
نشستگاه را سود دارد اما حجامت زانو را شیشه بر بالای زانو باید
نهاد از سوی راست و آماس و گرانی زانو را سود دارد اما حجامت
ساق یک بدست بالاتر از اشتالنگ از بیرون و این حجامت را
نخست چنان باید که بفرمایی تا بگرمابه رود و آب گرم بسیار در پای
ریزد و پاره راه برود و بر سر کرسی نشیند و چند بار شیشه بر نهند
و باز بردارد و چون خون مردار د باکر باید بود منفعت این حجامت
از برای صرع و مالیخولیا و جرب و قوبا و خارش و تاریکی چشم
و دوار و عرق النسا و حیض بسته بگشاید افلاطون حکیم گوید
که این حجامت بجای فصد باسلیق باشد یوحنا و ماسرجویه گویند
که بجای فصد و صافن و مابض باشد ولیکن ضعف آرد و باشد

مبحث بادکش

که فشل آرد اما حجامت خرده دست از برای کرو پیر زو تب چهارم
و بیماریهای سودائی را سود دارد شرط ببست و پنجم از مقاله دوم
در شناختن آنکه چرا اول شیشه را بر نهند و نیش نزنند بدانکه در شیشه
نهادن حکمت بسیار است و آن دو گونه باشد یکی با آتش باشد
از برای شش منفعت باشد یکی آنکه ماده روی بجای نهاده بنز
آن ماده را از آن جانب باز باید گردانید چنانکه زنی را حیض
بسیار رود دو شیشه بر زیر پستان او باید نهاد و مکیدن تا آن
باز ایستد و دیگر یکی را از بینی خون می آید بر عضله شکم بر زیر سر بار
پهلوها شیشه باید نهاد تا ماده میل کند اگر از بینی راست آید
سوی راست و اگر از بینی چپ آید سوی چپ و دوم آنکه عضوی
از جای بیرون آمده باشد شیشه بر باید نهاد و مزید تا باز
جای خود رود چون استخوان پهلو و دیگر را فتق بیرون آمده
باشد و درد کند شیشه بر شکم بر باید نهادن و مزیدن تا آن
باز جای خود رود و سوم چون علت بواسیر که خواهند تا بیرون
آرند و نگاه کنند پس شیشه نشود چهارم آنکه عضوی را حرکت رفته
باشد

باشد و حس دارد شیشه بر باید نهاد و مزید تا آن عضو را حرکت
باز آید پنجم آنکه عضوی ناصور باشد و خواهند تا ریم او بیرون آرند
شیشه بر نهند و می مزند تا ریم تمام بیرون آید پس مرهم بر نهند و نیز
در هر وقتی که هست بدن را پاک باید کرد و شیشه بر باید نهاد
که اگر بدن پاک نباشد خلط بد روی بدانجا نهد و زیان بسیار
کند ششم آنکه ماده را از قعر بدن بیرون آرد چنانکه در فرج رطوبتی
ارد که زنان را از آن زحمت بسیار باشد شیشه بر نهند و آن
رطوبت را تمام بیرون آرد شرط ببست و ششم از مقاله دوم در
شناختن آنکه منفعت شیشه که با آتش نهند چه باشد بدانکه شیشه
با آتش از برای دو منفعت نهند یکی آنکه خواهند تا درد ساکن
شود و درد رحم که زنان را وقت حیض آمدن پیدا شود و درد
عرق النسا دوم آنکه خواهند که عضوی را گرم کنند چنانکه سرد
معده و باد او را اما بر نهادن شیشه با آتش چنان باشد پاره
پنبه را آتش زنند و در میان قدح یا کدوی چغسانند و بر عضو
نهند و برکشند چند بار تمام شد مقالت دوم شرط آغاز مقالت

سوم از کتاب شرایط جراحی از تصنیف ابوزین کحال واین مقاله
یازده شرط باشد شرط اول در بحث ترکیب ادویه شرط دوم در
قوت وفعل ادویه بطریق سؤال وجواب شرط سوم در شناختن
ترکیب طلاها شرط چهارم در ترکیب ضمادها شرط پنجم در شناختن
ترکیب روغنها شرط ششم در شناختن منفعت وساختن هریک
شرط هفتم در شناختن ترکیب داروهای دندان ودهان وزبان
وسفیدها شرط هشتم در شناختن ترکیب غرغرها شرط نهم در شناختن
ترکیب شیافها شرط دهم در شناختن طبع وکیفیت هر دارو
شرط یازدهم در شناختن ادویه مفرد شرط اول در بحث ترکیب
ادویه بدانکه در ترکیب اصل آنست که اول مفرد را بشناسی در قوت
ودر فعل ودر رنگ ودر بوی وطعم ودر وزن ودر نو وکهنگی
ودر خامی ودر پختگی پس این جمله را معلوم کنی وبدانکه هر علاجی
که بدارو مفرد شود غنیمت دانی واول علاج را بدان کنی
پس مرکب ونیز ترکیب چنان باید کرد که داروها را اختیار
کنی پس هرکدام را چنانکه باید کوفتنی بکوبی وگداختنی بگدازی

بعض زفت

چون زفت واشق وعلک بطم ولادن ومانند این در مرهمها بدا
واگر سپیدآب وزنگار باشد ودر هاون نیک بباید سلایه
کردن پس موم با روغن گداخته باشی ودارو همچنان در هاون
بر بالای داروها باید ریخت وباهم چندان باید مالید که خنک
شود ودر هر مرهمی که منفعت زفت وراتیانج ومرداسنگ ومثل
اینها در رود موم کمتر باید کرد تا قوام مرهم غلیظ نباشد ونیز
در تابستان مرهم از روغن گل بهتر باشد ودر زمستان روغن
زیت ودر زمستان روغن زیت ودر زمستان موم کمتر باید
کرد تا قوام مرهم غلیظ نشود ودر تابستان بضد این ودر
طلاها که از برای روغ سازند روغن نباید کرد که هر روغنها
منع روغ میکند ودارو ضماد را اگر بسیار نرم نکوبد بهتر باشد
که پخته بیشتر دهد وبفتح وتحلیل حاصل شود ونیز ادویه را
دیع را تر کرده نباید نهاد که زود خراب شود وهرچند مرهم
کهنه شود بهتر باشد ودر وقت ترکیب ساختن باید که
خلوت باشد ونیز نشاید که هرکس دارو را ببیند وهرچه ادویه

و دم سخن هم را بکسی نباید داد

همین باشد باکسی نباید گفت واگر کسی طلبد نباید داد و
شرط دویم از مقاله سوم در شناختن قوت و فعل ادویه
بطریق سوال وجواب سوال فرق چه باشد میان رادع
ومحلل جواب بدانکه رادع آن بود که سرد گرداند عضورا
ورادع سواد سایه کند از ظاهر بسوی باطن ومحلل خلط را
متفرق سازد بتجزو برون کند از موضع که باشد سوال
فرق چه باشد میان منضج ومحلل جواب بدانکه منضج
داروی باشد که معدل خلط باشد ومصلح که اگر خلط غلیظ
باشد رقیق سازد واگر رقیق باشد غلیظ سازد ومیا
از برای دفع سوال در منضج چند حال باشد جواب در
منضج حال باشد در انواع تغیر یکی تغیر خلط باشد بسوی خود
واین تغیر را منضج گویند ودوم تغیر است بسوی فساد واین
تغیر را عفن گویند سوم تغیر میان این هر دو باشد وآن را
نضج گویند سوال نضج تمام کدام باشد جواب آن باشد
که منع کند حرارت غریزی رالخ همراه می شود با ماده

از تحلیل

از تحلیل سوال بار اجزکن از انکه این کیفیت از ادویه حار
پیدا شود یا از ادویه بارده جواب چنین گفتم که این منضج هم
در غلیظ موثر باشد وهم در رقیق پس باید که در حال غلظت
فاعل او حرارت باشد ودر حال رقت فاعل او برودت
باشد وز منضج هم بذات باشد وهم بالعرض سوال فرق میان
مفتح ومحرق چه باشد جواب بدانکه ادویه مفتح ریش کننده
باشد بدان سبب که فانی گرداند رطوبت این که واصلت
میان اجزای بدن واین دارو مثل بلادر باشد ومحرق
ادویه باشد سوزنده که تحلیل اخلاط کند وپاک گرداند
مثل فرفیون سوال فرق چه باشد میان ادویه اکال و
ادویه متعفنه جواب بدانکه که این هر دو متشابهان باشند
در فنا گردانیدن رطوبت اصلی اما اکال تمام نیست گرداند
ومتعفن خراب سازد ونگاه دارد چون آهک وزرنیخ سوال
فرق چه باشد میان ادویه منفخ وبخار در ریاح جواب بدانکه
که این هر دو ضد آن باشند چنانکه ادویه منفخ آن جزر بر

که جزب کند رطوبت سایله فاسده از جراحت و مبند دکره

بر کرد جراحت و ملحم ادویه باشد که خون طبیعی را ببندد و گوشت

گرداند سوأل فرق چه باشد میانه ادویه وامل و قاشر جواب

بدانکه دامل ادویه باشد که جذب مواد کند و سخت گرداند

و قاشر ادویه که پوست بردارد چون دوای بیخ سوأل

فرق چه باشد میانه ادویهٔ مدرر دم و مدرر بول جواب بدانکه

مدرر دم ادویه بود که لطیف کند خون را و مفتح مجاری و منافذ

باشد و مدرر بول ادویه باشد که چون بگرده رسد تسخین کرده

کند و جذب رطوبت سوأل فرق چه باشد میان ادویه مخدر

و مبنج جواب بدانکه مخدر آن ادویه باشد که در غایت تبرید

باشد تا حدی که مانع روح باشد از حرکت در میان منافذ

و مجاری و مبنج منع تفتیح کند و منم از غایت برودة سوال فرق

میان قاطع و حابس چه باشد جواب قاطع دوائی بود که از روی

قوت تسخین و تبرید و تجمید باشد و حابس دوائی بود که تنگ

کند مجاری خون را و منع کند خون را از سلوک و حرکت

[illegible]

وخون را غلیظ

وخون را غلیظ کند و چند سوأل ادویه مقوی چه باشد و نفع او

چه بود جواب بدانکه مقوی ادویه باشد که مزاج اعضا را معتدل

سازد و زیادت گرداند روح را که حامل قوت باشد و منع کند

بدن را از قبول آفات مثل تریاق سوأل فرق چه بود میان

زهر با زهر و فعل و حرکت هریک چه بود جواب بدانکه زهر چیزی

باشد که مزاج روح را و جوهر روح را از حال خود بگرداند و فاسد

سازد و پا زهر چیزی بود ~~که مزاج روح را و جوهر روح را از حال خود~~

~~بگرداند و فاسد سازد و پا زهر چیزی باشد~~ حافظ روح باشد

و قوتهای بدن و اعتدال بر مزاج نگاه دارد و دفع ضرر کند

از بدن و چیزی باشد میان قاتل و مقتول زیرا که قاتل

چیزی بود که بیرون برد مزاج را از طرف اعتدال بحد افراط

و نیز سخن در این شرط تمامت گفتم از برای آنکه در هر وقتی از

طبیب و کحال و جراح را بکار آید و هر که این فن را نیک داند

غنی باشد شرط سوم از مقالت سوم در ترکیب طلاها اگر

کسی سوال کند که چرا اول از طلاها بیاد کردی جواب گویم که افضل

علاج آن باشد که در وی چهار خاصیت باشد اوّل آنکه در
حال تسکین درد دهد دوم آنکه نگذارد که ماده بسیار پر شود
وسوم آنکه ماده از حرکت باز دارد چهارم آنکه از پیش نگاه
دارد و شیخ ابو علی رحمة الله علیه می فرماید طلا که هی من المعالجات
الواصلة الی نفس المرض صفت طلای که بر ظاهر بدن مالند از

طلا
ضماد نقرس و ماشرا

برای نقرس و ماشرا و اورام گرم و درد سر و شقیقه بگیرند اقاقیا
مصری و صندل سرخ و سفید و شیاف مامیثا و ریحان و گلنار
برابر کوفته بآب گشنیز تر طلا باید کرد صفت طلای دیگر که سود

طلا
ضماد ورم گرم

دارد ورم گرم را و باد ماشرا بگیرند صندل سرخ و گل قیمولیا
از هر یک سه درم گل ارمنی دو درم فوفل و اقاقیا و حضض
مکی از هر یک دو درم اسفیداج ارزیز و مرداسنگ از هر یک
یک درم بکوبند و بیزند و بآب کاسنی طلا کنند صفت طلای

طلا
ضماد قوبا

دیگر که سود دارد قوبا گرم را که پوست را بشکافد و درد داشته
باشد بگیرند پوشش در بندی نیم مثقال کافور دانگی و بگلاب طلا

طلا
ضماد بثور

کنند صفت طلای که سود دارد بثور را که بر سر پیدا شود و خشک

باشد بگیرند گلنار

باشد بگیرند گلنار پارسی و زرد چوبه و مرداسنگ از هر یک یک جزو
راتیانج و عدس مقشر و مامیران چینی و زراوند طویل از هر یک نیم جزو

طلا
ضماد سعفه

بکوبند و بیزند و بسرکه طلا کنند صفت طلای که سعفه تر را سود دارد
بگیرند اسفیداج و قنبیل و قرص طباشیر و گلنار از هر یک یک جزو
گل شور و برابر همه داروها بکوبند و بسرکه طلا کنند بعد از بیرون

طلا
ضماد جرب

آمدن از حمام صفت طلای بهاری که سود دارد جرب را
بگیرند گندش و مرداسنگ و اقلیمیای زر و نمک اندرانی و بوره
و زرنیخ و شب یمانی و نوشادر و شونیز باقلی و زرد چوبه و سیماب
کشته و گوگرد پارسی از هر یک یک جزو و خرزهره چهار جزو
بکوبند و در روغن کنجد سه روز بدارند و بعد از آن در حمام بمالند و صبر
کنند تا عرق کنند و با اشنان بشویند و بعد از آن بآرد باقلی و عدس

طلا
ضماد جرب

و جو بشویند صفت طلای جرب تر بگیرند سیماب کشته یک جزو
اقلیمیای زر یک جزو مرداسنگ یک جزو قلیه یک جزو

طلا
ضماد جرب

و در روغن گل سه روز بگذارند و در حمام بمالند صفت طلای
جرب بجرب مرداسنگ و قنبیل و زرد چوبه و زعفران

دو ورق خر زهره جمله برابر بکوبند و در روغن گل حل کنند و سرکه
و بعد از آن در حمام بمالند سود دارد صفت طلائی دیگر از برای
گر بگیرند زرنیخ سرخ و مرداسنگ از هر یک دو درم کندش
چهار درم و دانگی سیماب کشته دو درم و نیم میوه سایل یک درم گوگرد
پارسی یک درم و نیم داروها کوفته و بیخته یک روز در دوغ
آغشته باشد و در حمام بمالند و باب اشنان سبز باید مالید
و نمک و بعد از آن تخم خربزه و آرد جو و آرد عدس باید شست
صفت طلائی که خارش متعقد و اورام سرخ را سود دارد
بگیرند کندش دو درم زراوند طویل چهار درم اقلیمیای زر شش
درم زرد چوبه سه درم سیماب کشته دو درم طلا کنند چنانکه گفته
صفت طلائی که گرد را سود دارد بگیرند بوره و زرد چوبه و نمک
و مرو قسط شیرین و کندش از هر یکی چهار درم میعه ده درم جمله را
در روغن گل حل کنند و طلا کنند (و جرب کنند) سه ساعت پس به آب گرم بشویند
صفت طلائی که بثور و خارش و قروح را سود دارد بگیرند خون
سیاوشان و زرد چوبه از هر یک شش درم کثیرا و اقلیمیا از هر یک
سه درم

طلا — ضماد دیگر
طلا — ضماد حکه متعقد
دیگر — ضماد
طلا — ضماد بثور و حکه

سه درم داروها کوفته با سرکه در روغن گل طلا باید کرد صفت
طلائی که قوبا را سود دارد بگیرند میوه سایله و خربق سیاه از
هر یک چهار درم و کندش از هر یکی سه درم طین ارمنی سه درم
داروها را بکوبند و در آب ترش ترنج طلا کنند صفت طلائی
از برای قوبا بگیرند نمک و حاشا و سرگین کبوتر از هر یک درم
شونیز یک درم بر که طلا باید کرد صفت طلائی که بهق سفید را
سود دارد و بگیرند شیطرج هندی هفتاد درم زرنیخ سرخ ده درم (کندش)
بیست درم مس سوخته و ابلک و قلیه از هر یک ده درم کندش
بر که طلا باید کرد صفت طلائی که سود دارد قوبا را بگیرند هلیله زرد
و بلیله و آمله تخم کرفس و بیخ سوسن از هر یک جزوی بر که طلا باید
کرد و همچنین و سرکه مجرب باشد صفت طلائی که جگر را سود دارد
و بهق را پوست انداز دیگر بگیرند خر زهره پنج مثقال گوگرد دو
مثقال زفت دو مثقال به روغن گل و آب طلا کند صفت
طلائی که نمش بود و کلف را سود دارد بگیرند سرگین کبوتر
و بوره برابر و به آب طلا کند صفت طلائی که بنیاد آبله را

طلا — ضماد قوبا
طلا — الصاق قوبا
طلا — ضماد بهق
طلا — ضماد
طلا — ضماد بنیاد آبله

بر دیگر بند مرداسنگ پرورده ربع لی دارد نخود وآرد برنج
وحب البان وپوست انار شیرین اجزا مساوی وباآب بوره طلا کنند
وور حمام بشوید صفت طلائی که قمل وقمقام که در ریش افتد سود دارد
بگیرند بوره اساق وقسط وشیاف مامیثا وخرنوب از هر یک
برابر بکوبند وبرکه طلا کنند وبرخون روغن قرطم بمالند سود دارد
ومجربست وبعد ازان بآبی که در وی مورد جوشیده باشد بشویند
ونیز برگ صنوبر را بکوبند وبرکه طلا کنند ونیز چون روغن قرطم
بمالند سود دارد ومجربست وبعد ازان بآبی که در وی مورد
جوشیده باشد بشویند ونیز صنوبر را بکوبند وشیره اش بگیرند
وبمالند سود دارد صفت طلائی که سود دارد بهق سفید را بگیرند
تخم ~~ترب را بگیرند و~~ تخم ترب را بگیرند وتخم سپندان از هر یک ده
مثقال اشنان سبز وبوره از هر یک ده مثقال جمله را
بکوبند وبارکه طلا کنند صفت طلائی که ورم پشت چشم را
سود دارد بگیرند گل سرخ وشاف مامیثا وحضض مکی
وزعفران وعروق وصبر ومصطکی از هر یک قدری باب کشنیز

کرنبا کر

طلا — علاج قمل

طلا — علاج بهق

طلا — علاج ورم پشت چشم

آنست که نخست بدن را پاک کنند بطریقی که پیش ازین یاد کردم بایاره
جالینوس بایاره لوغاذیا یا بس فتیلها در بینی باید نهاد که گوشت زیاده را
بخورد چون فلتفیون با این دارو بکار دارند بگیرند قلقند وقلقطار
وزاک سیاه ونطرون وشب یمانی از هر یک جزوی [illegible] ید
وچون هبا باید کرد ودر بینی باید دمید واگر بدین علاج نشود ازین
نوع داروی باید کرد صفت آن بگیرند توبال مس هشت مثقال خرب[illegible]
سیاه ده مثقال زرنیخ سرخ چهار مثقال جمله را کوفته در بینی باید دمید
ویا برشته وشیافه کنند ودر بینی دهند تا گوشت فزونی را تمام
بخورد پس درشت شدن آن برهم سرخ یا مرهم کافور باید کرد
چنانکه در شرط دستکاری یاد کرده شود صفت در شناختن تدبیر
علاج ریش بینی بدانکه اصل تدبیر این علاج آن باشد که اول فصد
فرمایند از قیفال پس مسهل باید داد از حب قوقیا وایارج فیقرا
وآنچه بدین ماند پس تدبیر جراحت باید کرد بمرهمها صفت مرهمی که
سود دارد در ریش بینی را بگیرند زاک سیاه قلقطار روز راوند از هر یک
هفت مثقال قلقند شش مثقال مرمکی وشب یمانی ومازو

بزورتر بال مس از هر یکی یک مثقال جمله را بکوبند و با سرکه بسرشند
و باز خشک کنند و پس بکوبند و با انگبین بقوام آرند و فتیله کنند
و در بینی کنند صفت داروی دیگر که ریش بینی را سود دارد
و نیز این را باز دارد دیگر بند شب یمانی و مرکی و زرنیخ سرخ از
هر یک چهار درم روسخت یکدرم و نیم مازو یک درم گزمازو
و گلنار از هر یک سه درم زراوند گرد دو درم بوره ارمنی
یکدرم و نیم زاک سیاه و قلقطار و قلقندیس از هر یک دو درم
انار سوخته سه درم کندر سه درم اقلیمیا سیم دو درم جمله را
بکوبند و خمیر کنند و با سرکه سطبر بسایند و با پلیته در بینی کنند
شفا باشد شرط پنجاهم از مقالت ششم در شناختن تدبیر
علاج بیماریها که در لب پیدا شود و ازین جمله یکی شقاق
شفه باشد و این بیماری هم در لب باشد و هم در پاشنه پای
و هم در مقعد پیدا میشود اول علاج شقاق لب آنست که درین
محل این باید اگرچه با هم نزدیک بود علاج آنست که بدن را
پاک کنند از خلط بد پس موم روغن باید مالید از روغن

علاج شقاق لب و پاشنه

گل شقایق

گل شقایق و پیه بط یا پیه مرغ خانگی در روغن شقایق داشته باشد
و هر که را شقایق داشته باشد و هر که را شقاق داشته باشد و هر کرا
شقاق لب نیک شود و شقاق مقعد پیدا کند و نیز در لب زیرین بثر
باشد و دانهاء و در پوست لب پیدا شود و بیرون آرند و او را تحمه
گویند و در شرط و شقاق گفته آید و نیز یک مرض دیگر در لب ورم
باشد و علاج آن چون علاج دیگر ورمها باشد اگر موی باشد فصد
باید کرد از قیفال و رگ چهار رگ هم باید زد و طلا باید کرد از گل
ارمنی و فوفل و صندل و آب کشنیز و شیاف مامیثا و مثل این ها
و یک مرض دیگر در لب میشود که او را التقلص یعنی برگشتن لب
و علاج او چون علاج تشنج باشد و نیز در لب ریشها پیدا شود
و علاج او چون علاج سایر جراحت و بثور و قروح جمله برین ترتیب
صفت در شناختن تدبیر علاج سست شدن گوشت بیخ دندان
بدانکه اصل این علاج آن باشد که اگر معده ناپاک باشد
پاک کنند نخست ایارج فیقرا پس معده قوت باید داد بگوارشها
چون گوارش مصطکی و مثل آن و باید که پرهیز کند از شراب

لستی
اسنی خام

وگوشت دشر یعنی پس فصد کنند وچار رگ بزن واگر گوشت
زیاده کرده باشد فلنفلیون سود دارد ودر ادویه مرکب یاد
کرده شد باید شست که سفوف گلنار در بیخ دندان کنند وصباح
بفلنفلیون باید مالید وبار که وگلاب باید شست وبر شب اطریفل
کشنیز باید خورد وبر بامداد وتنقیع بخورد از زرشک وتمر
هندی وآلو سیاه ومویز منقی آب این را با قند بر نهند وصباح
بخورد وغذا از مزوره سماق یا غوره یا زرشک باید خورد
واگر گوشت زیاده در بیخ دندان نباشد بلکه گوشت بیخ دندان
خورده شده بود فلنفلیون نباید شست بیخ دندان بلکه سفوف
گوشت بر آرنده باید انداخت چنانکه در شرط ادویه مرکب یاد کرده شد
ونیز نگاه داشتن گوشت بیخ دندان چنان باید که از و فراموش
نباید کرد ودایم او را رعایت باید کرد وچون گوشت خورد
دندان را باید شست وهرگاه که این ترتیب نگاه دارند
هرگز نقصان نکند ونیکو باشد شرط پنجاه ویکم از مقالت
هشتم در شناختن تدبیر علاج درد دندان بدانکه اصل

علاج درد دندان

واشامیدن ونیز آب لسان الحمل ولسان الثور وآب عنب الثعلب ومانند
این چیزها اما درد دندان که از سردی باشد نشانش آن باشد که از چیزها
گرم بود راحت یابد وعلاج این نوع بضد نوع پیشین باشد چنانکه اول
مسهل باید داد از حب ایارج فیقرا وحب جالینوس ومضمضه کند بآبی که
که درو جوشیده باشد عاقرقرحا وپودنه وسعتر ونخیل وشیطرج هندی
وآنچه ازین جنس باشد وتریاق اربعه وفلونیای رومی وتریاق
برشعثا بزدک وتکمید کردن بآبی که در وی جوشیده باشد ادویه
محلل وتیر بر دندان باید نهاد تو بال مس وشیره درخت انجیر ونخیل
پرورده در سرکه فصل دوم درمان درد دندان باشد ~~دندان~~ که از حرکت
معده باشد نشانش آن باشد که هرگاه که معده پر باشد درد بیشتر باشد
وهرگاه که مردم گرسنه باشند درد کم باشد علاجش آن باشد که جلاب
خورد سه روز از بیخ سوسن وبنفشه ونیلوفر وگاوزبان وگل سرخ
وقند بر نهند وبدهند تا بخورد وچون خلط پخته شود مسهل
باید داد اگر بلغم غالب باشد بحب ایارج وفیقرا وحب شبیار وحب
ذهب هر کدام که باشد واگر صفرا غالب باشد بطبوخ هلیله زرد

یا مطبوخ فواکه و مثل اینها اما یک نوع درد دندان آن باشد که دندان
میریزد و می جنبد و درد میکند علاج آن باشد که بستانند عاقرقرحا و افیون
و کندر همه برابر بکوبند و با هم بیامیزند و حب کنند و در دندان گیرند اما
یکنوع دیگر درد دندان باشد که از باد باشد که نشانش آن باشد که گاهی درد
کند و گاهی درد نکند و علاجش آن باشد تنقیه دماغ کنند و اگر این باد
گرم باشد بستانند تخم پیاز و تخم گندنا و بنج هر کدام که یابند بر آتش
دود کنند و دهان را بدان دود دارد تا بیارد و در دهان دود و درد
تسکین دهد اما یکنوع دیگر درد دندان آن باشد که او را حذر گویند و ضرس
نیز گویند و آن چنان باشد که دندان درشت شود بسبب از خاییدن
چیزهای ترش باشد چون ریواج و میوه‌های خام قابض و نیز باشد
که از بلغم شور پیدا شود و اما آنچه از خاییدن چیزها پیدا شود علاجش
آن باشد که چیزها بخایند که سود دارد چون سقز و بادروج و سل
و نمک و موم و مغز بادام سفید و اگر از بلغم شور باشد علاجش
تنقیه بدن باشد بچیزهای که پیش ازین یاد کردم شرط پنجاه دوم از
مقالت هشتم در شناختن تدبیر علاج سوراخ شدن دندان در یختن

سوراخ

آن

آن بدانکه اول این علاج تنقیه دماغ باشد اگر بلغمی باشد بحب قوقایا یا ایارج
فیقرا و اگر مزاج بیمار گرم باشد و صفراوی بمطبوخ هلیله زرد و مانند
سفوف
آن پس تقویت دندان بچیزهای قابض باید کرد چون سنون سعد و
گلنار و مضمضه کردن برگ که پخته باشد در وی مورد و گلنار و شب
یمانی و باید که پوسته مصطکی می خاید اما علاج آنچه از خشکی باشد
آنست که ترطیب اندام کند و زرده تخم مرغ و لعاب اسفیوش و شیر
و روغن بادام در دهان میگیرد و مغز بادام می خاید شرط پنجاه و
سیوم از مقالت هشتم در شناختن تدبیر علاج حفر بدانکه حفر
سیاه شدن دندان باشد و علاج او آن باشد که تا خلط پخته شود
پس بدن را پاک باید کرد از خلط غالب چون سعد پاک شد اطریفل
هند
کشنیزی باید داد و دندان را پاک باید کرد و بدندان تراش و سنان جلا د
باید مالید و نیز بغیر دندان بر انواع باشد یا زرد شود یا سیاه شود
یا بادنجانی شود یا برنگ کج شود و این جمله از بخار خلط باشد
چنانکه از خلطی را رنگی باشد پس علاج هر یک بحب و غلبه خلطه
باشد و غرغره و مضمضه این جمله را باید و آنچه زرد باشد

حفر اسنان

علاج او آن باشد که بگیرند آرد عدس و آرد جو و گل خطمی با سرکه و آب
عنب الثعلب مضمضه باید کرد اما آنچه سیاه باشد روغن گل و بیخ
کبر و افسنتین و افتیمون و اشق و مصطکی می مالند و اما آنچه
برنگ کج باشد او را موم روغن باید مالید از روغن مصطکی
و روغن خیری و زوفا و نشاسته و این نوع را علاج مشکلتر باشد
از برای آنکه جسم حجریت برین دندان غالب شده باشد شرط بخاو
خاتم
چهارم از مقالت هشتم در شناختن و تدبیر علاج جنبیدن دندان بدانکه
اصل علاج این مرض آن باشد که سبب این چه باشد یکی ازین
جمله آن باشد که مردم ناقه را از گرسنگی پیدا شود و علاج او
آن باشد که ترطیب بدن باید کرد و پرهیز باید کرد از چیزهای که خشکی پیدا
کند خاصه از دماغ و قوت دندان باید داد بسنون طباشیر و مازو
و این چیزها اما یک نوع دیگر از رطوبت پیدا شود و علاج او
آن باشد که چیزهای قابض باید مالید و مضمضه باید کرد و جمله
علاج فالج درین باب بکار آید اما یک نوع دیگر بسبب سست شدن
و گوشت بیخ دندان باشد و علاج آن نیز همچنان باشد که پیش

یاد کرده شد

اسباب تحریک

یاد کرده شد و یکنوع دیگر جنبیدن دندان از سبب آماس گوشت بیخ دندان
باشد و علاج او نیز همان است که پیش ازین یاد کردیم و یکنوع دیگر جنبیدن
دندان از سبب آماس بیخ دندان باشد و علاج او آن باشد که هر روز
بامداد فلتفیون بشوید پس با آب سرکه و گلاب میشوید و شب سفوف
هیز
طباشیر یا سفوف گلنار بر باشد و اطریفل کشنیزی بکار باید داشت و پرهیز
باید کرد از خوردن گوشت و شیرینی و جغرات و مثل این چیزها
و نیز شراب خوردن این مرض را بسیار زیان دارد و از غذا مزوره
سماق و زرشک و تمر هندی و انار دانه اما یک نوع دیگر از جنبیدن
دندان از نقصان گوشت بیخ دندان پیدا شود که گوشت خورده
شود و بجنبد علاج او آن باشد که اول فصد کند یا حجامت و غذا
مزور ترش که پیش ازین یاد کردم باید داد و پرهیز کند و بخوردن گوشت
و شراب و شیرینی و این سفوف شب بر باید باشد صفت آن بگیرند
کندر و مر و خون سیاوشان و آرد عدس و ابرسا و اگر تلخی داشته باشد
بچیزی شیرین باد باید کرد و نیز هر روز صبا می مالد و بان برکه افضل
باید شست و نیز فلتفیون درین باب فاید عظیم دارد اما یکنوع دیگر

جنبیدن بسبب ضرب پیدا شود و علاج او آن باشد که دندان را بجای
خود برند داروی قابض بروی باشند و لازق داروها گیرند و پیوسته
باید که در همه نوع علاج جنبیدن دندان برهم نهند و سخن نگویند تا محکم
شود خاصه آنچه بضرب شده باشد شرط پنجاه و پنجم از مقالت هشتم
در شناختن تدبیر علاج دراز شدن دندان و این نیز بر انواع اول یکنوع
آن باشد که با درد باشد و علاج او آن باشد که اول فصد کند پس
تنقیه بدن از خلطه غالب چنانکه پیش ازین گفتیم و غذا کشک جو و شیره
خشخاش باید داد و مضمضه باید فرمود از سماق و گل سرخ و طلا هارد
و قابض باید کرد اما علاج آنچه بی درد باشد آنست که تنقیه باید کرد
بحب ایارج و غرغره باید فرمود تا دماغ نیک پاک شود پس خائیدن
مصطکی و سعد نیک باشد اما یک نوع دیگر ازین مرض آنست که بسبب
آماس بیخ دندان پیدا شود و علاج او آن باشد که اول فصد فرماید
بدن را پاک باید کرد از خلطه بد که غالب باشد و مضمضه باید کرد
با آب عنب الثعلب شرط پنجاه و ششم از مقالت هشتم در شناختن
تدبیر علاج آب رفتن دندان بدانکه نشانی مرض این باشد که هرگه

کرم بر دندان

کرم بر دندان رسد یا سرد درد کند و نیز چیزی سخت چون بخایند هم درد
کند علاج او اول آن باشد که چیزها در دندان گیرد چون حب الغار
و زراوند و شب یمانی بکوبند و بمالند و زرده تخم مرغ نیم برشت
در کوفتن سود دارد و پیاز عنصل بریان کرده در کوفتن آن دارو بار که
چون بمالند و اگر از چیزهای سرد راحت یابد کافور و صندل و شیره برگ
بارتنگ مضمضه کنند سود دارد و اگر از آب گرم راحت یابد
بستانند عاقرقرحا و موین سیاه دانه بیرون کرده بکوبند و حب کنند
بمانند ماش و بوقت حاجت بکار برند شرط پنجاه و هفتم از مقالت
هشتم در شناختن تدبیر علاج حکه دندان اول علاج این مرض
پاک کردن بدن از خلطه غالب چنانکه پیش ازین مضمضه کنند
بسکنجبین عنصلی و آب که کرود رو جوشیده باشند بیخ حاص و پرهیز
کند از غذاهای بد و اشیای بد شرط پنجاه و هشتم از مقالت هشتم
در شناختن تدبیر علاج ضفدع بدانکه در زیر زبان ورمی پیدا شود سخت
و بروی رگها بود و باشد که کبود باشد و آنرا نسبت بغوک کرده اند
و شکل آن مانند غوک بود و در شیراز ابلک گویند و ترکان اورا بقه گویند

وعلاج او آن باشد که اول فصد کنند از قیفال پس سهل دهند و داروها

بروی مالند چون سماق و زوفا و نمک و پوست انار ترش ونیز نوشادر

و زاج و شب یمانی اگر بدین علاجها نیک شود خوب اگر به این چیزها

نیک نشد باید شکافت و بیرون آورد چنانکه در شرط دستکاری

یاد کرده شد شرط پنجاه و نهم از مقاله هشتم در شناختن تدبیر علاج

اکله که در دهان پیدا شود بدانکه اکله بیشتر در دهان شود و کودکان را

بیشتر شود و در اندک روزگاری هلاک سازد اما علاج او اول

فصد باشد اگر سن وقت باشد چنانکه پیش ازین گفته شد و پس

اسهال باید فرمود و مطبوخ افیطعون پس مضمضه باید کرد برگ یا آب

سماق یا رب غوره تا مدت هفت روز بکند پس آن جراحت

بشراب بشویند پس بگلاب بغرغیان بمالند ونیز سوربجان درین

مرض خاصیتی دارد بسیار اما بهترین علاج فلتفیون باشد و اگر گل

ارمنی را بر اکله پاشند منع کند اگر شب و شراب با نمک بر اکله کنند

نیک شود شرط شصت و یکم از مقاله هشتم در شناختن اورام

لوزتین اول علاج لوزتین اگر حرارت غالب باشد داروها

حلایدوین

بکار برند عنب الثعلب و تخم گل و فایده دهد و آب انار شیرین و ترش و سرکه

و ماذو کوفته و نوخ کنند سود دارد و هرچه قابض باشد غرغره سود دارد

صفت غرغره که سود دارد ورم لعاب و لوزتین را بگیرند عدس و گلنار

از هر یک پنج درم شاف ماميثا و زعفران از هر یک یکدرم این جمله را

بجوشانند و قدری توت بر نهند و غرغره کنند و اگر بلغمی باشد تخم سپندان

سرخ را بکوبند با انکامه غرغره کنند سود دارد و لعاب تخم کتان غرغره

کنند سود دارد و لعاب تخم کتان عدس مقشر و مغز بادام و بانیره خشخاش

و اسفناج و کشنیز بر جوابن شرط شصت و دوم از مقاله هشتم در شناختن

تدبیر علاج اورام لهات بدانکه اصل در علاج این مرض آن باشد که اگر خون

غالب شود فصد باید کرد از قیفال و خون را بقدر حاجت بر باید گرفت پس

غرغره باید فرمود چنانکه در ورم لوزتین گفتم چون سرکه و آب گل و صندل

و گلنار و گاو زبان و رب توت و غرغره با انکامه و خردل سفید باشد و ما

و نوش دارو با سکنجبین غرغره کنند سود دارد ونیز درین مرض انگشت

انگشت کردن برب توت سود دارد صفت دوالی که سود دارد این

مرض را بگیرند تخم گل نیم رطل عصاره لحیة التیس بث و نیم عسل یک و نیم

که نفع دهد گر چون غرغره کنند
و صمغ عربی و کشنیز با سرکه
بتو غرغره دهد

این جمله را بجوشانند و طلا کنند و نیز لعاب را قطع میکنند و در باب
دستکاری گفته اند شرط شصت و سیوم از مقالت هشتم در شناختن
علاج امراض مقعد اول علاج بواسیر اگر قوت باشد فصد باید کرد
از برای آن مرض رگ باسلیق باید و هر بامداد جلاب باید داد
از بیخ سوس و عناب و سپستان و قند بو مهند و غذا خورده
ماش و نخود و مغز بادام و اسفناج تا خلطه پخته شود پس دفع خلطه
سودا باید کرد و بمطبوخ افتیمون و یا حب افتیمون و یا معجون نجاح
و پرهیز کند از خوردن چیزهای سودائی چون باقلی و عدس و سیر
و پیاز و برنج و گوشت بز و گوشت گاو و گوشت صید و خرما
و ماهی و گوشت نمک سود و هرچه ~~و هرچه~~ بدین ماند و آنچه
او را سود دارد گوشت مرغ بریان کرده و شربت لیمو و شربت نارنج
و من در شهر بیتا بور مردی را دیدم بسیار ضعیف و ناتوان و مبتلا
بدین مرض و هرچند دوا کرده بودند علاج نشده بود چنانکه دست
از و باز داشته بودند من او را نوش دارو فرمودم و حب مقل بتکلیف
بسیاری خورد از آن مرض خلاص یافت چنانکه کسان او بیامدند

و او را نشناختند از بسیاری فربهی و بسیاری مردم را ازین مرض خلاص
یافت چنانکه کسان او بیامد از نوشدارو و حب مقل و شیاف مردم ضماد
از برای این در شرط ادویه مرکبه یاد کرده اند [illegible] حب جو بواسیر را بسیار
فایده دهد صفت آن بگیرند گل ارمنی و صدف سوخته و کسفره کهربا
از هر یک دو مثقال هلیله زنگی و بلیله از هر یک پنج مثقال آمله مثقال
تخم گندنا سه مثقال مقل ازرق ده مثقال جمله را بکوبند و مقل را
در آب کنند تا حل شود و بسرشند و حب سازند چنانکه رسمست
شربتی سه درم اما اگر بواسیر با درد و آماس باشد ضماد برباید
ضماد مثل پیاز پخته و زهره گاو و عرطنیثا و نیز چیزهای مسکن باید
ضماد چون افطون و خطمی و تخم کتان و زعفران و اکلیل الملک
و سپیده مرغ زرد و تخم مرغ کرد در روغن گل اندازند و مقل و صمغ
سایله و مغز ساق گاو و گوهان شتر ازینها هر کدام که باشد و اگر مقعد
سستی کند و وقت میل بیرون کند این داروها را عمل باید کرد یا بخور
بوره ارمنی و برگ مورد یا تخم مورد و جوز سرو اقماع بادنجان
و پوست بیخ کبر و مر مکی و شحم حنظل و مقل ازرق و اگر حرارت درد

درد بسیار داشته باشد ضماد باید کرد بدین صفت بگیرند آب بان
پخته و زهره گاو و بخور مریم و فلفیون جمله را مرهم باید کرد و بر نهاد
صفت ضمادی دیگر بگیرند برگ کرنب و برگ خربزه و هر دو را بجوشانند
تا حل کنند و بکار برند و نیز مایده روغن زرد و تخم مرغ و اندکی افیون
با او یار کنند و جمله را مرهم سازند و ضماد کنند که آزموده است
و این بخور فایده بسیار دارد بواسیر را و باد را بگیرند مقل ازرق
و کندر و راتیانج و حرمل و پوست بیخ کبر جمله را در جایگاهی باید
کرد و آتش بروی ریخت و خشتی سوراخ کرده بر سر آن باید نهاد
و مقعد را بر سر آن سوراخ باید نهاد تا دود آن دارو بمقعد
بر شود و نیز اگر بواسیر حرارتی باشد این معجون باید داد صفت
آن بگیرند هلیله زرد و بلیله و آمله و هلیله کابلی و مصطکی
از هر یک سه مثقال تربد بیست مثقال مقل ازرق مثل همه داروها
مقل را حل کنند و ادویه را با او بیامیزند و دو مقدار همه دارو عسل
مصفی برسشند و معجون کنند شربتی سه درم و این معجون را
وقتی باید داد که خلطه فاسد در بدن باشد و اگر درد باشد و خون

از بواسیر

از بواسیر میاید این طلا باید کرد صفت آن بگیرند میعه سایله و کندر و قسط
و پوست بیخ کبر و حرمل از هر یک یکمثقال بوک خرزهره و کوکرد زرد
از هر یک نیم مثقال روغن زنبق بقدر کفایت کوکرد و کندر را در روغن
حل کنند و داروها را با او بیامیزند و ضماد کنند و اگر خواهند بواسیر را
بیرون آرند از پی زحمت نباید بست و این دارو را بر باید نهاد
صفت آن بگیرند زرنیخ سرخ و زرد و نوشادر و زراریح و آهک
آب نارسیده همه را بکوبند و در آب فتیله برسشند و قرصها
کنند و بوقت حاجت بتراشند و اندکی بر بواسیر کنند و نیز حاضر
باید بود که جای دیگر را زیان نکند اما غذای مردم بواسیر را تا توانند
گوشت سره اگر قوت دارد که از گوشت این مردم را زیان دارد
و اگر در این روزگار گوشت کبک دهند و دیر هضم شود و نخ بیار
کشد اما اگر هیچ گوشت ندهند بهتر باشد و جزوره نار دان
و کندنا با بیه بز بکوبند و بدهند و اگر خاطرش گوشت در زده تخم
مرغ و کندنای تنه کرده در رو باید داد و پرهیز باید فرمود
تا از چیزهای چون خون را بسوزد پلپل و نکرد و سیر و پیاز و انجیر مانند

ونیز اگر درد کند این ضماد بر باید نهاد که هم درد و هم آماس را سود دارد
صفت آن بگیرند اکلیل الملک و بابونه از هر یک پانزده درم و هر دو را
بکوبند و از حریر بیرون کنند و نیز بگیرند زعفران یک درم افیون ده درم تخم کتان
یک سیر حلبه یک استار گل خطمی یک استار جمله را بکوبند و از حریر بیرون کنند
و داروهای دیگر با او یار کنند و بگیرند مقل سه درم سنگ و در می بجته
حل کنند و جمله داروها را در پیه ضماد کنند و نیز چند زرده تخم مرغ با او
یار کنند و بروغن چرب کنند و بر نهند و اگر بدین علاجها که یاد کردیم نیک
نشود علاج او آن باشد که اول رگ باسلیق بگشایند پس چون خواهند
که بواسیر را بسوزند بگیرند بخور مریم و عصاره بیاز انجیر بدین مانند بر نهند
تا سوراخ کند و آن خونهای بد از وی بیرون آید و نیک شود پس
اگر از خون سرد سودائی بود که انجا گرد آمده باشد نشانش آن بود
که درد ندارد و تن گران دارد پس همان رگ باسلیق باید زد تا خون
سودائی بیرون رود پس بداروهای مسهل که مقعد را زیان ندارد
اسهال باید فرمود چون اطریفل مسهل و پخته هلیله و افتیمون و آنچه
بدین ماند و نیز این مرض را شراب بسیار زیان دارد و نیز این بخور

صاحب

صاحب ذخیره فرموده است بگیرند بیخ کبر هزار اسپند و بلادر و سورنجان و
فرفیون و جمله را برابر بکوبند و بآتش در فکنند و مقعد را بر آن دارند تا دود
بمقعد برود صفت بخور دیگر که سود دارد بواسیر را بگیرند عنزروت و رازیانج
و پوست بیخ توت و پوست ماده برابر دود کنند و مقعد بر آن بدارند
سود دارد و مقل تنها دود کنند سود دارد و بر در مقعد را روغن در فه
زردالو مالیدن سود دارد صفت حبی که بواسیر او ناصور را که خون رود
سود دارد بگیرند هلیله سیاه و بلیله و آمله بروغن گل بریان کرده
از هر یک دو مثقال باید داد و شربت ربوب قابض چون سیب و آبی و انچه
بدان ماند بکار باید داشت شرط شصت و نهم از مقالت هشتم در شناختن
تدبیر علاج ورم ذکر بدانکه علاج اورام ذکر آنچه گرم باشد پوست انار
گل سرخ و عدس ضماد باید کرد اگر روغن گل با او یار کنند روا باشد و اگر
سرد باشد علاج آنست که مغز دانه زردالو و بیخ خطمی با سرکه طلا باید کرد اما
شقاق قضیب را علاج آنست که بگیرند قیمولیا و توتیا و حنا و کثیرا از
هر یک قدری موم روغن گل بقدر حاجت دیگر زرده تخم مرغ اما یک علت
دیگر باشد که او را اموحاج گویند یعنی عمی ذکر علاج او بچیزهای نرم کنند

بچه مرغ و مغز ساق گاو و موم و روغن ورا بیاض اما علاج تو تو ثالیل
که بود که برای آنست که بوره سوخته و خاکستر چوب رز و ناک و زنگار بر او بند
نهاد تا قطع شود اما علاج شق کردن ذکر پیدا شود آنست که فصد باسلیق
بکنند و لعاب تخم اسفیوش بخورد و شیاف ابیض با شیر دختران چکانند
و روغن گل و موم هم سود دارد شرط هفتادم از مقالت هشتم در تدبیر
علاج سست شدن مقعد که آن استرخا شرج گویند اما استرخا شرج
یعنی سست شدن مقعد اول علاج آن باشد که در هر روز بام داد
دو درم تخم بادیان و دو درم انیسون بجوشانند و صاف کنند و ده
درم جلنجبین بر نهد و بدهند و غذا مزوره و آن عضو را بروغن
زنبق و روغن خیری و روغن نرگس و مانند این باید مالید و نیز بیمار را
در آبی باید نشاند که در و جوشیده باشد سیسنبر و برگ غار تر و تخم
ترب و حب الرشاد و جوز سرو و چون بدین علاجها نیک نشود علاج
فالج باید کرد شرط هفتاد و یکم از مقالت هشتم در شناختن تدبیر
علاج حکه مقعد اول فصد باسلیق باید کرد پس تدبیر آماس باید
داشتن با آب کرفس پس طلا باید کرد از سفیده تخم مرغ و اگر ورم

حکه مقعد
علاج

بسیار باشد و سرخ بر روی ران حجامت باید کرد و اگر ورم بلغمی باشد یا از
سودا علاجش آنست که اسهال کنند بمطبوخ و ضماد باید کرد و اگر ورم بلغمی
باشد یا از سودا علاجش آنست که اسهال کنند بمطبوخ و ضماد باید کرد
و از عدس جوشیده یا گلنار و مازو و گل سرخ صفت طلائی که سود دارد
ورم ذکر را بگیرند صبر و مرداسنگ از هر یک بقدری بموم روغن گل
قیروطی باید کرد چنانکه رسمست و بکار دارند و اگر با این ورم شور باشد
علاجش آنست که این طلا را برانداید که بغایت سود دارد بگیرند مرداسنگ
و اقلیمیای زر و مازو و از هر یک یک جزو و بوره ارمنی دانگ و نیم
روغن گل سه جزو سرکه دو جزو و آب مورد دو جزو طلا کنند صفت
طلائی دیگر بگیرند اقاقیا و مامیثا از هر یک نیم درم نوشادر دانگی صبر
دانگی زعفران نیم دانگ اینها را برابر همه جمله را بکوبند و بر هم زنند با روغن
زنبق و دیوچه بر نهادن سود دارد شرط هفتاد و دوم از مقالت هشتم
در شناختن تدبیر علاج قروح مقعد بدانکه اصل این علاج آنست
که مخففات قوی کار فرمائی مثل مرهم اباد و مرهم سیاه و مرداسنگ
و مورد و مثل این چیزها و اگر درد سخت چیزهای مخدر باید نهاد

مقعد
علاج قروح

چون افیون شرط هفتاد وسیوم از مقالت هشتم در شناختن تدبیر علاج

حکه مقعد واگر خروج پیدا شود علاج بشافه باید کرد که آن کرم فرود آرد

بدین صفت بگیرند صبر و حنا و سمد و مغز دانه زرد الو وعنزروت

وسرمه دوده جمله برابر کوفته و بیخته باآب سرخی زنان شاف کنند واو

دانه سنجد وبکار دارند واگر خارش با سوزش وخلیدن باشد نشان

بواسیر باشد وامتلای جگر بخت رگ باسلیق باید زد واگر از روی

حجامت کنند هم نیک باشد واگر زن باشد حجامت سر بند باید کرد واز

غذاهای سودائی پرهیز باید کرد ومطبوخ افتیمون باید داد وآن

موضع را بروغن گل ودانه زرد الوی تلخ ومقل ومردشب یمانی

وقطران جمول باید کرد واگر با این خارش سوزش وخلیدن بسیار

باشد این بخور باید کرد بگیرند بوره ارمنی وزنگار واستخوان ماهی

وسرگین سگ وبنجشک وسرگین کبوتر ومازو وحب السمن جمله راجمع کنند

ودود کنند واگر این علت بسبب قروح مقعد پیدا شود علاج

قروح باید کرد شرط هفتاد وچهارم از مقالت هشتم در شناختن

تدبیر علاج ریش ذکر بباید دانست که اصل این علاج آنست که هر روز

بگیرند

یکبار مابین گرم بشویند وداروی خشک برکنند هر روز دوبار ونیز

صبر ومردار سنگ واقاقیای شسته بشراب وتوتیای مغسول ومروارید

ناسفته وکروی سوخته ونحاس محرق وساوج وگلنار وکندر وکاغذ

سوخته جمله سود دارد شرط هفتاد وپنجم از مقالت هشتم در شناختن

تدبیر علاج امراض خصیه اول علاج درد خصیه بدانکه هرکه درد

خصیه از سوء مزاج گرم داشته باشد وسرخ رنگ باشد علاج

او آنست که لعابهای خنک نهد چون شوکران وافیون واگر از

سوء مزاج سرد باشد تمریخ باشد بروغنها مثل بیدانجیر وروغن

خیری ویاسمن واگر بسبب ضربی پیدا شود پس واجب چنان باشد

که اول فصد کنند از باسلیق یا رگ مابض بزنند وخصیه را رادعات

ومبردات برنهند که در وی قبض نباشد مثل بنفشه ونیلوفر وتراشه

کدو پس از آن لعابات چون گل خطمی وبابونه واز مرهم داخلیون ومرهم

مثل این نوع ولعاب کتان شرط هفتاد وششم از مقالت هشتم

خصیه علاج در شناختن تدبیر علاج خصیه که برزها دبالا رود واما سبب این

مرض از سوء المزاج سرد باشد از سرمای سخت علاج این مرض

١٢/١

آن باشد که در کرما بر دود و روغنهای کرم بمالد و در آب زن باید

نشست و ضماد کرم باید نهادن شرط هفتاد و هفتم از مقالت هشتم

در شناختن تدبیر علاج بزرک شدن خصیه بسبب فربهی نه بسبب

ورم بدانکه همچنان که پستان بسبب فربهی بزرک شود خصیه نیز بزرک

شود خصیه نیز بزرک شود و علاج هر دو بهم نزدیک باشد بلکه

یکی باشد اما علاج بادویه مبرده باشد چون بزر البنج و شوکران

با آب تخم کرفس طلا باید کرد و اسرب را با آب بسایند و طلا کنند

و از روغنها روغن زنبق نیک باشد و هرچه بدین ماند شرط

هفتاد و هشتم از مقالت هشتم در شناختن علاج ریش خصیه بدانکه

قروح این موضع بد می میباشد از برای چند سبب اول انکه خصیه

عضوی نازک باشد و زود عفونت بپذیرد و زود جراحت شود

و دیکر انکه از اعضای زیرین باشد چون ماده و زود میل کند

بسیار میل کند و دیکر انکه عضوی باشد که ماده از وی باز نتوانند

کشت اما علاج ریش خصیه آن باشد که داروهای مجفف

بکار دارند چون توتیای مغسول بشراب و مرداسنک و عقلیمیا و دیکر دوی

محرق

سوخته و شیخ مبالغه فرموده و اکر محتاج بادویه قوی تر باشد بکیرد نحاس

محرق و پوست صنوبر و اکر خواهی تا کوشت نو بر آرد کندر با او یار باید

کرد صفت مرهمی که مزین علت را سود دارد بکیرد توتیا و صبر و عنزروت

و کندر و ساذج و کلنار و اقاقیا و شب یمانی و زاج محرق جمله برابر

زنکار یک جزو نیم اقماع نادر ترش یک جزو جمله کوفته و بیخته

با موم و روغن کل چندانکه کفایت باشد مرهم سازند و بکار دارند

شرط هفتاد و نهم از مقالت هشتم در شناختن تدبیر علاج ریشها

متعفن بدانکه ریشهای کنده را ریش متعفن کویند اول علاج آن باشد

که بدن را پاک کند از خلطه بر حسب سن مزاج و وقت و عادت

نیز تعدیل مزاج باید کرد و اکر حاجت باشد آن عضو را باید آزرد

از بهر آنکه بعضی ماده از آن قبلیت که از آن عضو که اثر کرده است

عفونت پدید بود بطریق عروق ماده سمی بدل رسد و هلاک کند

کند چون طاعون و اکله و بعضی بعکس این باشد چون مفاجات

از برای آنست که صاحب ذخیره علیه الرحمه میفرماید که در ریشهای

متعفن بعضی آن باشد که باسم بر باید داشت تا خون فاسد دفع

شود و طبیعت قوت بود و نیز بدارو می کند و وقت حال نیز درین
داخل است و ادویه مثل کندر و آرد کرسنه و بیخ سوسن اسمانکون
و زراوند مدحرج و بیخ جاوش و مانند این چون بدان ترتیب علاج
کنند آن موضع زود بحال باز آید و اگر چنانچه آن عضو هموار شود
داروی خشک کننده باید تا پوست قوت گیرد و زود هموار شود
و نیز اگر بسیار خشکی کند با موم و روغن باید آمیخت و بسیار باشد
که سبب زیادتی قرحه از داروهائی باشد که قوت رودودن
آن قوی باشد که گوشت را بگدازد و صدید کند و قرحه هموار
عور تر شود و لبهای سطبر و ناهموار و سخت سرخ می شود پس
قوت زدودن دارد مکرر باید کرد بمثل این چیزها بگیرند عوسج
و شقایق النعمان و قشور صنوبر با قیروطی بیامیزند و بر نهند و دفع
مضرت آن داروها بکنند و هر دارو که بر نهند و دفع مضرت
آن داروها بکنند و هر دارو که بر نهند سه روز باید نهاد تا خاصیت
او معلوم شود و نیز شب یمانی قدری و گوشت ماهی قدید
قدری و زراوند و بیخ کرنب و بیخ جلنار و قثاء الحمار و تخم کتان کما

دیگر قرص

وقلقطیس و ماشا و زیره و نطرون و اگر سنه و آرد جو و از این دارو هر چند
که حاضر باشد با موم کوفته یا انجیر یا عسل ضماد کنند سود دارد
صفت داروئی که ریش متعفن را سود دارد بگیرند زراوند و عفصا
سبز انجیر از هر یک یک جزو زنگار نیم جزو و جمله بکوبند و با عسل ضماد
کنند و بر نهند سود دارد و اگر این داروها بعصاره قثاء الحمار
و سوری قوت دهند بهتر باشد و نیز این دارو سود دارد
بگیرند زراوند و مازو برابر بسایند و با روغن زیت طلا کنند
و نیز چون قرحه پاک شده باشد این مرهم باید نهاد که آزموده است
بگیرند مازو و عنزروت و دم الاخوین و زراوند علک البطم از هر یک
قدری موم و روغن بقدر کفایت مرهم سازند چنانکه رسم است
و بکار دارند گوشت نو برآرد و زود درست کند صفت قرص
فی اللوانذوس که همه ریشهای بلید را سود دارد بگیرند پوست
انار ده درم هر یکی و صبر از هر یکی هشت درم شب یمانی پنج درم
کندر چهار درم قلقند سه درم زهره گاو شش درم همه را
بکوبند و با شراب شیرین قرص کنند و وقت حاجت بسایند و بکار

دارند واگر قرحه گرم باشد و فصل تابستان باشد چیزهای خشک
باید نهاد وگاهی که جراحت درست شود داروهای رویاننده
مفید و هیچ دارو گرم نباید نهاد و چون زفت و اسفیداج و نیز دارو
سرد دایم رعایت باید کرد جراح را واجبست که عضو را رعایت
کند و مرهم رو ماننده بکار دارد صفت مرهمی که گوشت برآرد
بگیرند مرداسنگ وقیه و روغن زیت سه وقیه روغن بر آتش
نهند و مرداسنگ کوفته بر روغن ریزند و بجوشانند تا حل
کند شود و سیاه پس بگیرند خون سیاوشان و کندر و عنزروت
و زفت از هر یک یک درهم بسایند و بدو یار کنند و موم بقدر کفایت
مرهم سازند و بکار دارند صفت مرهمی که در تابستان در ریشهای
متعفن بکار دارند بگیرند مرداسنگ سوده پنج مثقال در سرکه
حل کنند و روغن گل بروی چکانند تا غلیظ شود پس بگیرند
اسفیداج پنج مثقال کندر صمغ صنوبر و خون سیاوشان
و عنزروت از هر یک دو مثقال کافور دانگی موم بقدر حاجت
جمله را مرهم سازند چنانکه رسم است و بکار دارند صفت داروی

خشک

خشک که ریش متعفن را سود باشد و گوشت برویاند بگیرند کندر
و صبر و خون سیاوشان و عنزروت و نشادر و زراوند جمله برابر
بکوبند و بر جراحت پاشند و اگر قرحه را گوشت زیادتی باشد اشنان
و اشخار برین دارو زیاده کنند گوشت بد را بخورد و پلید را پاک
کند شرط هفتاد و نهم از مقالت هشتم در شناختن تدبیر علاج
ریش که کرم درافتاده باشد و گنده شده باشد اول چیزهای خشک
کننده باید نهاد و از برای آنکه کرم از رطوبت فاسد پیدا شود بشراب
باید شستن و پس داروی خشک باید کرد اما چیزهائی که کرم را
بکشد چون پلپل سوده و آهک و عصاره پودینه و طبیخ افسنتین
و طبیخ فراسیون و طبیخ قنطوریون هر کدام که باشد و اگر قنطوریون
و فراسیون و نمک از هر یک قدری بسایند و دود کنند کرم را بکشد
و اگر عصاره و برگ کبر و عصاره و پودینه جوی باوی باشد آب
بچکانند کرم را بکشد و سقمونیا نیز همین فعل کند و اگر با این
عصارها ذراوند یار کنند خاصیت بیار دهد و جاونیز نیز
همچنین و اگر در جراحت کرم افتد و چنان نباشد که دارو توان کرد

بگیرد پاره استخوان سگ و بر آن بیمار ببندد روز دیگر از آن کرمها آثار
نمانده باشد و این تجربه کردم و نیک افتاد شرط هشتادم از
مقالت هشتم در شناختن تدبیر علاج ناصور بدانکه ناصور را علاج کردن
آسان نباشد و نیز چاره نباشد از آنکه ناصور را تازه باید کرد تا علاج
آسان شود یا بشکافتن یا بفتیله و نیز علاج ناصور را چاره
نباشد از داروهای تیز اگر محل نازک نباشد و بسیار باشد
که ناصور نزدیک شریان بزرگ باشد و از داروی تیز و تیز ا
و تازه کردن زیان واقع شود و نیز اگر عصب نزدیک باشد
همچنین باید که هرگاه که علاجی ازین کند فکر کند و تشریح را پیش
خاطر آورد که در جراحی خاطر خطا از بی فکری واقع شود از برای
آنکه جایی باشد که ناصور را باید شکافتن و داغ کردن تا نیک شود
و جایی باشد که به آهن باید برید و جایی باشد که داروی رویاننده
باید کرد و جایی باشد که متعفن باید کرد و جایی باشد که داروی
تیز باید کرد و جای باشد که داروی اکال باید کرد و جای باشد
که داروی گوشت خوره باید کرد و خواجه ابو علی میگوید که گاهی

علاج ناصور

که از ناصور

که از ناصور صدید فاسد آید و ریش خبیثه سودائی قطع باشد
با کی پس با دویه مجفف علاج باید کرد و اگر گوشت مرده باشد
ادویه اکال باید نهاد و نیز شستن ناصور به آب دریا که شور باشد
یا از صابون یا از مصعد از دوی سخت و نوشادر یا آب زرنیخ
نوشادر یا آبی که مقوی عضو باشد چون آب قطران و آنچه بادویه
نیز علاج باید کرد مثل زرنیخ و نوشادر و گوگرد و زنگار و سیماب کشته و
دوای جالینوس که آن را قرطاس گویند و داروها که از قلقند و قلقطار
و قلقدیس و بیخ سیرد شتی مندمل ناصور باشد و ایرسا و قنطوریون
دقیق و علک به تمر و پوست تخم قرع مکلس صفت داروی نیز که
گوشت از ناصور بر دارد بگیرند نوشادر و زرنیخ و گوگرد و زنگار
جمله برابر و سونش آهن نیم برابر همه آهک آب نا رسیده و سیماب کشته
و آن جمله را در شیشه باید کرد و در گل حکمت باید گرفت و در آتش باید نهاد
تا تمام تصعید باید پس بیرون باید آورد و اندک ازین دارو بر ناصور
باید افکند بقدر کفایت تا گوشت را آن مقدار که خواهد بردارد پس
با آهن بردارد و پس علاج قرحه باید کرد و چون خواهد کرد دفع

مضرت این دارو نکنی روغن باید نهاد تا تیزی دارو را کم کند و هر ناصور
که گوشت او تازه باشد او را هر روز باید شست بآب دریا یا آبی که
صابون داشته باشد یا آبی که زرنیخ و نوشادر در وافکنده باشد یا آبی
که از روی سخت و نوشادر مصعد کرده باشد و یا از آبی که اسفاج و آهک
و قشر بیض در و جوشیده باشد و هرگاه که گوشت فاسد از ناصور دور
شود هر دارو که خشک کننده و پاینده باشد ناصور را سود دارد

صفت داروی که خشک کننده و پاینده باشد و ناصور را سود
دارد بگیرند صبر و زرد و زنگار و مرداسنگ و کلس قشر بیض جمله برابر
بکوبند و با عسل بسرشند و بکار دارند دیگر دارو در شرط ادویه مرکب
یاد کرده آمده است صفت داروی اسکندریون بگیرند زرنیخ حاشا و زاگ
مشو و قلقطار و زنگار و شب یمانی از هر یک یک جزو و زراوند
نیم جزو سرشته باید کرد با مرهم و بر نهاد شرط هشتم از مقالت

هشتم در شناختن تدبیر علاج ریش مندمل و در شرط اسباب و علامت
گفته شد که سبب این ریش هفت است اول در علاج انکه از بسیاری
خون باشد نخست فصد باید کرد بقدر طاقت و سن و عادت و اگر

حاجت

حاجت باشد اسهال باید فرمود و پس علاج آن عضو باید کرد بمرهم سیاه
العاپی زرد و ضماد زرد با هم یاد کرده و مرهم رسل و مانند این
و اگر سبب این مرض از بکی خون باشد تدبیر معتدل باید کرد تا خون
معتدل زیاده شود و پیوسته نکمید باید کرد چنانکه آن عضو را
سرخ شود و حوالی آن قرحه نرم گردد زفت بر نهادن سود
دارد و نیز بسیار باشد در مکند بنا باید کوشید که ناگاه ماده میل
آن عضو کند و نیز و مرهم سیاه درین باب فایده عظیم دارد

اما علاج انکه از سبب بدی خون پیدا شود علاجش فصد و اسهال
اگر حاجت بود و خون را بحال خود باز دارد و این نوع باید داد هر صباح
بگیرند زرد آلوی خشک و زرشک و عناب و خرمای هندی و آلو
و کشمش از هر یک قدری و گل سرخ اندکی این جمله را یکشب در آب
باید گذاشت هر صباح ازین آب خورد تا خون صاف شود اما اگر
سبب این مرض از رطوبتی باشد با خون آمیخته شود علاج آن
باشد که دفع رطوبت باید کرد و بر جراحت داروهای که خشک
باید نهاد اما اگر از سبب خلط سوخته و متعفن باشد حاجت

باید فرمود و اسهال خلط غالب باید کرد پس بدن بصلاح باید
آورد و بر پشتهای نیکو و حوالی قرحه باید آزود تا خون بدارد و بیرون
دود و پس بداروهای خشک کننده علاج باید کرد چنانکه بیش ازین
یاد کرده شد و اگر سبب این ماده منصل از سوء المزاج باشد
علاج سوء المزاج باید کرد اگر آن عضو را باشد بطلاها و ضمادها
و تمریخ و مثل این و اگر سبب سوء المزاج همه بدن باشد بصلاح
آوردن بدن و اگر سبب این مرض از آماس جگر یا شیر باشد
اول علاج آن عضو را باید کرد پس علاج آن ریش اما سبب این
مرض از رگی که کند از آن رگ بر آن موضع باشد یا غذالی آن
عضو از آن رگ باشد علاج آن باشد که آن رگ بزنند تا ماده
خون از آن عضو باز کردد یا آن رگ را سل باید کرد تا بکلی خلاص
یابد و اگر سبب گوشتی بد بود که بر لب آن قرحه بود آن گوشت
را بر باید گرفت تا نیک شود پس بمرهم وسل علاج باید کرد اما
اگر سبب استخوان بود در آن جراحت کنده شده باشد
و سیاه شده باشد آن را بیرون باید آورد چنانکه در جایگاهی
یاد کرده

یاد کرده آمده است صفت دوائی که چنین ریش فایده کند بگیرند مس
سوخته و رامتاخ و غلک انزرالی از هر یک دو مثقال موم و روغن مورد
چندانکه کفایت بود مرهم سازند و وقت حاجت بکار دارند صفت
داروئی دیگر که سود دارد همین مرض را بگیرند سونش مس و در سرکه تر کنند
و در گل گیرند و بسوزند پس بیرون آرند و بسایند و وقت حاجت بکار دارند
بفشند و نیز مرهم مرداسنگ بکار توان برد صفت داروئی دیگر که سود
دارد همین را بگیرند مرداسنگ یک دفینه و سرکه ترسه و قسه و روغن
زیت با روغن مورد دو وقیه دوده سوخته و ارزیز سوخته از هر یک
نیم وقیه پس مرداسنگ را در روغن و سرکه حل باید کرد و دیگر داروها
با او بیاویزند و یک وقیه موم با او یاد کنند و مرهم سازند و بکار
دارند صفت داروئی دیگر که مر این علت را بگیرند صمغ عربی ده مثقال
و صمغ صنوبر ... مثقال و اقلیمیا سه مثقال و تلقیطاد شش مثقال
موم و روغن مورد مرهم سازند چنانکه رسمست و بکار دارند شرط
هشتاد و دوم از مقاله هشتم در شناختن تدبیر علاج سوختگی آتش
اول بباید دانستن که پوست سوخته یا گوشت اگر پوست سوخته

یا کوشت اکر پوست سوخته باشد علاج آن آسانتر باشد چنانکه
سپیدهٔ خایهٔ مرغ با روغن کل یار کنند و بکار دارند و صندل و فوفل
و خشت پخته آب نار سیده و سفال سپید این جمله سود دارد
و دردهٔ کنجد و کنجد سوخته دارد جو و برک کاسنی سود دارد و آب
کشنیز تر نیز سود دارد صفت طلائی که سود دارد بکیرند سرکین کبوتر
و در خرقهٔ کتان کنند و بسوزند و روغن کاو طلا کنند و مرهم آهک (را)
درین باب فایده بسیار باشد و وقتی که کوشت سوخته باشد بکیرند
آهک آب نارسیده و آن را هفت بار بشویند و پس خشک کنند
و ازین آهک سه مثقال از روغن کل یا روغن کاو و شش مثقال
با موم یار کنند و برنهند و نیز در نسخهٔ دیکر موم چندانکه کفایت
باشد و نیز در نسخهٔ دیکر سپیدهٔ تخم مرغ و اسفیداج ادریز یار
کنند و در نسخهٔ دیکر اقلیمیا و اندکی سرکه کفته است و نیز این دارو
سوختکی آتش را بکیرند سونش مس را و سونش آهن را برابر و در کل
کیرند و در تنور آتش نهند تا بسوزد پس بکوبند و اندکی برک
مورد کوفته یار کنند و بکار دارند و اکر دیر بماند علاج را (ی) ریشهای
متعفن

متعفن باید کرد اما سوختکی روغن و سوختکی آب کرم و در حال
صندل و کلاب و کافور طلا باید کرد و نباید کذاشت تا خشک شود
و هر ساعت طلا را باید تازه کرد و کروهی مردم کفته اند که در حال
آب زیبق باید ریخت اکر (آب) خاکستر با آب کامه بمالند سود دارد و در وقت
نیک شدن مرهم آهک با مرهم سفید که در قرابادین یاد کرده عمل
باید کرد شرط هشتاد و سیوم از مقالت هشتم در شناختن انواع جراحتها
بدانکه انواع جراحتها ده باشد انکه شافی بود راست انکه کرد بود
انکه پهلوها و زاویها دارد و انکه لختی کوشت از و رفته باشد انکه
غور دارد و غور را دو شده باشد و ظاهر نباشد انکه غور ان ظاهر
بود انکه کوشت از و رفته باشد و خون در وی کرد آمده (شد) یا
انکه آماس کند انکه از ظاهر بباطن رود انکه با ستخوان رسیده
باشد حسک و علاج او کفته اید اما علاج انکه شکافی بریده شده (است)
او را چنانکه در شرط علاج عصب یاد کرده شود علاج باید کرد
اما آن جراحت که پهلوها و زاویها دارد و دو نوع باشد یا خون
خراج باشد و علاج آن در شرط علاج خراج کفته شد یا جراحتی

شرط هشتاد و سیوم در شناختن انواع جراحتها

باشد کہ ناصور شدہ باشد وان نیز در شرط ناصور گفته شد اما آن جراحت

کہ گوشت ازو رفته باشد علاج او آن باشد کہ مرهم ملحم باید نهاد و نباید

گذاشت کہ گوشت از پوست بلندتر شود و نیز نباید گذاشت کہ پوست

از گوشت بلندتر شود و بر اندرون جراحت گرد بلکہ باید کہ گوشت و پوست

برابر نیک شود اما علاج آن جراحت کہ غور دارد بعد ازین گفته آید

وانکہ غور او ظاهر بود هم اما علاج انکہ آماس دارد چنان باشد کہ باید شناخت

کہ این آماس از خون باشد علاج همچون علاج ورم خونی باشد و این

جمله یاد کرده شد اما انکہ باستخوان رسیده باشد یا آن باشد کہ ظاهر بود

یا ظاهر نباشد انچہ ظاهر نباشد علامت او آن باشد کہ ریم کہ ندیده

باشد و قوام آن غلیظ باشد و نہ رقیق و رنگ آن سیاه رنگ باشد

و علاجش شرط هشتاد و چهارم از مقالت هشتم در شناختن تدبیر

علاج جراحتی کہ شکاف دارد مثل ضرب شمشیر کہ آن زود خشک باید

کرد و طریقہ او آن باشد کہ لبهای جراحت برهم نهد و با پنجہ برهم

دو طرف او بنهد محکم باید بست و چیزی و روغن بروی نباید نهاد بغیر

از لاذن و سده روز نباید گشاد تا درست شود و از بویها چون مشک

دیر

جراحت شمشیر

وسیر پرهیز باید کرد تا آماس نکند و از غذاهای بادناک پرهیز باید کرد

و نیز از شراب خوردن پرهیز باید کرد و نیز تدبیر باز داشتن ماده

باید کرد و خرقہ کتان تر باید کرد و بر گرد جراحت باید نهاد و اگر

انار ترش با شحم بکوبند و بر گرد جراحت بنهند از آماس ایمن باشد

و اگر آماس ایمن شود و اگر آماس شده باشد باز گردانند و این تجربت است

و نیز درین حال نگاه کن اگر از جراحت خون کم رفته باشد و قوت

باشد فصد باید کرد و از جانب مخالف خون بیرون باید کرد تا ماده

میل کند شرط هشتاد و پنجم از مقالت هشتم در شناختن تدبیر

علاج جراحتی کہ او را عمیق گویند یعنی در گوشت فرو رفته علاج او

آن باشد و اگر تازه بود خشک شدن توان کرد و با پنجہ باید نهاد

و هر شب در بستن جراحت یاد کردم کہ باید فرمود و لبهای جراحت

برهم نباید نهاد چنانکہ باز نشود هر عضوی را بنوع علاج باید کرد

چنانکہ یاد کردم و اگر این جراحت کهنہ باشد علاجش همچون علاج

قرحہ باید کرد و اگر این جراحت بزرگ باشد چنانکہ پاره گوشت

بر باید داشت کہ اگر آن گوشت بر نهاد عصب را فاسد کرده ابن

روغن گل زرده [illegible]
تخم با بود جوز [illegible]
[illegible]

استخوان و رگ را جلد فاسد سازد و اگر طرف اندرون دارد جراحت
تنگ باشد فراخ باید کرد تا ریم آسان بیرون آید و علاج باز
پس نفند و اگر خواهی تا جراحت را سر فراخ سازی بگو کرد جراحت
مرهم خورنده باید نهاد و بر فتیله مرهم رویاننده باید نهاد تا گوشت
از اندران بر آید و برابر درست شود و یکنوع جراحت که آنرا بیت
الثعلب گویند یعنی خانه روباه که آنرا دو سر یا سه سر باشد و هر چند
این نوع جراحت را علاج کنند علاج نشود تا بشکافند و چون
شکافت یافت سر جراحت را نگاه باید داشت تا زود درست نشود
و اگر جراحت پهن باشد بر سطح اندام جمع باید کرد تا از کناره درست
نشود و چون جائی از جراحت کوفته باشد داروهای محلل باید
نهاد و چون داروی رویاننده مفنی باید که هم در دو درن و خشکی
برابر باشد تا فزونی که باشد دفع شود و نیز لطیف و معتدل
باشد و لایق بدن چنین خون گوشت شود چون مزاج خون
معتدل و مناسب سن و فصل باشد زود درست شود اما
داروهائی که در چنین وقت بکار آید ازین نوع باشد بوکه درخت

صنوبر

صنوبر اندر سرکه ممزوج یا در شراب انگوری پخته باشند و مازوی
سبز و انار پوست و اقلیمیا مغسول و عصاره لسان الحمل و صادج
مغسول از اینها یا مفرد و یا مرکب جراحت را درست سازد و نیز در
حال که جراحت درست میشود اگر طلائی بر کنند و را باشد بگیرند
عصاره برگ حماض و عصاره برگ رز و عصاره برگ کوک و عصا
برگ عوسج جمله را بکوبند و عصاره بگیرند و طلا کنند و چون جراحت
بزرگ باشد نیز با سر برش طلا باید کرد و اگر جراحت بر عصب باشد
خراطین سوده بر باید کرد و سیر سوخته با بیخ سوسن دشتی
سود دارد و اگر جراحت تازه باشد علاج این باشد و اگر جراحت
کهنه باشد این داروها باید کرد بگیرند جو سوخته و اسفیداج از هر یک
برابر با فتیوطی که از روغن مورد کرده باشد بیامیزند و نیز اگر قلقطار
سوخته با او یار کنند دوا باشد و مرهمی با عصاره قنطوریون
و ممطرامشیع با شراب طلا کردن سود دارد و چون جراحت بر سر بود
میوخشک کرده و زراوند گرد کوفته بر شراب پخته سود دارد
و لسان الحمل خشک کرده با روغن مصطکی و با روغن هر دو مرهم

کرده سود دارد و نیز جاوشیر با سرکه سود دارد و نیز این مرهم دویا سود
دارد بگیرند اسفیداج و مرداسنک از هریک یک جزو و خبث الرصاص
دماذو و مرمکی از هریکی نیم جزو جمله کوفته بحریر و بر جراحت پاشد سود دارد
صفت داروی دیگر که سود دارد هم این مرض را بگیرند صمغ سوخته دوازده
مثقال و ناخورده نارسیده که از درخت افتاده باشد و خشک باشد
و قلقندیس از هریک پانزده مثقال شاخ گوزن سوخته و اقلیمیا و زاج
سوسن از هریک چهار مثقال کندر پوست درخت صنوبر از هریک شش
مثقال اسفیداج و شب یمانی از هریک هشت مثقال مازو یک مثقال
جمله را بکوبند و وقت حاجت بکار دارند و نیز مرهمی که این مرض را بکار آید
در شرطادویه مفرد یاد کرده آمده است شرط هشتاد و هفتم از مقالت
هفتم در تدبیر جراحتها که از بیرون باندرون رود و آن مثل جراحت
شکم بود که کاردی یا آلت صلاح چیزی بر شکم رسد و غشاء شکم که او را
مراق البطن گویند پاره شود و روده بیرون افتد هرگاه چنین
جراحت شود روده را بجای خود باید برد و جراحت را باید دوخت
و اگر جراحت کوچک بود و روده بیرون افتد و باد کند و بجای

باز نشود

باز نشود بدانکه سبب بادکرفتن روده و باز نرفتن از هوای سرد باشد
و علاج از دو گونه بود نخست آنکه باد را تحلیل باید کرد دوم آنکه روده
باز باید کرد اگر شکافت تنگ بود فراخ باید کرد اما تدبیر تحلیل باد آن
بود که اسفنج را در آب گرم فرو برند و بفشارند تا آب برود پس آن
اسفنج را تکمید کنند تا باد تحلیل یابد و نیز تکمید بشراب قابض
گرم کرده بهتر بود و تحلیل کننده تر بود از بهر آنکه تیش شراب از آب گرم
بیشتر بود و هر شراب که سیاه رنگ بود قوی بود پس اگر بدین تدبیر
صلاح نپذیرد جراحت را فراخ تر باید کرد و روده باز بجای خود
برود و در سوزن دو چیز نگاه باید داشت یکی دوری و یکی نزدیکی
دوری چنان باید که روده را نگاه دارد شرط هشتاد و هفتم از
مقالت هفتم در شناختن تدبیر علاج عصب و جراحتها و الطبائی
که بدو رسد اول بباید دانست که هرچه الم عصب را شود خالی
از تب نباشد و نیز جراحت عصب و الم ان باشد که با آماس و تشنج
باشد و دیوانگی از برای آنکه جمله عصبها از دماغ و نخاع رسته است
و نخاع نیز از دماغ رسته و جای عقل و هوش دماغ باشد

علاج عصب و جراحتها

پس اگر المی بدماغ رسد آفت آن بعقل رسد و نیز در تشنج گفته‌ام
ولی که عضله از عصب رسته است پس چون عضله را آفت
رسد عصب را نیز آفت رسد پس جراحت عصب خالی از
تشنگی و پیچاپیچ و خشکی دهان نباشد و اوتار و رباطها هم
ازین جنس باشد و عصب هم از آب گرم رنجور شود و هم
از آب سرد و از آب گرم عفن شود و از آب سرد تشنج کند از
روغن نیز عفن شود و عصب از جمله اعضای بدن زودتر
عفن پذیرد از برای آنکه جوهر عصب نازک و مائی و نازک
و لطیف باشد از اعضای رئیسه که مشترک عصب باشد
یکی مهره باشد و دیگر مثانه و دماغ چنانکه دانستی و نیز در جراحت
عصب داروهای لطیف باید کرد که در گرمی و خشکی معتدل
باشد و خشکی او از قوت قبض دور باشد بلکه قوت جاذبه داشته
باشد خاصه که ابتدا جراحت باشد و پی دلی در آخر سود دارد
آن قابض که در وی قوت زداینده باشد چون روسخت و توبال
مس و ماننده آن و روسخت داروئی است که گوهران گران باشد

ولطافت

ولطافت در وی بسرکه پدید آید از برای آنکه آن در سرکه بسایند و خاصیت
سرکه آن باشد که حرارتی لطیف که در گوهر چیز غلیظ باشد ظاهر کند و اگر
چیزی سخت گرم باشد گرمی آن را بشکند و معتدل سازد و نیز جراحت
عصب بر درازی افتد بهتر باشد و آنچه بر پهنا بر عصب آید بد باشد
از برای آنکه مضرّت بسیار دارد و اگر عصب برهنه باشد هیچ چیز
که در وی تیزی باشد از دارو نباید نهاد که مضرّت بسیار پیدا کند
جراحت عصب
امّا علاج جراحت عصب را بزودی دارویی دریابنده باید نهاد
و اگر درد کند روغن زیت نیم گرم باید کرد و اگر ورم و آماس باشد
ضمادی باید نهاد که تسکین دهد صفت آن بگیرند آرد نخود
و آرد باقلی و آرد کرسنه و آرد ترمس و آرد جو از هر یک قدری
سکنجبین عسلی چندان که باید جمله را بسرشند و ضماد کنند صفت
ضماد جالینوس که سود دارد آماس عصب را و درد را تسکین دهد
خاصه که بلغمی باشد بگیرند قلقندیس پنج مثقال قلقطار پنج مثقال
توبال مس پنج مثقال روغن زیت بیست مثقال سرکه سی مثقال
جمله را در سرکه و روغن بسایند تا حل شود و بکار دارند و اگر جراحت

بروغن کل و سرکه نیم کرم بریشم کوسفند باید نهاد و سرها باید نگاه داشت
که جراحت عصب از ضرب سنون یا علت چوب باشد مرهم زنجفره
باید نهاد و اگر جراحت تنگ بود فراخ باید کرد و هرگاه که جراحت
عصب افونت پزیرد و سکبینه و آرد کرسنه باید نهاد و اگر جراحت
آماس کند آن ضماد اول که گفتیم بر باید نهاد و اگر گوشت از روی عصب
رفته باشد جهد باید کرد تا زود پوسیده شود اگر حاجت بداروی
خشک آید توتیای مغسول علاج بکار باید داشت تا مرهم
آهک و علک نیز سود دارد و در جمله علاج عصب دارو یا از
برای خشک کردن باید نهاد یا از برای زدودن یا از برای گرم
کردن و هر یک ازین در وقت خود باید فایده کند و نیز قرص
تلقطار درین باب فایده بسیار دارد و چرب کردن حوالی
عصب در همه حال فایده مند باشد و باید که جراحت عصب
را بشویند و صاحب جوامع حکایت می‌کند که مردی را جراحت
بر عصب دست و مرهم از ارد و روغن می ساختند و می نهادند
تا هلاک شد و من آنچه در شرط رگ اکحل گفتیم از آن خود

دیدم

دیدم و او نیز همین عمل کرده بود پس بدانکه عصب تحمل داروی تیز و تنی
ندارد و رباط و عضله نیز همچنین باشد و اگر عصب کوفته شود
و آماس گیرد بگیرند عقده العنب با شراب انگور ضماد کنند و اگر آماس
نباشد با آب خاکستر طلا باید کرد و اگر بیشم زوفا سوخته با روغن
زیت و سرکه گرم کرده ضماد کنند سود دارد و اگر زخمی بر عصب آید
و بپیچیده گردد یا سخت گردد این ضماد بر نهند بگیرند مقل ازرق
ده مثقال بیخ خطمی ده مثقال بکوبند و در شراب حل کنند و ضماد
کنند نیک شود و اگر بیخ سوسن را با عقده العنب بکوبند و بر آب
بر شند و ضماد کنند همین عمل کند و اگر تخم مرو بای بخت ضماد کنند
سود دارد و اگر داخلیون با نیم وزن او سرگین بر ستک بر شند همین
فعل کند و نیز در جمله مرض عصب فصد نباید کرد و جمله ریشهای عصب را
علک البطم و لبن شوعات سود دارد و هر سکبینه و جاو شیر نیکو باشد
و شوخ کرمابه و خاکستر کوره مس گران و اشق و فرفیون و اگر فرفیون
حاضر نباشد بجای او شوخ خانه مکس و انگبین ضماد کنند سود دارد
و از مرهمها مرهم باسلیقون و هر مرهم که در شرط ادویه مرکب یاد کردم

علاج خون رفتن

سود دارد شرط هشتاد و نهم از مقاله هشتم در شناختن علاج خون
رفتن بدانکه اسباب سیلان خون چهار باشد یکی کشاده شدن
سرگ دوم رسیدن جراحتی بعضوی سوم جستن از جائی
بلند یا بانگ کردن سخت یا حرکتی کردن چهارم رسیدن تیری
یا شمشیر و بعضی موضع از آن قبیل باشد که نتوان خون او را دربند
کردن چون شریان میان سر از برای انکه حرکت انبساط و حرکت
انقباض باشد و چون این دو حرکت لازم دائم دارد حکم جستن
خون لازم آید اما علامت که ارغوانی بود دوم از گرم خون
که چون شریان گرمتر از دیگر خون باشد سوم وزن جستن خون
با وزن حرکت شریان و نبض برابر باشد اما تدبیر باز بستن
خون بر شش نوع باشد یکی میل دادن خون باشد و آن
چنان باشد که خون از بینی راست آید بر جگر طلاهای
قابض باید کرد یا شیشه حجامت باید نهاد بسیار باید مکید
دوم میل کلی باشد و آن چنان باشد که از آن جانب که خون
میآید فصد باید کرد سوم انکه از آن جا که خون می آید بالاتر

بوباید

بو باید بستن و آن عضو را بلندتر از دیگر عضوها باید داشت تا قوت
خون کمتر شود از آن موضع و بستن آن چنان باشد که از انجا که
بستن آغاز کنند باز پس میرود تا تمام حد بسته شود چهارم انکه
اگر از انجا که خون آید جائی باشد که گرد آن موضع را نتوان بست
تدبیر آن باشد که گرد آن موضع را گچ گرم ریزند تا خون بسته شود
پنجم انکه بداروهای محمه طلا باید کرد گرد آن عضو را خنک کنند
و غلیظ کنند چون باشد ششم انکه آن جراحت را علاج کنند
و آن بر دو نوع باشد یکی بداروهای لاذق چنانکه در شرط دویم
یاد کرده آمده است و این جا نیز یاد کنیم و دیگر علاج بدستکاری
باشد چنانکه سر آن رگ را پیدا کنی و آن رگ را بصناره داری و هر دو
سر رگ را بریسمان یا با بریشم بر بندی انکه بداروی خشک خنک
بند باید کرد و چندان نگاه باید داشت که چون فسرده شود از
بعد انکه چون خون بر جراحت فسرده شود از همه داروها بهتر
باشد و ذریره کوفته داغ کنند باشد و کف دریا نیز همین
خاصیت دارد و آنچه بدستکاری باید کرد در شرط دستکاری

یاد کرده آید صفت داروی داغ کننده بگیرند آهک آب نا رسیده
وسپیده تخم مرغ و پاره موی خرگوش برنهند صفت داروی دیگر
موی تر دیگر تا ند ذیره کوفته دو بخش و نیم و قلقطار سوخته یک
بخش با هم بیامیزند و بکار دارند سود دارد صفت داروی که
صاحب جوامع یاد کرده است بگیرند قلقطار سوخته هشت
جزو زرنیخ چهار جزو جبسین بیست جزو جمله را بکوبند و حریر سا کنند
و بکار دارند صفت داروی دیگر بگیرند صبر یک جزو مثا کندر یک
جزو جمله را بکوبند و بکار دارند و اگر سپیده خایه مرغ بسرشند
روا بود و نیز داروهای مقرح که خون را باز دارد جمله سود
دارد جمله سود دارد مثل چنین و علک و نشاسته گندم و کرد
اسیا و صمغ و کندر مایع و داروهای که خشک باشد و خون را
باز دارد مثل صبر و خانه عنکبوت و دانه هر که و سپید بوده و سبز
دار و کنگران و برگ بید کوفته و خون خرگوش و مازو و برونی
چرب کرده سوخته و استخوان سوخته و صدف سوخته
و پشه سرگین خر یا اسب و دیگر داروهای مرکب که در شرط مرکب
یاد کردم

یاد کردم جمله سود دارد در شرط نودم از مقاله هشتم در شناختن تدبیر
علاج سرمازدگی
علاج سرمازدگی دست و پای انگشتان و سیاه شدن آن و افتادن
بدانکه سرما مهلک و کشنده باشد و هر عضوی که سرما دریابد از حال
خود بگرداند و روح از آن عضو بگریزد از برای آنکه روح گرم و تر
باشد و قوت و حرارت غریزی گرم و تر باشد و سرما سرد و خشک هرگاه
که غلبه کند ناچار روح متفرق شود و نیز حرارت لطیف باشد
و سرما کثیف و عضو پرورده حرارت غریزی باشد و سرما بیگانه و موذی
خون غالب شود مسام منافذ را بسته گرداند و غذا الی عضو نرسد و عضو
تباه شود سوال چرا چون عضو را سرما رسد از آتش منع کنند که زیان
دارد چون تو گفتی که از فنا حرارت عضو تباه شود بایستی که حرارت
آتش زیان ندارد شق جواب ما را نظر بحرارت و رطوبت غریزی است
که مایه حیات بدن و عضو را بلکه حرارت این آتش را پوست باشد
و سبب احراق رطوبت غریزی و حرارت غریزی است و از فنای اینها
فنا د عضو لازم آید اما سبب سیاه شدن عضو را دو جهت باشد
یکی از فنای رطوبت دوم از اختناق خون و رطوبت چون این

مقدمات دانستن علاج را نیز باید دانست بدانکه اول علاج آن باشد
که اخراج بخار و خون فاسد کنند چنانکه اگر کبود باشد و آماس کرده
باشد آن عضو را بباید آژدن تا خون فاسد از و برود و پس اگر ورم نداشته
باشد بلکه اندک کبودی داشته باشد علاجش آنست که روغنهای
گرم کنند و بمالند چون روغن زیت و روغن یاسمن و اگر ورم
داشته باشد و مانع کارهای دیگر باشد در آبی باید نهاد که در
وی جوشیده باشد بابونه و اکلیل الملک و شبت و کاه گندم و شلغم و کرنب
و تمام و شیح و مرزنگوش و تخم کتان و حلبه پس چون ازین آبها بیرون
آرند باز روغن باید مالید گرم و اگر سبزی یا سیاهی عضو باشد
عضو را به نیشتر باید آژد چنانکه خون بسیار بیاید پس درین باب
که کفلیم باید نهاد و چون از آب بیرون آرند بگل ارمنی و سرکه طلا
باید کرد پس شستن بشراب و اگر جراحت شود بمرهم سپیده دو باره
و مغز سر کلاغ علاج باید کرد و اگر استخوان سیاه شده باشد باید
برید تا خلاص یابد و چون چنین شود علاج ناصور باید کرد چنانکه
یاد کردم شرط نود و یکم از مقالت هشتم در شناختن تدبیر علاج

هیچ اعضا

علاج

هیچ اعضا بدانکه بعضی مردم را فربهی بسیار باشد چنانکه هیچ ران و زیر
زانو و میان دو کرده برهم سایند و میان انگشت پای نیز در بوره
ازین قبیل باشد و سکان را نیز این مرض شود و کسی که بر حیوانی برهنه
سوار شود علاج اول فصد باید کرد اگر غلبه خون باشد و آن عضو را
خنک باید داشت و مرهم باید ساخت از مرداسنگ و گل ارمنی
و روغن گل و برگ مورد و نیز مرهم رصاص درین باب نیکو باشد
و اگر باده ار زیر سوخته و برابر آن مرداسنگ گل و موم سفید مرهم
سازند و بر نهند سود دارد اما آنچه بر میان انگشتان پای باشد
برگ سوسن بکوبند و بر نهند سود دارد و کتیره خشک با سفیده
خایه مرغ طلا کنند نیک باشد و مازو کوفته با اقاقیا و سرکه بسرشند
و بمالند تسکین دهد کدوی سوخته درین باب خاصیت عظیم دارد
و نیز گاه میباشد که این زحمت زهار که عرب آنرا عانه گوید پیدا شود
بسبب عرق او آن باشد که تنقیه بدن کنند از خلط غالب پس این
مرهم بباید نهاد صفت آن بگیرند اسفیداج هفت مثقال مرداسنگ
پنج مثقال قنبیل سه مثقال موم سفید بیست مثقال روغن

علاج تقشر جلد

حناسی مثقال جمله را مرهم سازند چنانکه دسمست و بکار دارند
شرط نود و دوم از مقالت هشتم در شناختن تدبیر علاج تقشف
الجلد و تقشر بدانکه این علتیست که چون ماهی پولوس می فکند و از خشونت
پیدا شود و بعضی مردم این را کلف گویند و ظن من آنست که این از
جنس والحیه باشد از برای آنکه مثل خشک دیش ادش می ریزد و شخصی
را در بلخ دیدم که مثل دو سیر هر روز از و فرو می ریخت اما شیئان
لئه یا از خلط سودا باشد یا از رطوبتی سوخته باشد یا از خلط
یا از بلغم شور باشد اما آنچه از خلط تیز و شور باشد خالی از خارش
نباشد اما افتادن پوست از خلط سودا باشد و درین مرض
چون سودا غالب باشد خارش دارد علاج اول تنقیه بدن
باشد بمطبوخ افتیمون یا ماء الجبن و مالیدن بدین و ترتیب
دادن بدن را و مالیدن روغنهای سرد و تر چون روغن کدو
اما پوست رفتن از پای و پاشنه را علاج چنان باید که عضو را
بچیزهای قابض بشویند و ضماد کنند چون گلنار و حنا و بلوط
و پوست انار و چون بر و بشستن با آب لسان الحمل هر کدام

علاج ناخن

بدانکه از جمله مرضهای ناخن

که حاضر باشد و اگر با این پوست رفتن خارش باشد از رطوبت فاسد
باشد تنقیه باید کرد پس علاج آن عضو باید کرد بمرهم و شستن با آب
گرم و ضماد کردن بموم روغن گل و آرد عدس و آرد جو و آرد باقلی و زوفای
خشک و گل سرخ شرط نود و سوم از مقالت هشتم در شناختن تدبیر
علاج مرضهای ناخن یکی سفید شدن ناخن باشد و سبب
او چون بیشتر نگفتم اینجا باز بسخن مشغول شوم بعضی از متقدمین
گفته اند که از بلغم خون باشد و بعضی گفته اند که از تشنف رطوبت
یا حرارت غیر معتدل و ظن بنده آنست که از ضعف قوت هاضمه
عضو باشد که قریب بناخن باشد اما علاجش آن باشد که هر روز
جلاب از جلنجبین خورد و غذا نخود آب و روغن بادام شیرین و چون
نضج پیدا شود و اسهال بمطبوخ افتیمون و شربت سکنجبین و غذاهای
تر خورد و ضماد کنند بر فاتر و حب المحلب و مغز بادام و یک مرض دیگر که بناخن
پیدا شود که ناخن غلیظ و سفید شود و همچون آرد شود و این را برص
ناخن گویند و این هم از رطوبت فاسد باشد و علاجش هم اسهال
باشد بقدر حاجت پس طلا باید کرد از زفت و علک و بلغم

ورد نیج برگ اما یک مرض دیگر جذام ناخن باشد و نشان آن چنان
باشد که بر بیخ ناخن چون استخوان مرده پیدا شود و بیخ ناخن ستبر
و غلیظ شود و سبب فاعل او خلط سودا باشد نیز و علاج فصد
و اسهال و اصلاح خون و ضماد از قیروطی داخلیون و یک نوع دیگر
مرض بر ناخن پیدا شود که او را تشقق گویند و آن چنان باشد
که ناخن شکافته شود بیرون از آن از سبب غلبه خشکی بود بر بدن
و خلط سودا اما علاج این نوع آن باشد که تنقیه بدن کنند بماء
الجبن پس ضمادهای مناسب باید نهاد بشحوم و لعابات و ترمس
با سرکه طلا کردن سود دارد و ریش کردن و نمک و دردی خمر و پیاز
عنصل و روغن گل برکه اما اثر خاکه در بر انگشت پیدا شود سبب
او رطوبت بود و بی درد باشد و تیره بی خبر باشد علاجش تنقیه
بدن و مالیدن روغن قسط بران موضع اما آنچه از تیزی
خون باشد علاجش فصد باشد از باسلیق یا از صافن و
حجامت از هر دو ساق و تسکین دادن بشربت عناب و اگر ناخن
ضربی رسد که خون در زیر وی رده شود علاج آن باشد که ضماد

کنند

کنند بآرد جو و زفت و سرطان بحری و زرنیخ سرخ و قطراسالیون بجند بوشته
و ضماد کنند اما یک نوع دیگر مرض بر ناخن پیدا شود که دایم می‌شکند و علاج
او آن باشد که ضماد کنند از بوره و برگ مورد و برگ انار با آرد گندم و روغن
زیت شرط نود و چهارم از مقالت هشتم در شناختن تدبیر علاج سقط و ضرب

علاج سقط و ضربه

بدانکه اصل علاج آنست که نخست آن عضو را طلا باید کرد بمغاث و گل ارمنی
و اقاقیا و مامیثا و صندل و فوفل و برگ سرو و صبر و ماش مقشر این جمله
یا هر کدام که باشد ضماد کردن سود دارد پس اگر بدن ورمی باشد و دردی باشد
این طلا باید کرد صفت آن بگیرند گل ارمنی و اقاقیا و مامیثا و صندل و فوفل
و گل سرخ و عدس مقشر از هر یک مقداری بکوبند و ضماد کنند و اگر چنانکه ممتلی
باشد فصد باید کرد و غذا مزوره ماش و نخود و عدس باید خورد و سومیا
درین باب فایده مند بود و نیز این دو دارو بگیرند ریوند چینی دو دانگ
و دوناس یک مثقال و لک یک مثقال و گل ارمنی یک مثقال این جمله را بکوبند
و در آبی که نخود در آغشته باشند بپزند و بپالند تا بخورد و اگر ضرب
بر سر و سینه باشد فصد باید فرمود و تلیین طبیعت بآب فواکه پس این
طلا بر سر باید کرد بگیرند برگ مورد و گلنار و پوست انار و این جمله را

برشته باب وسرکه وروغن گل واندکی مشک وعود وقصب الذریره بشراب
قابض برشته وضماد کند وغذا مزوره بکوشت مرغ اگر تب نباشد واگر
ضرب بر سینه یا بر شکم رسیده باشد وخون براندازد علامتش آنست
که دارو بدهند بگیرند کهربا سه مثقال گل ارمنی دو مثقال خون سیاوشان
دو مثقال عدس مقشر یک مثقال وافیون دانگی این دارو را در نقیع عدس
باید داد واگر خون در سینه بسته باشد نشانش آن بود که گاه گاهی درون
قی آیدش و چون قی نباید و چون قی برآید خون سیاه برآید و بوی بد داشته
باشد علاج او آن باشد که هر روز زیره در شراب انگوری بجوشانند بدهند
واگر عسل با بیخ سوسن با او یار کنند صواب باشد و قی کند ونیز این
دارو سود دارد بگیرند ریوند چینی یکدرم فوه ولک از هر یک نیم درم گل مختوم
یکدرم جمله حل کنند در آب نخود و بدهند تا بخورد واگر المی بر سر آمده
باشد تلیین طبیعت باید کرد و فصد نیز نیک باید کرد و مضمضه نیک
باشد پس اگر تلیین با آب فواکه کنند نیک باشد و حقنه بهتر باشد
وسرکه و روغن گل بر سر کردن نیک باشد واین ضماد بر سر باید کرد
که اول گفتیم واگر ضرب بر سینه رسیده باشد و خون براندازد

قرص کهربا

قرص کهربا با شراب حب الاس بدهند واگر ضماد حاجت باشد این ضماد
باید کرد زوفا رطب و فوشنج کوهی و آرد جو اگر ضرب بر عضله آید
همین طلا باید کرد ونیز روغنها سود دارد چون روغن مورد و روغن
گل بر بدن مالیدن واگر ضرب بر عصب رسیده باشد وتراشیده شد یا
داخیلون باید نهاد یا مقل ازرق یا گل خطمی یا تخم مرو کوفته یا اشق
وفرفیون و روغن زیت وقیته این جمله سود دارد شرط تخم از مقالت
هشتم در شناختن تدبیر علاج کسی که او را بچوب زده باشند اول

علاج کسی را که بچوب زده باشند

علاج یا فصد باید کرد یا حجامت و تسکین اماس باید کرد واو را پوشیده
باید داشت پس در پوست گوسفند باید گرفت پس اگر اماسی پدیدی
باشد این ضماد بر باید نهاد بگیرند زفت رومی و با روغن گل حل
کنند و بمالند واگر بر اندام خشک شود واگر در آن وقت اندک نمک
آب بر جراحت مالند صواب باشد ونیز سفال نو آب نارسیده
بر جراحت کنند زود خشک شود ونیز خاکستر بجای نمک آب
باشد واین مرهم جراحت را سود دارد بگیر مردارسنگ واسفیداج
قلعی از هر یک ده مثقال موم زرد هفت مثقال روغن گل سی مثقال

چنانکه دسم باشد مرهم باید ساخت و بکار برد و اگر طبع خشک باشد
حقنه باید کرد و نخوداب باید خورد یا ماش مقشر و برگ چغندر و اگر قوت
خواهی قلیه از کدو اگر تب نباشد شرط بود و ششم از مقاله هشتم در
شناختن و در نگاه داشتن بشره از گرما و سرما و آراستگی بگیرند آرد
باقلی مقشر و آرد عدس و آرد ترمس و تخم ترب و تخم خربزه و آرد
نخود و نشاسته و آرد جو همه برابر بکوبند و روی را بدان می‌شویند
بشره صاف و نیکو کند اما طعامها و داروها که رنگ روی برافروزد
و تازه دارد نخوداب و خایه مرغ نیم برشت و ماء اللحم و انجیر
و نان میده و گوشت بره بریان و شربت که از قند و عسل کنند و هر
حلوا که ازینها کنند و شیر و شراب بهم آمیخته و اطریفل کوچک و هلیله
پرورده خون را صاف کند و رنگ روی را برافروزد و حلتیت
و پلپل و قرنفل و ترب و گندنا و پیاز و سیر اندر طعام خوردن
رنگ روی را برافروزد و زعفران و نشانها که از ضرب پیدا
شود در حوالی چشم مرداسنگ و اسفیداج گرم با پیه بط
سرشته و پیه مرغ و سفال نو و انجیر تر کرده طلا کنند

خون مرده

خون مرده را ببرد و نیز خاکستر بجای نمک آب باشد و این مرهم جراحتی
که از چوب زدن پیدا شود سود دارد بگیرند مرداسنگ و اسفیداج
قلعی از هر یک ده درم سوم زرد هفت درم روغن گل سی درم چنانکه
دسمست مرهم سازند و بکار برند و اگر طبع خشک باشد حقنه
باید کرد و غذا نخوداب باید خورد یا ماش مقشر و برگ چغندر
و اگر قوت خواهی قلیه از گوشت بره چون طبع باشد شرط بود و هفتم
از مقالت هشتم در شناختن تدبیر علاج داء الفیل بدانکه اصل
این علاج آن باشد که غذا را کم کند خاصه غذاهای غلیظ چون
هریسه و گوشت گاو و عدس و کرنب و نمک سود و جمله باید کرد
که در اول این مرض تدبیر لطیف باید کرد و قی را درین مرض علاج قوی
باشد و خلط بلغم و سودا نجهای لایق و اگر صلاح باشد فصد باید کرد
پس طلا و هرچه در باب دوالی گفته شد جمله را عمل باید کرد و تا
ممکن باشد منع ماده باید کرد و چیزهای قابض طلا باید کرد و نیز
بعضی گفته که در قطران هم بخوردن و هم بمالیدن سود دارد شرط بود و هشتم
از مقاله هشتم در شناختن تدبیر علاج دوالی بدانکه اصل در علاج

این مرض آنست که اول فصد باید کرد از باسلیق پس تنقیه بدن از
خلطه سودا پس طلاهای قابض باید نهاد و پرهیز کند از هرچه غلیظه
باشد و پس از آن رگ که بر پا پیدا شده باشد چون بیرون باید کرد
پس از چند روز دیگر رگ صافن باید زد و در هر هفته دو بار ماء الجبن
با افتیمون باید داد و ترک حرکت باید داد و دایم پیچه باید داشت
همه ساق را و این طلا سودمند باشد صفت آن بگیرند خاکستر چوب
کرنب و ترمس و روغن چوب گز همه برابر مرهم سازند و طلا کنند
و نیز آرد حلبه و تخم تراتیزک و هرچه ازین جنس باشد جمله سود
دارد مقالت نهم در شناختن کیفیت دستکاریهای که درین
فن بکار آید بطریق کلی و این مقالت بیست و سه شرط باشد فهرست
شرط اول در کیفیت عمل ید شرط دوم در [illegible] کردن شرط سوم
در خصی کرده شرط چهارم در بیرون آوردن سنگ مثانه شرط
پنجم در عمل نواسیر ~~شرط چهارم در بیرون آوردن سنگ مثانه شرط پنجم~~
در عمل بواسیر شرط ششم در بیرون آوردن بچه مرده شرط هفتم در
بیرون آوردن ثؤلول شرط هشتم در عمل خنازیر شرط نهم در عمل سلعه

شرط

شرط دهم در بیرون آوردن بواسیر بینی شرط یازدهم در بیرون آوردن بواسیر گوش
شرط دوازدهم در بیرون آوردن دیوچه شرط سیزدهم در دانستن آنکه چگونه
داغ کنند شرط چهاردهم در داغ از برای درد چشم کهنه شرط پانزدهم در داغ
کردن برای شقیقه شرط شانزدهم در داغ از برای موی افزونی شرط هفدهم
در داغ کردن از برای غرب چشم شرط هجدهم در داغ کردن ذات الجنب شرط
نوزدهم در داغ کردن جگر شرط بیستم در داغ کردن معده شرط بیست و دوم
در داغ کردن برای استسقا شرط بیست و سیوم در داغ کردن بندگاه سرین
شرط اول در کیفیت عمل ید بدانکه دستکاری علم نظری باشد و عمل ید و درین
عمل شرط بسیار نگاه باید داشت اول آنکه دانستن علم تشریح باید دانست
چنانکه یاد کردم تا پرهیزی که کنند نیکو آید اکنون در صفت دستکاری
آیم و اول از صفت ختنه یاد کنم که سنت باشد و از ابراهیم خلیل ع
روایت می‌کنند که خود را بفأس سنت کرد یعنی ذکر را بر سر سنگ نهاد
و ریسمان بربست و آن قدر که خواست نیز جدا کرد و حضرت النبی علیه السلم
درین باب مبالغه بسیار فرموده‌اند و فرزندان خود را سنت کردند و
ختن
ابو عبیده را علیه الرحمه درین باب عزت داشتند شرط دوم در شنا

بسم الله الرحمن الرحیم

طریقه سنت کردن بدانکه در سنت احتیاط باید کرد که درین در دستکاری
نیز خطای باشد و آن دو باشد یکی کم بریدن و یکی زیاده بریدن
و نیز ناگاه می باشد که از سر قضیب بریده میشود و این کسالی را
واقع شود که بی قالب برند و تنها میل را کار فرمایند و اگر چنانکه
شریانی که بر ذکر می باشد بریده شود دشوار بتر شود اما طریقه
سنت کردن چنان باشد که میل گرد ذکر بگردانند تا پوست اندرون
و بیرون باهم راست شود پس سر میل از جا خواهی بریدن بردار بلند
و سرتراش را کار فرمای و آن دست که پوست و میل گرفته باشی
رها مکن و سرتراش را بوجهی کار فرمائی و برش بر دو نوع بود
یکی را قلمی گویند و دیگر خلقه بر گویند و بسیار جراحان بی قالب برند
و هم بر میل اختصار کنند و باشد که خطا واقع شود و سر قضیب را
ببرد و ناقص شود و این از تکبر باشد و نشاید که هنرمند متکبر
باشد چنانکه گفته اند فروتنی بجهان پیشه کن اگر مردی که کار درست
همه حالی فروتنی دارد سر قضیب چرا میبرند می دانی از آنکه بر سر
خود باد منی دارد پس خردمندان گفته اند که هنرمند مثل درخت

میوه دار